

إليج إلكي إلكي إلكي

منه في صفة مريد للمصطفى
نسخ الكتاب إبراهيم بن علي بن محمد بن علي

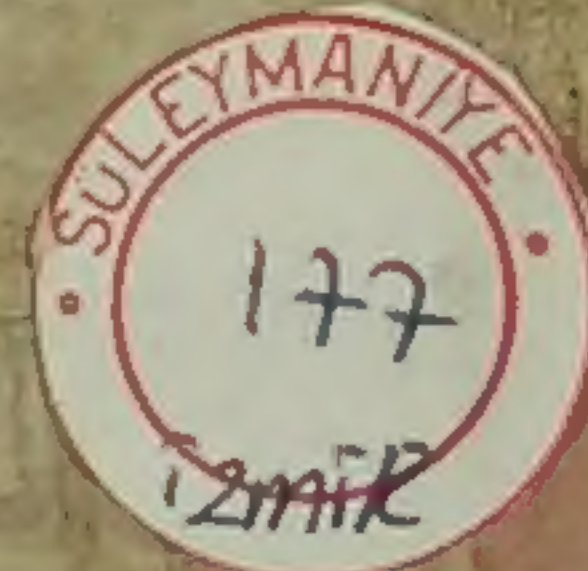
العلم أوله كالصبر
وأخوه كالفضل

قالوا من في المسجد كالسمك في الماء
قالوا من في المسجد كالطير في القفوس

قالوا من في الكلام كالنمل في
في خمسة مواضع بطل الله
عمله معين سنة أول المسجد
والثاني عند قراء القرآن والثناء
عند ذكر العلماء والرابع عند
الختار والختار من بين القبور

ووجهه
منه السار

سورتي
سورتي



شعرا خردم بار ز دل خوشی تن رسید آنچه از خدای خواسته بودم بمال رسید
 و صغفا و مساکین و رعایای مظلوم لا یشک بناه پدیدار آمد بر میان جان
 بسته و خور لا از خیل و تبع او شمری آید و شش از عجز و جاه و تاج و کلاه
 تحت بخت و خدوم و خشم و طبل و علم و برادران و فرزندان و همو آذینان مشغ
 و برادران کرد و قرة العینین ^{از کمال مبارک} و تانقنه و قصور و یوم
 النشور ^{از قیام} و لا اله الا الله العظیم و عبود القدیم و یرحم الله عبدا قال امین الا جابسته
 چو بر کشته عاکون دولت علای صفی بخاری رسید که محمد و جبرائیل و میکائیل
 و عامل عالم شهریار آفاق سپهر در بر و بحر نهر الله الفارسی نور و نور یکایک عدله پا
 چندین شورت ایلا و خصال حمیده و شمایل ندیده طالب علم لایق است و بر و علی
 و فضلا نوبای غاید جلاسی مت و فعلنا و معلا و اکباس و نیکان و ملا
 ز ما از خدای مشایخ و صلی بن اند و در محاسن و محافل لبها حش
 علوم شریعت و ملا شوق و رموز طریقت رعیت غایده دارد و در محضت این
 طایفه را بواجب نگاه میدارد و خور و آفریند و سلسله این و عده در آورده که من
 احب العلم و العلماء لم یکتب علیه خطیة ما دام حیوانه اگر علم و علم را
 دوست دارد که کینه عی او بر دل ننویسند این غنیف را نیز تمنای وصول
 آن حضرت در سیر افتاد بر کرد و فرایده خور و بر ایند و بیکت مطالعه حضرت
 او و اعانه آورده و از برای مجاوران و ملازمین آن در کاه و راه چینه که
 و مسئله چند موجب و غریب در راه بابیه جمیع کرد و از عرب و بیابان
 نوشته تا فایده عام باشد و خواننده لطایف فرایده از و به مقصود بری

از این کتاب

از اینجا بر ستادان بر که بنجرا خوانده بود و او از نوع فواید متفرقه و لطایف
 فواید و مواظطه و مقامات بر رکان درین نوشته شد تا خواننده را رغبت
 زیاده شود و پیش از ما استادان را و این نیت تلیف بود است
 تا خلوت را طالب علم درین رعیت شود از جمالت و ملاکشی میسر شود و خور
 از جرات و خطرات با ندرمانند و نه بدان نیت مباحثه باشد که خور را
 دخل از این جز کند که ^{از کمال} کلمه مکون و الله که سراسر این بداند که در این
 شهرت خور این نوع ساخته اند تا نیم نشینان فلفله نکند و زی
 رت از و اشغوشش خور را با تشش نداند و هر یکی حد کار خور
 بدانند و میدانیم که این نوع خور درین بارگاه بسیار آوده باشد
 فاما در شسته کشند تا چو از سبزه را بنابرین مقدمه در بکرمان و کوار
 معیان و مشک بر پیش عطار دارند و مواظطت بنزد و درین دار آورده
 شد و چنین می باید زیرا که مهادر مشک را عطار دارند و قیمت در را
 در کرشنا شد و این کتاب را خیرت الفقرا و حجت الفقلا نام نهاده
 شده آمد و شاء الله تعالی بسند یدیه این حضرت افتند و تشریف
 قبول موهوب کرد و توقع است که هر که این مجموعه را مطالعه نماید
 اگر در عبادت سرمدی غلط و افاق شوند اصلاح کنند نظم خان لک خوا
 کبوة لکل حام بتوة و المتعان **فصل در بیان** ایام عاکوین
 مطالوعه است و پیشتر از این بر استادان بر که خوانند که تا بر
 کان وین و خداوندان دولت را بر این کتاب اعتماد افتند که این غنیف

خیرت الفقرا

جام
والله المستعان

اگر در این حوض در حال آب پرست نباشد اختلاط درون جگر بر آب این حوض
 نشود رسید آب این حوض پاک شود و چنان بود که کوی این ساعت نجاست درون افتاده
 و این مسکن از فواید قافله امام فخر الدین نجاست رحمة الله و او قافله ملکه الا
 سلام بود که در جگر کتب در زیر بار او بوده است **مسئله** اگر در جوی
 آب خورده و در آن اختلاط است و آب برون می رود و در شش و و هفت و غل کرون
 روا باشد یا نه اگر گویم روا باشد خطا باشد و اگر گویم نباشد هم خطا باشد چو
 معلوم نیست که اگر بیشتر آب از درون می رود و روا باشد و اگر کمتر آب از درون می رود
 روا باشد **مسئله** در جوی آب خورده و اگر در آن اختلاط باشد و آب برون می رود و در
 شش و آن و هفت و غل کرون روا باشد یا نه این همان مسکن است که بالا گفته شد
مسئله اگر حوض در دره است که در آن چاه چو به بعد از یکدیگر چنانچه در آنجا رود
 و یکدیگر چو به آرد آب بالاست و درین حوض و هفت و غل کرون و جامه چنان
 که در آن روا باشد قافله امام اگر در حوض چو به درین حوض نشوند و غل می کنند
 و یکدیگر را مشهور بر آب فرو می شود و اما در جنابت پاک شوند و آب حوض
 همچنان پاک باشد زیرا که در صورت اول چون چو به از بران قرار در آب
 فرو برده اند و در دره یکدیگر که کم شده است در این حوض و هفت و غل
 نتوان که در آن آب او پلید شود و در پاک نشود قافله در صورت دوم
 مردان جنابت رسیده از این قرار کرون در آنجا نه شده اند و چون یکبار
 در آنجا می شود و آب حوض و هفت و غل بر قرار است و اعتبار از آن
 آب پرست نه زیرا که آب پس درین صورت روا باشد و این مسکن را از وقت او

او ستاره

روا باشد

او ستاره خود خوانده ام و بنشسته ام و مسکن غریب است **مسئله** اگر یک
 بشکلی که کوه سفید یا در درجه افتد چای پلید نشود قافله اگر در افتاده آب
 افتد پلید شود زیرا که در چاه هفت و رحمت و بلوان عام است و سر چاه پلیده
 نتواند داشت و سر افتاده را پوشید توان داشت و بشکلی شتر می بیند
 حکم دارد و اگر بشکلی شتر یا کوه سفید در وقت شیر و شیدن در کوه و در
 افتاده و دست شیب و شسته پاک بود در حال دست در کاه و در شتر
 فرو کند و پروان او در شیر پاک بود زیرا که بر هر یک بشکلی پلیده است
 مانع از رسیدن نجاست است پس شتر قافله بشکلی از آن جدا شده و در میان
 در شیر عانده انگاه برون بنداخت شیر پلید شود و خورده **مسئله**
 اگر جوی که در کوه و شیم پهناء در آب پاک بود استاده و روان نیست
 درین جوی و هفت و غل کرون و جامه غارت روا نیست و اگر چند در آن
 این آب از پنج اراتا سر قندی بود زیرا که آب روان نیست باندک نجاست
 پلید نشود قافله اگر آب بر کبرند دست پلید درون نکند و روا باشد
 و اگر بطریق این آب را روان کنند و هفت و غل کرون و جامه غارت
 کرون درون روا بود و همچنین اگر آب باران در راه استاده بود و درین
 آب یک سیه یا بکوند بر کبرند روا بود که بر کبرند و او را اعتبار نبوده که کوبند که
 شاید راه پلید بوده باشد زیرا که و هم نجاست اعتبار نیست باین
 نجاست را اعتبار است و اگر کاسه و کوزه در آنجا دست او پلید بود
 و می خورد که از این آب استاده غسل کند اگر این آب را می تواند روان
 کرون نیکو بود و اگر نمی تواند باید که بدان حوض آب بر کبرند و پس روی

و شاید

ی کرون

و بر دست ریزد چندانکه دست او پیک شود آن گاه دست بدین آب فرو می کنند
بر کیره و بر پسی می ریزد و بر خود می ریزد و بجای که آب مستعمل او باران
بدین آب نیاید اگر در روزهای آب موی او درین آب را بریزد یا خونی
حمام بکند این آب را و خونی حمام بپزند شود و این مصلحه را از عجد
الله بن عباس رفته الله عنه ما کرد اندا و خوب فرموده و من یملک نشر الماء
و انما من رحمة الله تعالى ما هو اوسع من ذلك گفت که نتواند که نگاه
دارد که از مول یا از اعضا او در حوض حمام قطره آب بچکد ما از رحمت
خدا که تعالی امید میداریم که از این در کترو فراخ تر چیزها را در باب
ابدست و غمان از ماله کرد و در دسترسد **مسئله** اگر مردی غمان کند از
جمله عجز را بر سر نهارد و در خواب رو در پشت او بدین حمام
آب رو در نیاید از در من آن آب پاک بود فاما آب در من مست که در وقت
خواب حمام رسد اگر بوی خمر من آید یا درنگ خمر حمام می تواند دید
حمام بپزند شود و آب در من مرده بپزند بود و این کافری که بود که خمر
خورده بود یا گوشت خوک خورده بود بر فوران کوزه آب خورده
آب بپزند شود و آب در من کرب مکرده است و اگر موش خورده و بر فور
آب خورده باقی آب بپزند شود **مسئله** در کتاب رو درین آورده است
که اگر موش در طاس آب شد و برون آمد آن آب پاک باشد یا بپزند اگر
کوک که بپزند باشد خطا باشد و اگر کوک که پاک باشد هم خطاب
باشد خوب صواب است که بنگریم که اگر موش از کرب بر تخت است
و در آن شده آب بپزند باشد و اگر نه آب پاک بود زیرا که کرب جهنم

موش را بد و اند البته موش بشکند پس آب را بپزند و در پ
با اختیار بود این نوع حرکت نکند **مسئله** اگر پسران که در آن کوش
از کاسه یا از طاس آب خورده آنچه بس مانده خون بود بپزند بود یا
مشکوک اگر کوک بپزند بود خطا باشد و اگر کوک مشکوک بود هم خطا باشد
چون صواب است اگر در آن کوش نه است آب بپزند بود اگر ماله است مشکوک
بود زیرا که در آن کوش نه را علامت است که هر چه ای بنی است و نه پند بوی
کند و پیوسته لبهای او نجس بود و در آن کوش ماله را لبهای او نجس
بنود که بوی نکند پس خورده او مشکوک بود و این نیکو تفرقه است که
بیان کرده اند و بعضی گفته اند که فرق فاما درین کتاب بیاید که نوشته
که تفرقه با است والله اعلم **مسئله** اگر مردی می روغن دارد و می
در شب و می سرکه دارد در یک خانه از هر کدام خمر می برد گرفته و در
طشت ریخته نگاه در طشت موش بیافت افتاده مرد کدام خمر
بپزند باشد اگر کوک که خمر روغن خطا باشد و اگر کوک که خمر و شباب
هم خطا باشد خوب صواب است که شکم موش را بشکافند اگر روغن
برون آید خمر روغن باشد و اگر و شباب برون آید خمر و شباب باشد
و اگر سرکه برون آید خمر سرکه بپزند باشد و اگر هر سه برون آید موش را پیش
کرب اندازند اگر خورده و در شباب روغن بپزند باشد و اگر نه خورده هم
سرکه بپزند باشد این **مسئله** در کتاب رو درین عنوان شش الا یمنه
الخلو فی رحمة الله او دره سکه اگر مردی به هوا طعام می پزند و گوشت
در یک کوزه نگاه مع از هوا در یک دیگ و گوشت و شور یا بپزند باشد

باشد اگر کوی پلید شود خطا باشد و اگر کوی نشود خطا باشد چو ب
صواب آنست که بگویم که اگر یک بر چویش بود و در آن مرغ را ارد
یک برون کشند گوشت و شور با پاک بود و اگر یک بر چویش نبود و مرغ
در روی برو گوشت و شور با پلید باشد بر آن که چویش یک برون
رفتن آنست چو یقوت چویش بسی فرق باشد و این مسئله
غریب است **مسئله** آن مستعمل بر اختیار فتوی پاک است اما پاک کننده نیست
از آنکه آب پاکست که بر عینوه پاک می رود و برای تعبیر تا اگر مردی غسل
کند از جنابت یا وضو تازه کند وضو را باز روی خشک کند بآن
از آن روی غمان روا باشد و امام ^{برای روی غمان کرده اند و رسول اعظم}
از آن وضو کشته بآن غمان کرده اند یا نکه غسله نبی و همین مستعمل
نیت در فتاوی محبوب آورده است و در بعضی نسخ جامع صغیر دیده ام
که در ستاره که در دست می گیرند نه از برای وضو بدعت است و رسول
عم و یاران رسول عم بدست نگرفته اند **مسئله** کدام عینوه است که تا
مردم غمان ندارد و بالغ نیست شستن آن فریض است و چون بالغ میشود
سنت است چو آب او موضع موی روی مردم و این مسئله از خیرت الفقها
بشسته شد **مسئله** اگر مردی وضو میسازد یا غسل میکند و عینوی
خود را به جامه تن خشک میکند روا باشد و غانوش درست بود مگر نیز
دیگر بشویش و این مسئله در تحفه الفتاوی خواند ام که شیخ الا
سلام عبد الله بر قریح تصنیف کرده است و در بخارا آسوده است و یکم
از کیسوی حضرت مصطفی علیه السلام در روی او کشته و او بر قفا

اعظم

خفته

بوم در بخاری **مسئله** کدام فریضه است که در تحت او دو بار هزار هزار
و هزار فریضه است چو آب یکوی که غسل کرد آن بزرگتر موی آن رسایند
فریضه است لقول عم تحت کل شعرة جنابة **مسئله** شنبلیله نارسیده غمان
خفتن بکند از وضو خفتند در شب اول اختلام افتاد و قضا غمان
خفتن بر لازم شود و غسل کند و بقضاء غمان خفتن مشغول شود
نیز که بالغ چون در شب بود آخر وقت غمان خفتن را و اهل غمان بود که
و کند از روی غمان خفتن او را تطوع افتاد چون پیش از بالغ کند از دست
و وجوبه غمان یا آخر وقت است چنانکه در اصول فقیه مذکور است اول مسئله
که محمد بن الحنفی واقع شده این مسئله بود که از امام اعظم الحنفی
رحمة الله علیه پرسید و در حال غمان خفتن را کرد و چون امام آن بدید
او درین بزرگ شود و هر که عادت دارد که هر روز وضو بخشد و یکم
تا جمعه و یکم در آمان خداست پلید و روی او فراخ شود و هر
که غمان در آن بود و روی تنگ شود و در شب بخشد و با باشد
مسئله اگر کسی موی شیب نافی را حلق کند یا شکار خوک کند بر وی غسل
واجب نه شود و در افواه است که غسل واجب میشود و این سخن عوام افتاد است
که غسل کند و موی شیب نافی را بشوید و چهار روز باید که حلق کند اگر درین

✓

زیادت بود نماز وی مکروه بود و موی زیر بغل حلق نباید کردن گشته آنست که
بر کند تا نور چشم را زیادت کند و بوی ناخوش بر **مسئله** ناخن بر جیش
و موی سر حلق کنی و خرقه و حیض را در دندان مردم که بر کشید و خنوع که
فصل کنند همه را در زیر خاک باید کردن که چهره آدمی است و بزرگی این چند **مسئله** را بنویس
در نظم هفت چیز است که از تن مردم در آن در رسول مسنون است
آن غلافی که گوشت اند روی آنچه در غنچه کردن افزون است خرقه و حیض
انگلی پس اگر آن موی دندان ناخن خنوع است **مسئله** اگر اجنبات
رسیده بود بشش از آنکه غسل نکند یا دهنی را نشوید طعام خورده نشاید
اگر این عادت کند بدرویش افتد و کارهای درویشی بار آورده و غنی
شاید کرد در آخر کتاب انشا یا کم انشاء الله العزیز **مسئله**
مردی که کلاه خدیر یا خللا خود در یک شب بدو بیت اتفاق خلوت افتد
و بار غسل کردن حاجت نبود زیرا که رسول عیم بکردن حجرات بر من آمد
ست و یکبار غسل میکرد **مسئله** اگر شخصی در اجنبات رسیده باشد
روان بود موی لب را برزند و یا موی سر حلق کنند زیرا که رسول عیم فرمود که
اگر موی شیب ناف را برزند سر و حلق کنند در جنابت مکروه بود و هر بار موی
که در زمین افتد فراوان بوی خشم کند که مرا ضایع و مرا از زمین افکند

مسئله
۱

مسئله اگر شخصی و هنو ساختن و بعد از آن ناخن بر چند یا موی سر حلق
کرد و موی سر حلق کرد که نماز بکند و در وقت باران شستن و مسح سر کشیدن
حاجت نبود زیرا که فطره بنظر مبدل شده است و این **مسئله** را شاه مرد
غلام ابی طالب کرم الله وجهه از رسول عیم روایت میکند و یکی بزرگی از
فلسفه و آنست که رسول عیم در حق او فرمود که لو اجتمع الناس علی حبی
علی ما خلق الله تعالی النار یعنی اگر آدمیان بر دوستی علی جمع شده ندی و بطن
علی در دنیا و روی هرگز خدای تعالی آتش درونش را نیافزود **مسئله** غسل
را بنیج من آب تمام بود یکمین و هنو سان و یکبار من بر همه اعطاد خنوع
بریزد پاک شود بر قول ابو یوسف القاضی که در وقت بر همه حصا و مالد و انگشت
در نافی کند که یکی از یاران رسول عیم گفت یا رسول الله آنچه از تو می شنیدم
اگر مرا یا دهنی ماند و دیگر روز فراموش میکنم رسول عیم فرمود که در وقت
غسل کردن انگشت در نافی غل کند که از جبهت وی فراموش کنی **مسئله**
در خبر است که هر قطره آب که از غنچه بر زمین جسد حق تعالی افروشته
در وجود آدمی تا گناهان او را از منشش خواهد و جنات بود که برکن از
درخت بریزد گناه از بدن و شود در حلال جنات بریزد در خلوت
صحابه بزرگ گفتند یا رسول الله راحت و اتم ثواب گفت بلی اگر حرام کند

راحت یا بد و هم عذاب و آگاه فرمود که هر روز از میان سه بار تحفرت عزت ۵
 رب العالمین از بسیار کناه سه طایفه بنالدا اول از آن طایفه که نماز نکند و
 دوم از آن قوم که حق نباحق میریزند سیوم از آن قوم که از جنابت خرام غسل
 میکنند و آن آب غسل را بر زمین میریزند **مسئله** هر که از جنابت رسیده باشد
 خواهد که طعام بخورد و او نباید بسم الله الرحمن الرحیم بگوید و کلمه
 شهادت و تکبیر و رستان و جوب باین غان نکوید و روایت کرده اند که وقتی
 رسول جنابت رسید بر او از خانه بروی نیامدی و کسی را پیش نکند نشسته
 و گفته که بلغظ سلام که از نامهای پاک پروردگار است در زبان نباید
 راند و در کتب توارنج خواند ام که وقتی سلطان محمود غزنوی را
 ره جنابت رسیدی کسان حقه را که محمود نام بود آواز نداده و نام ایشان
 در زبان نراندی تعظم نام محمود را و امام اعظم را هرگز در باره را که
 کاغذ سفیدی فرستادی هرگز به و حق نکر فتنه و این تعظم سلام است و آنچه
 مردم نوشیده میکنند و در زیر پیکان آندازند و اینست و خوار و استحقاق
 است **و در خبر است** که روزی جوانان همدیه نام ابو جامل را بر کاغذ نشوین
 بودند بتر میزدند رسول هم منع کرد و گفت که این همان خروفی است
 که قرآن بدین میخوانیم و این خروفی را عزت است **مسئله** اگر شخصی در سجده سالیکی

مسلمان

۹
 مسلمان شود و اهل بصره گویند که او را ختنه میکنند زیرا که ختنه کردن از برای
 غسالتی که اندرون پوست را شستن و غسل فریضه است پس این شخصی را
 تعلیم دهند که در وقت غسل کردن اندرون پوست سر این موضع را بشوید
 از تمام باشد و امام اعظم ابو حنیفه سید و هشتم از امر مسلم را جوب فرمود
 در مسلمان و چهار مسلم را در توفیق و اشتیاق و شخصی اندر نظم زمین ۶
 قال ابو حنیفه لما لم یدر فقد اذنی الفقهاء فی الدار و الخش کذا کذا حوا
 محلا اطفال و وقت ختنه اول در مسلم و در دوم در مسلم ختنه مشط
 و سیوم در مسلم محل اطفال کافران که در برهشت باشد یا در و در
 چهارم در برهشت که عمل صالح نداشتند که بگویم برهشت روند و عمل بد نداشتند که
 بدون رخ روند و توفیق کردن بر هر کس چهارم در وقت ختنه کردن زیرا که
 اگر گویم که در وقت حوروی ختنه کنند تا رسیده را سبب در در ساییدن
 شده باشد و اگر نه که ختنه کردن فرمایم عورت او را دیدن روا نیست که عجم
 باشد که ناظر و منظور در لغت من شوند و بعضی از علما گفته اند که کنیز که ختنه
 بخزند تا او را ختنه کند و مولانا شیخ الاسلام برضات الدین صاحب هدایه آور
 هست که آن را ساییدن در اندرون پوست موضع معلوم واجب نیست
 زیرا که او را این ختنه است و قاضی امام ظاهر الدین در این قول اختیار کرده است

بالنعمان

غسل پرون نباید حکم جنوب است حکم حنا فاما پیش کوش و خاک زنگنه
 ایران و سرخ جرم کران در زیر ناف مانع غسل نباشد **مسئله** هر که جنابت
 رسد باید که بر فور غسل نکند تا زمانه نجس و یا بول بر زن نکند یا قدر
 راه رود تا فنی او منقطع شود و غسل او درست باشد زیرا که رسول
 عم فرمود است که خسوا قبل الطعام ولو برة بلوا بعد الجماع ولو بقطرة
 یعنی چون طعام خورید بیشتر قدر شود با فرو کشید و اگر چند یکبار باشد
 او صحبت کردن فارغ شوید بر فور بول کنید بر زمین یا با نجسید یا
 مقدار که راه رود بعد از آن غسل کنید اگر پیش از بول غسل کند و بعد از آن
 ان نماز کند از روی بقاء آن بقاء من اول پرون آید نزد یک امام
 اعظم و امام محمد رحمه الله و دیگر بار غسل باید کرد و نزد دیگر ابو یوسف
 الغنی غسل نباید کرد که فاما نماز که از روی بول بر قول هر امام بزرگوار
 بار کرد این در حاجت نیست زیرا که در وقت نماز از نظر هر منوره
مسئله اگر رسد که بلید پاک کننده یکدست چوب کون که بگویم که بلید
 پاک کننده بول است که لایه که در منی کند و پاک بلید کننده غار نیست که
 کافرا می کشد و در ارش می کنند و او کتلا خود شنیدم که وقت شستن
 بخارا آمد و در مسئله از علماء بخارا سوال کرد ایشانند

باید بکشد

استند

استند ام از و لا این دو مسئله را چوب شنیدند و آموختند یک مسئله
 این بود که نوشتم که دیگر از او تاراده را بکشت آندست شد و تاراده
 مرزاده را بکشت این عبرت شد که امت چوب را ده که تاراده را
 بکشت آن کشت شد ابراهیم بود عم که و آن کیش را که فدای سما عمل بکشت
 و سمن شد یعنی قربان و آن کیش تاراده بود که خدای عز و جل آفریده بود
 و تاراده که تاراده را بکشت و آن عبرت شد پیشه بود که غرور را بکشت و آن
 عبرت شد و بشه از کیهان بخبر بود که در آن است او تاراده است **مسئله**
 مردی را از حلال افتاد پیش از آنکه منی از وی ظاهر نشود پدید
 شد و مانند جنود را حکم گرفت چندان که مشهور است او ساکن شد آنگاه
 اندم خود را در منی از وی پرون آمد بر قول امام اعظم ابو حنیفه و امام
 محمد رحمه الله غسل بر وی واجب شد زیرا که چون منی از پشت وی
 جدا شد و شروه بود و اعتبار از آنست و نزد دیگر ابو یوسف الغنی غسل واجب
 نشود زیرا که قول او اعتبار ظاهر شد منی رست بر وجه و فتو شرف
 و مولانا امام قزلباشی و امام الاعظم استاد العلماء حمید الدین القزلباشی
 چنین اعتبار کرده است اگر این شغل در خانه دیگر بود و فتوی بر قول
 ابو یوسف که غسل واجب نشود تا خدای خانه بترمت نه افتند که از حرام

او اندیشه کرده است و اگر در خانه خود بود غسل لازم آید زیرا که محل
 تهت نیست **مسئله** اگر مردی بخت با ملا برخواست و جامه خوب بپوشید
 و از بازار باز خود را برنگزید و بروی غسل و جبهه شود یا نه اگر کوش شود
 اگر کوش نشود نشود هم حطا باشد **مسئله** اگر کسی که بیکریم که اگر در وقت خفتان
 حطا باشد این مرد باید شروه خفته است چنانکه الت معلوم او قایم بود غسل
 لازم **مسئله** نشود و اگر بی یاد شروه خفته است و الت معلوم قایم
 نبود غسل لازم شود زیرا که در صورت اول آن مذیست که او و ن ظاهر
 شده است یعنی آنست که او در نشاط باشد و آنرا ملا خوانند و در مردی
 غسل لازم نشود و دیگر آن آب باشد برنگی منی که در عقب بول آید
 یا پیش از بول نیز غسل واجب شود و در صورت دوم یاد شروه خفته است
 و او را احتلام آفتاده است و از آن غلبه خواب احتلام را فراموش کرده است
 چون آب دیده است غسل لازم بود و مولانا اجل برهان الدین میگوید
 که هنده **مسئله** بچ حفظه با و النامس و عندها غفلت یعنی این
مسئله اینست که یاد داشته باشد واجب است و او میانه از این مسئله
 عاقلند و خوب مسئله نیز یک مرد نامان بر عکس نماید
 چون تا دمل کنه معلوم که مگر بر عکس نیست **مسئله** اگر مردی با حلال

خود

خود شب و رجمه خوب منی دیدند و میگویند این منی آنرا نرشت او را
 غسل باید کرد و نرشت منی کوید منی در دست مرد را غسل باید کرد و خوب بیکریم
 تا این مسئله چگونه است قانع امام ظاهر الدین جواب فرمود است که اگر آب منی
 سفید رنگ است و غسل واجب بود اگر منی در دست بر نرخت و غسل واجب
 بود بر قول دیگر اگر آب منی که بر نرخت و غسل واجب باشد
 و اگر در او بود و غسل واجب شود قول درست آنست که بر نرخت و غسل واجب
 شود که احتیاطا در بنام مرد بر مسئله واقع شده بود قانع امام اجل ظاهر
 الدین رحمت الهی این سه قول بآن مرد بگفت شکر کرد و بزرگتر از آن امام
 قانع ظاهر الدین مولانا گفت چرا کاران سر نیکم ندو بقین او و غسل
 نکنند مولانا فرمود که قول درست آنست که بر نرخت و غسل واجب شود
 شاید که در ماه رمضان باشد و صبح نمیده باشد **مسئله** در حالت غسل
 کردن دست بر اعضا مالیدن نه و یک امام اعظم ابو حنیفه و محمد بن الحسن
 رحمهما الله شرط نیست و نیز دیگر امام ابو یوسف القاضی شرط است چنانکه
 پیش از این یاد کردیم و غرضه کردن در حالت غسل فریضه نیست سنت است
 امام آب و در همان کرون فریضه است و آب در پنه کرون نیز فریضه است و اگر
 غسل کنند روزی در نرخت باید که آب در پنه کند بدماغ بر کشد و اگر

روزی در بود انگشت خود را آن ترکند و پیرین پر کنند و پیر که درین
 مویست که با خود پوشست که حکم ظاهر دارد و شستن آن و غسل نه
 فریفته است که و شیخ الاسلام اسحاق کلا باول در بخاری و کتاب
 معانی اخبار را آورده است که چون بنده مؤمن شب در خواب نشو و نشین
 که برون مسلط است در پینه او در آید و نخسید با خدا که بر غیره باید که
 در وقت وضو ساخته در پینه کردن احتیاط تمام کند تا شیطان را از پینه
 برون کند و اگر آن روز شب برسد تا انگشتی از نخید یا دیگر از وی زنجیر
 و الا استاد خود شنیدم که چون شیخ الاسلام کلا باول یک مفسر شرح
 تفسیر احادیث رسول عم جمع کرده و آن کتاب را حقایق الاخبار نام
 نهاد رسول عم را بخوبی دید و از آن گفت آنچه از احادیث من جمع کرده
 بشر من بیاورم چون او را مطالع فرمود گفت این جمع کرده هم است و گفته
 من است فاما آنچه این کتاب را حقایق الاخبار ز نام کرده نیکو نیست و آنکه حقا
 یق چو هار الخیر خداوند تعالی که نه ند شیخ الاسلام کلا باول گفت یا
 رسول الله این مجموع را چه نام کنم رسول عم گفت من این را معانی اخبار
 نام کرده و علماء و دین کتاب را عزیم داشته اند امدیم و یک بار در بیان
 غرض و احاطت غسل کردن را مروت الاسلام آشت که اگر شستن غسل

گویند

میکنند

میکند اگر در جمعیت که انجاس نیست باید که آنجا غرضه کند اسلام و اگر
 مردم است آنجا که غسل می کنند غرضه نه کند تا مرد را ظن آن نبوده که با حلال
 خود خلوة ساخته است که این غایت به حیال باشد و شرم از ایمان است
 و از روی و بال جناس است که حلال خود در پیش مردم صحبت کرد و این فعل چهار
 پایان است نه فعل آدمیان و در روز آخر الزمان قوم باشد که وضو غسل
 را در جای کند که دیگران بیند و آن قوم که چنین کند با حیوان برابرند و خدا
 تعدد قرآن مجید خود می فرماید که ان الذین یاء کلوز و یمتنعون
 کما تاء کل الانعام فالنار مثوا لهم معن و الله اعلم بالحق و انکست
 که میخورند و تمتع میگیرند از حلال چنانچه تمتع حیوانات است
 و درین مجال ایشانست **حکایت** از او که خود شنیدم که چو
 خواجم ابو جعفر کیر بخاری رحمة الله مدت جدول و سال در بغداد
 و علم آموخته و به بخاری آمده و سر و زبرد و از بخاری را فیه نه آمد
 و حلق او را اقبال کرد و خواجم بخانه خود زلفت مردم گفتند
 حال چیست که امام بخانه خود تمار و خواجمی که مخم او بود گفت درین
 توقف حکمت هست امل که گفت درین مدت کاهوت ایام حیض عورت را
 انگاه داشته ام امرون بستم حیض او بود ترسیدم که نباید که شهوة

غلبه کند و شیطان میراث و خلوة روح و خدای تعالی فرمود است که قاعه عزت و
نساء و الحاضرات و لا تقر بها من معنی و الله اعلم ان زمان عزت
طلبید در حالت حیض میزد یک نکند تا بعد از آن که قاعه عزت و حیض
روز و هم تمام شد بخانه رفت القصر چون شب یازدهم خلوت را افتاد
سحگاه بخون خواجه ابو صفی که آنرا حوض مسجد حق را میخوانند
و در آب غسل کرد و غرغره میکرد و شب تاریک بود بنداشت که آنجا نیست
و دیگر درین حوض غسل میکرد و غرغره میکرد و در مسجد یک نزدیکی
حوض بود و در آن آمدند و صبح میدادند که آنرا ندیدند و ابو صفی بر
خواست و ماتم مسلمان داشت خلق بخارا را خبر شد خور و بزرگ کرد آمدند
و پرسند خواجه امام صفی گفت که من آن مرد و یک مرد و شش درین حوض میروم
غسل کردم و هر دو غرغره کردم یکدیگر را داشتند و ایم تا ده سال دیگر استغفار
آن باید کردم از عمره این پروی نیایم و در خدمت امام را بستاند و اندام که دیندار
ر باید که بزرگ کار باشد زیرا که طاعت و ترس با معصیت بر است و معصیت
بترس و به حیایا با کفر بر است و دیگر بروی خواندم که هر وقت جنان شود که
عالمان شبیه خوار شوند عایمان حرام خوار شوند و هر وقت که عالمان
حرام خوار شوند عایمان کافر شوند و کفر بالا گیرد **مسئله** اگر کسی را موی در آن

باشد

باشد چون غلبه بان یکسو بافته بود و یا چون ترکان نقول بسته بود و وقت
غسل چنانست بروی لازم نبود که موی را بشکافد تا خارج نشود و این اختیار
فتوی مولانا محمد الشریعتی فاضل اکرمی را بشکافد احتیاطا کرده باشد
و نکو بود و بر زبان لازم نبود که موی را بشکافد که خرج می شود زیرا که
آنم سلمه گفت یا رسول الله در وقت غسل کردن موی خود را بیکشایم و سه
بار آب بر سرم می ریزم پاک شوم رسول گفت پاک شوی و در نزدیکی
عایشه صدیق رفته الله عنهما رولا حکایت کرد که ابو هریرة رفته الله عنه زبان
خود را می فرماید تا هر وقت غسل کردن موی یافت را بیکشاید عایشه رفته
الله عنهما این معنی را انکار کرد و گفت زبان خود را فرمایند تا موی هاله خود
را بر بکشند و ابو هریرة را از آن منع کرد و عایشه رفته الله عنهما و عن
ابو هریرة و این بزرگ بود و قول او حجت بود رسول عم در حق و فرمود که
چهاره انک هرین مرا که از وی به پرسید که میداند و جواب من گوید در حق وی
او این حاکم کرده ام که اللهم فقیرنا فی الدنیا و عایشه رفته الله عنهما پست و
هزار رسول عم روایت کرده است و یازدهم از آن شوال خود گفته و
در مناقب عایشه رفته الله عنهما خواندم که روزی رسول عم در حجره
عایشه بود و ابو بکر صدیق رفته الله عنه حاضر بود عایشه گفت یا رسول

الله برهنه اگر مردی بودی هرگز بدو رخ نرفتی رسول الله گفت یا عایشه
 دعوی بزرگ کردی و گفته یار رسول الله برهان نمایم که در دنیا چهار کار
 کردی هرگز خدا را تعمر ندادی و بدو رخ نرفتی اول آنکه بانگ غمان گفتی و دوم
 بنهار قفسه اول نگاه داشتی و سیوم سبب غارت یان را علف و در هر دو جهان
 عالمان را خدمت کردی حق تعالی بر من رحمت کردی و به برشت بروی رسول الله
 گفت صدقه یا عایشه **مسئله** اگر پرسند که شخص خوب و بد آب من ندید
 غسل بروی لازم باشد یا نه اگر کوی لازم شود خطا باشد و اگر کوی نشود
 هم خطا باشد خوب خوب است که این که اگر مرد است غسل واجب شود
 و اگر زن نیست غسل واجب شود و فرق آنست چون زن را رحم است شاید که
 من او بر رحم رفته است فاما اگر احتلام مرد حقیقه بودی البته آب ظاهر شدی
مسئله اگر مردی بایزار پای خفته بود و احتلامش افتاد اگر منی خشک را
 بدست بمالد و نه بشوید جامه او پاک باشد یا نه اگر کوی پاک باشد خطا باشد
 و اگر کوی پاک نباشد هم خطا باشد خوب خوب است بنکریم که اگر این شخص
 با وضو خفته بود منی نماند پاک شود و نیز اگر بر راه کدو پاک گذشت
 است و اگر به وضو خفته است چنانکه در وقت صفات بول کرده باشد بمالد پاک
 نه شود باید شستن **مسئله** اگر پرسند که مردی را که چنانست رسیده باشد
 برهنه

برهنه در حوض بزرگ شود چنانچه حوضی حال بخار است و بجانب او که بیرون آید از
 چنانیت پاک شود پاک اگر کوی پاک شود خطا باشد و اگر کوه پاک نشود هم خطا
 باشد خوب خوب است آنست که بنکریم که اگر درین حوض آب بود و آب در دهان و پنجه
 وی شده است پاک شود و اگر نه نشود و این مسئله را مولانا بزرگ گوید
 الدین حریری از طالب علمان ما پرسید و علم و کیا است ایشان را بیاموزد و
 و این مسئله هم پرسید یکم کار و الی بر سر حال رسیدند چون آب از چاه برکشیدند
 موشی مرد و مردی یافتند چند شبانه روز غمان را بان کردند و طالب علم
 چون کتاب قدوری خوانده بود گفت اگر موش امسال نکرفته است یکشنبه رو
 و چه بیکشنبه غمان را قنداکند و اگر موش از ماه گذشته بوده باشد
 روز نماز را بپایان آورده و درین مسئله خوب است راست نیز اگر این خوب است
 در حق کسی است که در سر جاده مقیم اند کار و از این جاده کار و درین
 مسئله اتفاقا قبل بسیار است والله **مسئله** **مسئله** مسیح و نه و مسیح
 سر و مسیح جبره مسیح بر موزه رواست بر سنت رسول الله نه بنوع
 چنین فرمود است که لو کان الدین بالآلکان المسیح و علی باطن الخفی
 اولی من المسیح علی ظاهره یعنی اگر کار و درین برای بودی مسیح برین برای
 موزه کشیدن بهتر بود از آنکه مسیح برین برای موزه و این سخن امام

سبب جای در راه الفقهها آورده است که و چنانکه مرد از مسج بر موزه کشیدن رو است
 زنات را نیز رواست و این مسئله در فتاوی محبوبی آورده است و اگر
 مسئله را چنین نشان مردم کتاب در این شود فاما در بعض مسائل
 بر ضرورت نشان می باید ^{علامت} و در آنکه از علما و بزرگان چنین اندیشه
 می کنم که نباید که سخت گوید و همانا که نکونید و موزه که بروی مسج کن پا
 یک که پاک و درست بود و در پشت بود چنانکه بیاورد آن موزه سفر توان کرد و کسی که
 بروی مسج کن اگر بروی مقدار سه انگشت در ریده کی بود مسج روا نبود و در آنکه
 آن قدر در شستن فرقی باشد و باقی مسج داشته بود و جمع شود میان بدل بدل
 و این روا نیست لیکن اگر بر یک پا موزه مقدار یک انگشت در ریده کی بود
 و بر دیگر پا انگشت مسج بر این موزه روا بود و در ریده کی موزه از این پا پدان
 پای زود و جمع نشود فاما اگر یک پای جمع شود که بمثل جوال و روی و روی شود با
 تکلیف آن در ریده کی که سوزن و درفش و روی فو شود و این مسئله عرب است
 و بر فایده و جزو رفتن و مولانا از اند عتاید یافته نشود و اگر باور بتجرب
 از برز که سوال باید کرد تا میداند **مسئله** مدت مسج موزه مقیم را
 یکشمار روز است و مسافر از شبانه روز است و ابتداء مسج موزه از وقت
 رسیدن حد است سه تا از وقت پوشیدن موزه و منو ساخت **مسئله** اگر مردی موزه

نشود

وارد

وارد و منوی سان و یکبار از موزه بیرون کرد پای را بشته و در موزه کرد و دیگر
 موزه را از پا بیرون کرد پای را بشت و در موزه کرد و او را حدت رسید
 بر قول امام اعظم ابو حنیفه و اصحاب چون و منو سان و بدین موزه مسج
 کشید و او بیرون بر آنکه و هنر اول کامل بود است و بر قول امام شافعی
 نه بدین موزه مسج کشیدن روا نبود و بر آنکه و هنر اول کامل نبود است تا هر پای
 را نشوید و نگاه در موزه نکند روا نباشد **مسئله** مسج موزه کشیدن
 باید که دست را بآن ترکند و بپوشانند و انگشتان دست را بر سر موزه نهند چنانکه
 انگشت زیاده بود از سرهای موزه و اگر دو کف دست را در او قرار داد و بپوشانند
 های انگشتان می کشند تا جدا نگردد آب مستعمل نمی شود اگر بر سر انگشتان دست
 میکشند آب مستعمل می شود و چون کفهای دست در او بود آب تازه از کف دست
 بسند انگشتان می رسید تا بحد شستن برسد و باید که بتجیل بکشد تا آب
 کفهای دست خشک نشود و بدست راست پای راست مسج کشد و بدست چپ پای
 چپ را مسج کشد و آنچه میکنند بر عکس این می باید سخت عوام الناس
 این اعتبار ندارد و اگر بر موزه مسج کشید فاما از مسج کشیدن ظاهر نشد
 روا باشد شاید که موزه جرب بود و آب را بخورد و دیگر و چون مسج کشد باید که
 میان بجانب اندرون پا کند و بر آنکه در وقت بول کردن اگر در راه اندرون ماین

برسد موده و سیده بود پاک شود آنگاه دیگر بار دست را از کند و به تیغ دست کردن
 مسج کند که رسول عزم فرمود است که بعد از تمام شدن مسج کردن کند و از غسل
 و در رخ خلاص شود و مسج کردن مستحب از رسول عزم و خلعتی را مسج کردن
 بدعت است و رسول عزم فرمود است هر که در وقت ناه کردن انگشتان پایش
 را با انگشتان دست از شیب بیلا حلال کند آتش و در رخ با انگشتان پایش
 او نیاید **مسئله** اگر بر کند که شخی بد و انگشت بر موده خود مسج میکند روا
 باشد یا نه اگر کور روا باشد خطا باشد و اگر کوی روا نباشد هم خطا باشد خوب
 صواب آنست که بنکریم از انگشتان ابهام و سبابه مسج می کشد روا باشد و اگر
 بغیر این دو می کشد روا نباشد زیرا که میان این دو انگشت فرجه بزرگ است آن
 فرجه و بجای انگشت دیگر است بخلاف میان انگشتان دیگر **مسئله** مردی بر موده مسج
 کشیده بود اگر پایش از موده بیرون کشد مسج روا و موده باطل شود و آن دیگر
 موده را نام باید کشیدن و اگر بعد از مسج کشیدن یکجای او نشود اگر مقدار
 سه انگشت پایش زده باشد مسج باطل بشود و اگر بیشتر یکجای نشود روا و موده
 لا بیرون باید کردن و در موده پایش باید شستن زیرا که بعضی از پایش را مسج بود
 و بعضی را غسل با مسج جمع نشود **مسئله** اگر جبار و ق اگر با ناه و ناه
 ناه محکم بچند چنانکه انگشتان بودی فرو نشود مسج روا باشد همچنین بر لایق و بر جوار
 در غلش

۱۷
 در غلش گرفته باشد که مسج روا باشد و اینچنین میگویند مسج بر موده که پایش تا به
 پوشیده باشد مسج روا بنور سخن عوام الناس است اعتبار ندارد و مسج روا باشد
 و اگر موده و رخ پوشیده باشد و اگر بار که پایش از زمین بر میگیرد پا آوردن غل
 موده جدا میشود و چون پایش از زمین می نهد پایش را با او بجای رود و بدین موده
 مسج روا بود و اگر موده چندان از پایش بیرون آید که پایش موده راه نتوان رفت
 مسج موده باطل شود زیرا که پایش پایش پایش آمده است **مسئله** کدام است
 مست که بجای فریخته نشیند خوب است آنست که مسج بر موده است که فریخته بجای
 شستن پایش نشیند **مسئله** اگر بر کند که کدام ترک کند که مسج بر موده فریخته را در
 یک صورت و پانزده فریخته را در یک صورت بر موده اندازد و جود آنست که ترک
 موده افشاندن بود و در وقت پوشیدن که بنی است و موده بود باشد و در معین
 یکشب نام رود باین موده غبار گذارد و موده مسافرم شبانه روز و چون موده
 چروک کرد و بنی است باید غبار را از سر باید گذارد **مسئله** اگر مردی و
 چند سار و مسج موده را فراموش کند و آب پاک را رود و موده محکم بود چنانکه
 آب پایش او را سد و غبار گذاردن روا بود همچنانکه مسج فراموش کرد بود و با
 راب بر سر او بار رود و ابود و اگر مسج موده فراموش کرد پیا و بر روی کلاه تن رفت
 و شب غم افتاده بود قول درست آنست که مسج موده نیابت دارد غبار را ابود
 از موده سوزی بر

و عفو مسامحه سر بر ز بر مقتضی می کشد روا باشد یا نه اگر کوی روا باشد
 خطا باشد و اگر کوی روا نباشد هم خطا باشد جواب خوب است آنست که بنکلم
 که اگر مقتضی عفو دارد روا نباشد زیرا که چونت در شست باشد اگر نکند
 در بر سر او رسید اگر به پا باشد روا باشد زیرا که نرم بود و از وی آفت
 بگذرد و بپس او رسید و الله اعلم **مسئله** کسی که در زخم زده باشد باید که
 چون وقت غار در آید و عفو مسامحه در بر کینند و اگر چه امام قوم باشد
 و امامت کند و ترک غار نکند و همچنین اگر اعضا و عضا و عفو او مجروح بود بر کوی
 بر بند و مسح کشد و غار بگذرد و روا باشد زیرا که شاه مردان علی ابن ابی
 طالب کرم الله وجهه روایت میکند که روزی در حربه احد شمشیر بر او سب
 کشید و پست و سست من بسیار کفار زخم چنانکه قبضه شمشیر بر دست
 من محکم شده بود چون شمشیر از دست برداشتم پست من بآن درخواست
 از حواجر علیه السلام پرسیدم که کار و عفو و غار را چگونه کنم مرا فرمود که
 بر کوی بروست بند و بدانجا مسح کن و این مسح را یکبار پیش حاجت بنویس
 چنانکه در مسح موزه و مسح سر بیان کرده باشد و آن فرجه که رگی
 در میان بند سست شستن آن حاجت نیست خرج شود و اگر زجره مسح
 بکند بر قول امام اعظم روا باشد اگر چه عز رنیت در آب رسا بیدن
 و یاران

اگر در زخم زده باشد
 و اگر در زخم زده باشد

و یاران او می گویند روا نبوده قاتل مولانا بن الدین کتاب رحمة الله علیه
 در فتاوی خود آورده است اما اعظم را این قول رجوع کرده و بقول یاران
 آمده است و فتوی بر قول یاران اوست **مسئله** اگر شخصی را جنابت رسید
 و عفتوی از وی مجروح بود باید که بر کوی پاک بران عفتوی بر بند و بران
 عفو مسح کشد و باقی اعضا را بشوید و غار نکند اگر در و این مسئله
 در محیط مذکور است **مسئله** اگر شخصی را پاشنه تر قیده باشد یا زخم پنبه
 یا کنده را در یا حنا در آن تر قیده کرده و آب بروی و بر اندازد و دست بر و آب
 اندوزد آن تر قیده کی حاجت نباشد و این مسئله مردم روستای را بسیار
 بکار می آید اگر مردی انگشت خود بریده باشد و زخم سخت باشد و زخم
 کوبیده در انگشت کرده بود و برین زخم مسح کشد روا باشد و این مسئله
 ترک نماز بیشتر بکار است **مسئله** اگر پرسید که مردی را انگشت او مجروح است
 و بر رگی که بر دست است مسح کشید چون بکار مشغول شد آن رگی بیفت
 مسح باطل شود یا نه اگر کوی شود جسطا باشد و اگر نه شود هم خطا باشد
 جواب خوب است آنست که بفریم که اگر جراحت او نیکو نشده است مسح باطل
 نشود بر کوی یکبار جراحت بند و غار نکند اگر در و اگر جراحت
 او نیکو شده است موضع جراحت را بشوید و غار نکند اگر در و اگر آن باطل

شده است **مسائل التیم** قال النبی عم التیم الوعد السلام ولوالی عشر حج
یتیم آب دست موع مناست و اگر چند که تا ده سال آب نیابن و تیمم را نیست و حق
بود زیرا که طهارت ضعیفست به نیت قوی کرده و صورت تیمم نیست که بگوید
نیت کردم که تیمم کنم و دست بر زمین زنند و بر روی بمالد از اینجا که حد شستن
ست و دستها را چنان نگاه دارد که در وقت بر روی کشیدن سر پینی
کشاده نموده و دیگر پا را دست بر زمین زنند و پشت دست را بر کف
دست جب نهند تا بعد از نیکه بکشد و کوفت دست را بر کف دست نهند تا بعد
از نیکه بکشد و دست را بگیرد اند و نیمه کوفت دست جب را بر روی کوفت دست
تا بکف دست راست بکشد آنگاه انگشتان را در هم اندازد و در خلال کند
و سرها را انگشتان را در هم بمالد و اگر انگشتان در دست داشت بکشد آنرا
بگیرد و این تیمم تا شریکان است و در شوار است و تیمم ترکان نوع دیگر
ست و بغایت آسانست و قتی که ملک بنهار و عطا بشند در دستاوم
حاضر شد و قریب و از ده هزار مرد در مجلس بود و در مسجد جمعه بنهار
سایل برخواست و گفت خداوند ملک اسلام فرماید که مولانا امروز ما را
تیمم کردن آموزد که در سفر با ما راست مولانا ده این نوع گفتیم تقریر
بهر کرده و گفت نوع دیگر است از این تیمم آسان تر آن تیمم ترکان می گویند
اگر

۲۰
اگر چند خداوند ملک اسلام بنمودی آنرا بیان کردی و ملک را دعا گفت تقریر
کرده ام که تیمم ترکان که بر روی دست و در عزبت است یکی مر و بر چنانکه نوشته
شد و دوم مر و دستها را و تیمم ترکان که بر روی دست بمالد تفاوت است بکشد
نکند و در مالیدن دست و آن چنانست که عزبت در ویم بر زمین زنند
بدست جب دست راست را بگیرد و دست راست را می جنباند و دست جب
را محکم می گیرد و و بشیب می کشد تا بعد از نیکه رسید پاره دست جب
بدست راست بگیرد و چنان که در دست راست کرد باز دست جب بکند
تمام باشد و اگر بدین قدر کفایت نشود و بفرستد در مشافه
حضرت مخدوم صاحب الفقه قدره تقریر کرده شود **مسئله** بر حاکم
و شوره و نمک که از آب بر خیزد و تیمم روا نبوده و در خبر است که هر که بداند که
بر حاکم تیمم روا نیست فرائض قیامت در زیر علم علماء باشد و اگر
هم کسی باشد تیمم بر روی روا بکشد زیرا که این چون سنگ کوه است **مسئله**
شخصی رنجور است و در روی کار رنجور و طبیب او را گفت که بر اعضاء
خود آب مریسان تا در روی کار هدایع نشود و چون وقت نماز و آمدن
رنجور آب پکی دارد و قادر است بکار برود آب تیمم روا باشد و بدر و خورده
اگر نماز از ترک کند معذور نباشد و بال بود و گناه بیهوده بکشد و مولانا

سید امام اجل استا و ناجر الملة والدین شریف کندی در ملت همه ملتقط
فتاوی آورده است که اگر زن در حال بارداری بود و کرم پروه آید وقت
نماند و آید و الایش ظاهریست باید که زن و جنین در دوزخ کوری
فرورند و بر زن آن کوری نماند و چنانکه در وقت که سر سجده نهد بر
دران کوری بود تا ملاک نشود و اگر آن زن نماند وقت را دران حالات
از وقت پرون بر مستحق هشتاد ساله و درخ شود **مسئله** اگر تیسیم کند
در دوزخ و در یک موضع نماند و او بود و اگر خلک مستعمل نشود تا کرده
سه الی یک مکان تیسیم کند و او باشد و یک حاکم مظهر است و هم غیر
بخلاف آن که پیش مظهر نیست و این مسئله را از فوقی عمار بن نوخته
بودم در بخارا و تیسیم همین دوزخ و در یک موضع که یاد کردیم و چنین آورده
اند که رسول ع و در هزلب بود عمار بن یاسر را ندید گفت عمار کی است یک
گفت عمار را دیدم در بس فلان بالا برهنه شده است و در خاک میگوید
ز ما که کشته عمار بن یاسر بیامد رسول فرمود عمار کی است عمار یا
عمار گفت یا رسول الله و کس مرا احتلام افتاد و آب نیافتم در خاک میگویم
یک شوم رسول فرمود این تکلیف حاجت بود که التیسیم فی الجنابة و الحدیث
سواء **مسئله** اگر مردی در سفر جنابت رسد و آب یکه نیابد باید پنجاه تیسیم کند
و غازی

و غازی که دارد و اگر چند براعتاء او آب منی رسیده باشد و چون آب یا بد غسل
کند و غازی را را اعاده کردن حاجت نیست و چون وقت غازی آید و مرد در
سفر بود باید که آب بطلبد و اگر آب نیابد و تا اینجا که آبست که در دوزخ است
تیسیم باید کرد و فرسنگ شش و دوازده هزار کام است و در دوزخ فرسنگ چهار
هزار کام باشد و اگر میدانند که باخروقت غازی آب خواهم رسید تیسیم نکنند و اگر
میدانند که غازی از وقت میروند تیسیم کنند و غازی که در دوزخ و مردان در
کار تیسیم برابر باشد **مسئله** اگر مردی غازی میکند و تا یکاه دران کوشی
با یک کرم غازی این مرد باطل باشد و در غازی تباہ شود و این چگونه
باشد خوب است که مردی با یک رکعت باشد و در سفر آب فته بود تیسیم
کرد و بنهار مشغول شد و غلام را با آب فرستاده بود چون غلام
مشک آب را از دران کوشی فرو گرفت دران کوشی با یک بز و با در
کاف داشت که آب آورد و غازی او باطل شود **مسئله**
ابدرست قال النبی عم الوضوء سلاح المؤمن گفت ابدرست سلاح
مؤمن منافست و چند آنکه بنده مؤمن بر وضوء باشد ملائکه سموت
کنایان عمار را امرش می خوانند و در خبر است که هر که شب بر
وضوء خوب بد چون بخوبی رود لذت خوب بیابد بعد از آن بر خیزد

و هنوز تان کند و در رکعت نماز تطوع بکند از هر فرشته که حق تعالی از روی
آفرینش آسمان و زمین و در وجود آورده است آن حضرت عزت اجاز
خواهند که و بگویند که ما را دستور ده تا بنیارت این بنده رویم ملا
نکته بیایند و این بند را بنیارت کند و در روز قیامت یوم لا ڤل الا ڤل العرش
صفت اوست که در روز بجز سایه عرش سایه دیگر نباشد و صلیقی
هم در آفتاب قیامت در مانده باشند منادی ندا کند که ان الذین نجا
جنوبهم عن الملقا جمع یوم کجا ندان کسان که به یلوان جامه خوب بر گرفتند
و بنابر مشغول شدند آن جماعت را بر زیر عرش بیارند تا آفتاب قیامت
ایشان از جهت نرساند و این سخن از جامع مولانا محمد الدین الشیرازی
نوشته شد فایده آنست که عایشه رهنه امام غزالی روایت میکنند که شب
نوبت حجره من بود رسول عدم دست بر جامه خود زد و تیمم کرد و گفتیم
یا رسول الله در خانه ایست گفت یا عایشه بدین تیمم غارت نخواهم گذاشت
روانند که تکرار درم و بی قوتم بدان و انگاه باشی که هر شب که بنده
کان خدای تعالی در خواب میرود و ارواح ایشان را بر زیر عرش می برند
خطاب رسیدن ارواح مرا سجده کنید هر که ارواح که بقالب او بر
و هنوز ضنوه است سجده مکن و روح که قالب او به هنوز ضنوه است سجده

نمی

نمی تواند کرد بجلد شود و امام اعظم یاران خود را در رسی میگفت فرمود
که امروز شمار اسم کار آموزم که علم اولین و آخرین شما در آن سه کار
ست درین خالص بار رکعات بدر سجده رسیدن سخن را بشنودید
توقف کرد تا بیان کند گفت ماهیت اجد الماء الجاری لا توفى الماء الا رکعا
گفت تا من آب روان یا بیم باب استاده و هنوز نشانم که عالم اولیه و آخرین
درین سه مورد آنکه تا امام یا بیم هرگز نماز تنها نکند از آن که چهار رکعه آنکه
علم اولین و آخرین درین سه مورد آنکه هر کس و آنکه کند از آن که تا آنرا
روینار به نقد کند شبیه به تمام علم اولین و آخرین درین سه مورد
رکعات را خوشتر آمد نقد و نسیم هر چه داشت بخدایت اجماع اعظم
آورده و بوی واد شرک بار رکعات گرفت و بیار رکعات آخرت مشغول
شد و بعلم شریعت اموحش مشغول گشته و باند که مدتی روز کار
عالمی برادر شد و اهل فتوی کشت و در خبر است که در اول و هنوز سا
خسته بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بدین و هنوز ساختن ثواب غل
یابد **صلی الله علیه و آله** اگر هر کس که در میان استبر و استنجاست و دیگر استنجاست
بعد از بول کردن و راه رفتن و خود را و شستن و پای بر عزم مالیدن
تا ماهیام که مانده بول منقطع گردد و بنابرین مسلمان مسلم و این

در این سه مورد آنکه هر کس و آنکه کند از آن که تا آنرا
روینار به نقد کند شبیه به تمام علم اولین و آخرین درین سه مورد
رکعات را خوشتر آمد نقد و نسیم هر چه داشت بخدایت اجماع اعظم
آورده و بوی واد شرک بار رکعات گرفت و بیار رکعات آخرت مشغول
شد و بعلم شریعت اموحش مشغول گشته و باند که مدتی روز کار
عالمی برادر شد و اهل فتوی کشت و در خبر است که در اول و هنوز سا
خسته بسم الله الرحمن الرحیم بگوید بدین و هنوز ساختن ثواب غل
یابد **صلی الله علیه و آله** اگر هر کس که در میان استبر و استنجاست و دیگر استنجاست
بعد از بول کردن و راه رفتن و خود را و شستن و پای بر عزم مالیدن
تا ماهیام که مانده بول منقطع گردد و بنابرین مسلمان مسلم و این

مسائل امتحانست و رسول عم فرموده است که اول کسی که در برشت در
آید کاروان آن امت می باشد صی به کبار یا رسول الله در مکه آب روان
نیست که برویم و کاروان بیاموزیم که تا بدین تشریف مشرف شویم
ما را اجازت فرمای تا به شهر طایفی رویم که آنجا آب روان است رسول
عم فرمود که من آن کاروان را میگویم که جامه های مردم بپوشید بآن
که کاروان را میگویم که جامه های غار خود می پوشید و غار میگردانند که بیشتر
عده با کاروان باشند که جامه را باکی نداشته باشند و هر که را جامه
بلید باشد چنانکه آن جامه را در وقت غار پوشیده روانیت برون غار
پوشیده ام روانیت و ثبای مسلمانان بر پاکست و در ابد است غار کردن
بر قول شافعی هر که یک غار ترک کند بجهنم گشتن او روا باشد و ایمان
به غار چون قالب باشد و ابو هریره راجع الیه عن روایت میکند
که روزی اعراب آمد و گفت یا رسول الله آمده ایم که تا معلوم کنیم که پیغمبر
الکلمه شهادت میگویم و بنی و قب غار فریخته میکند اریم و زکوة مال
میدهم و غسل جنابت میکنم و حج میکند اریم و یک مسلمان است چیست رسول
عم فرمود که سه چیز دیگر است که تمام مسلمانان که حراست که یک اول
چون از برادر مسلمانان برنج رواج قصد باطل نکنند و چون از برادر
در مسلمان

در مسلمانان خوش شدن سون حق را فرو بگذران و چون بر مال برادر
مسلمانان دست یابند یا در حق خود بر بزرگواران تمام
باشد آمدیم بمسائل غار ~~مسائل~~ اگر پرسند که غار برتن است
یا بر جان اگر کوی برتن است که خطا باشد و اگر کوی که بر جانست هم
خطا باشد جواب آنست که غار تنی واجب است که در روی جان باشد
بر جان که در روی عقل باشد و بر عقل که در روی اسلام باشد بر
اسلام که در روی بلاغت باشد و این مسئله از عجوبه القتاوی
سمی قدست ~~مسائل~~ اگر پرسند که هر سنت غار که رسول عم فر
مود اندیش از فریخته است یا بعد از فریخته یا پیش از فریخته
و ام پس از فریخته و ست هست که برابر فریخته است آن سنت
اذا است جواب بگو که آن سنت که برابر فریخته است درست برآور
لان با تکیه اول است و باید که دست را با الله اکبر فرود آید تا غار یک در
هر از شود و اگر شافعی مذهب بود تا سر ووش دست را بر آرد و اگر
حنفی مذهب بود چندان دست بر آرد که هر دو انگشت بزرگ
و زنه گوش او بر ستانگاه دست ها فرود آرد و اگر شافعی مذهب
بود دست ها بر سه خوان نهاند و اگر حنفی مذهب بود بیشب تمام

اوین مسئله مشهور بود و در وقت مسئله از رسول عم و حدیث
آمده است که در یک حدیث فرموده است که را بر دست چپ نهاده
در حالت نماز علماء بزرگ فرموده اند که با انگشت بزرگ دست را
ست او انگشت خور و در دست راست خود بند سر دست چپ
را بگیرد و سه انگشت دست راست را برابر دست چپ نهد تا
حدیث گرفتن و هم بحدیث نهادن کار کرده باشد و در نماز باید که
با حضور و با خشوع باشد بآن و بدان طرف نظر نکند و تا در قیام
بود در موضع سجده نظر کند و چون رکوع روزه بر پشت پاں نظر کند
و چون بعهده بنشیند چشم را بر روی ران و در آسمان که یوسف
نکند و اعضای خود را سه بار بپاں بخارد که نماز سه تبار شود و خلق
این ایوب پانزده چهل سال در بیداری نماز هر که مکمل این را نهد
حضرت خود نژاده بود او را گفتند چرا مکمل نمی ران گفت هر ترسم
که عادت کنم و نماز مکمل را برانم و در حضرت خدای تعالی شوم
و زهد او تا غایت بود که چند آنکه هارون الرشید جبرید کرد که او را
بنید اول بوی شمع و قاروری بغداد میرفت خلیفه او را بدید
پیاده شد و پیش او آمد و دید روی سوخته و یوازد و زوکی

خلیفه

خلیفه لا تدیر گفت حق تو فرموده است و لا ترکنوا لی الذین ظلموا فتم
النار معن و الله اعلم در روی ظالمان نظر میکند که آتش و روح شمارا
بسوزد خلیفه این آیت بشنود روی سوی آسمان کرد گفت آله مراد
وستی این این مرد بیاه و ز که از برای تو اول و دست میدارم و اول
بدشمن نعم بیل و ز که از برای تو مرا دشمن میدارم و وقت علماء خلیفه
بآن چنان بود اند و حکم این آیت امرونی چنان باقت منسوخ شده
شست و ظلم کردن حرام است و در روی ظالم بر نظر کردن حرام است که هرگاه
بهرات ملا تو عدون **مسئله** اگر کسی که مردی در نماز تنگی کند نماز او تباہ
شود بآن اگر کوی شود خطا باشد و اگر کوی نشود هم خطا باشد جواب
آنست که اگر از برای تحصیل او را میکند نمازش تباہ شود و اگر برای تحسین
او را میکند نمازش تباہ میشود و اگر که خرقی گفت مرشد و امام
تاوان بسیار خلق را نماز تباہ میکنند از آنکه در این مسئله در مناقب
سلطان اسلام امیر اسماعیل سامانی خواندم که روز جمعه نماز
آمده بود در آن مستان و خلق بسیار تنگی کردند و سلطان بدین مسئله
عالم بود چون نماز کرد از آن سلطان فریدم و تا قناعت اطباء را حاضر

کردند و گفت چندانکه به طباب احتیاج باشد که او را و باید از خزانه ^{بده}
شاه در مسجد آمده بینه با سفید و چندان شربت بخوشند که این لویهای بزرگ
را در هفت مسجد بزرگ از شربت بپزند تا در یک جمعه بجای آب مسلمانان
این شربت را بخورند و از علتهای خلاصی یا بند تانمان هال ایشان از تنگی
گرون تباه نشود بر سلطان اسلام واجب است که چنانکه غم کار دنیا
رعیت من خور و غم کار دین رعیت من نخور و تا فواید قیامت در حق رعیت
در روزی نماید القصه مال بسیار خرج کرد و چندان هزاران شربت
راست کرد و دیگر جمعی منادی کردند که خلق شربت خورون بیایند و حاضر
گردند چون نماز جمعه گذاردند سلطان اسلام بایاران بر بام مسجد
خاهر آمد بارگاه دولت گفت که نظاره کنم که شربت را طیف را خلق چگونه
میخورند کسانی که از این خبر داشتند بیسوی شربت آب رفتند
و کسانی که خبر نداشتند که این حال است که هر روز جمعی
آب میبخشند در لودیها و سقایها و او روز شربت ریختند کسانی
یا سلطان قصه بایشان میگفتند و حال بارش داشتند تا نماز شام آنجا
بود بسیاری خلق از این شربت نخوردند از این خلق سلطان اسلام برنجید
و دیگر روز بزرگان را خواند و حکم کرد و علماء بخارا

و حکم کرد و علماء بخارا گفتند که سلطان اسلام مال تو با شربت بود
آن از آن شربت تو نخوردند که در حضرت خدای تعالی نشوند و قی
سلطان چنان بودند رعیت چنان بود **مسئله** امام قوم نماز
مکند از آن شخص در مسجد و آمد آن شخص را و عنوتباه شد و هو
ذن را هم و عنوتباه شد و امام و رئیس محله را حد واجب شد این
مسئله چگونه باشد شخص در مسجد و آمد بود و خطر مرده حاشاک
مؤذن شنود و قیامت بخندید نماز و عنوتباه باطل شد و امام باین بر
و در امام را نماز تباه شد را کسی گفت آن مؤذن را مرده حرام
ناده است آن از آن برنجید گفت را کسی حد واجب شد این مسئله
را در خیرة الفقهاء خوانند **مسئله** آن هست که نزد یک امام اعظم
بوجوه از نماز نیست و نماز با او را روا نیست جواب گفت اند که
تکبیر اقول بود مسئله صدر الاسلام ابوالیس بر وفور و در مبوط
خود آورده است که هر نماز بی زبانه آن نماز نیست باید که در سنتها
را بگوید که نیت کردم بکدام رکعت سنت نماز با مدد و یا چهار
رکعت سنت نماز پستین و فریضه هال فریضه و قی بگوید که
مکرر روز جمعه که اختلاف است در وقت کدام است و تطوع را

نماز تطوع گوید و نماز و ترا نماز و عید را نماز عید گوید و نماز چاشت
 را همین نام که در وقت کند و نماز چنانچه را بگوید که نیت کردم
 بکنم از پنج بار تکبیر نماز چنانچه خداوند بپوشاید و ثواب میرسد و مرده را
 روی او درم بجزر کعبه یا بخانه کعبه یا در مکه کعبه اقتدا کردم یا این
 امام یا در آمدن بنماز امام الله اکبر **سایه بیاور نماز**
چاشت نماز چاشت عبادت است بزرگ و طاعتی است پرفایده و تمام
 امت انبیا و اولیاء از حضرت و اکیس و غیر ایشان این نماز را کردند و مرده
 ند و مرده بر وجه ولایت و کرامت نرسد تا نکند از نماز چاشت
 را و میداومت ننماید و یکی از فواید این نماز است رسول الله ص
 ده است که **أَرْبَعٌ لِّلْبَقِیَّةِ** اربع اعمال مع الرب و العرمع الزنا و الکذب
 مع الحی و الفقر مع الضیق مع خیر آنست که چهار بار چاشت نماز با چهار
 جز مال حلال با سوره احرام و عمارت و کفایت با توبه و دروش با کد از
 من نماز چاشت و رسول الله ص فرمود است که هر کس اندازد
 هفتاد و نه نماز یا صد و یک نماز در روز و یک بار فوراً مسجد
 بیرون آید و هزار و نینار صدق و عند و یکی بر جای نماز توقف
 کند تا افتاب بر آید و در رکعت نماز چاشت بگذارد و بیرون

آید

آید این که در انداختن نماز چاشت فاضله از آنست که هزار و نینار صدق و مرده
 و نماز چاشت نکند از مرده و در صبح بخاری یا قسم که رسول الله ص گفت
 یا رب نماز چاشت را بر من فرجه کن و ان خطاب آمد که این نماز ملا
 نکه است از امت تو نکند از مرده اند مگر از خاصان حضرت ما و این نماز
 را ثواب بسیار است و مرده در این نماز عاجز و سرگردانند که و چند
 رکعت است و حکوتی می باید کرد از در پند و در رکعت است تا بد و از در
 رکعت اگر خواهد در رکعت یک سلام بگذارد و اگر خواهد چهار رکعت
 و یک سلام فاضله است و اول وقت آن ساعت است و آفتاب مقدار
 سه و نیمه بالا بر آید تا بوقت زوال امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه
 بیرون نتوانست که نماز چاشت گذارد و شب گذارد و گفت که شب
 خلیفه روز است و این فقیر ضعیف بیچنین میکند و در اول وقت گذارد
 روز بهتر است این نماز را و از پدرم مولانا حسد الدین رسیدم
 که گفت هر روز وقت چاشت از آسمان سینه امداد بلا تقدیر کرده
 بر زمین فرو می آید چون مؤمنان نماز چاشت بگذارد آن نماز با آنها
 بر آید هر روز و هر روز در سند بلا گوید من نام زده فیلان بنده نماز چاشت
 گوید من نماز چاشت آن بنده ام ترا نکند از مرده بر سر او فرو آید و آیت علی بن

نماز چاشت

في اليوم القيامه تارون قیامت در هوا بمانند و همچنان صدقه که
 بدای در اول روز بر سر قاضی ترست و با آسمان بر آید نکرده که بعد
 این بده بلا فروم آید که انصدقه ترو البلاء و این سخن غریب است و در
 کتاب مسعود آورده است که خواهم عالم عم خواجه ابو طاهر عطار بیک گفت
 که اگر نماز چاشت را در رکعت کداری ترا از غافلان بنویسند و اگر چهار
 رکعت کداری ترا از مسبحان بنویسند و اگر شش رکعت کداری کناه
 کرده آن روز بنویسند و اگر هشت رکعت کداری از عابدان باشی
 و اگر ده رکعت کداری از اهل برهشت بنام تو خانه بنا کنند پس
 کدازنده را اختیار است از ده رکعت تا ده رکعت و این بند عاکو
 هر روز شش رکعت میکند از قاضی پد رمان این ضعیف و مرده است
 شش سال و ده رکعت کداری و برادر بنده مولانا صدر الدین
 سلمه هر روز ده رکعت میکند از ده و استخوان بزرگ را که با ختم
 ام میکند از بدین نماز و صیت میکند و چون این آیت نازل شد و ابر
 ایم اللهی انه و من صیابه گفتند یا رسول الله آن و من ابراهیم کدام بود
 حق تو در کلام مجید خود جلوه روشنی کرد گفت آن و من کدازنده نماز
 چاشت که هر روز چهار رکعت میکند از ده و در خبر است که هر که

نماز

اگر نماز بامداد بکند و چنان توفیق کند تا آفتاب بر آید بعد از آن
 در رکعت نماز چاشت بکند از شواب حج و عمره مقبوله باشد و این سخنها
 در کار زمین بگوهرهای می ارز و این نماز را شریف نماز اشراق خوانند
 شد بدین معنی که اینجا نکره آن بر آمدن آفتاب در دنیا و ششای است
 از کدازنده این نماز و کسور همچنان رو ششای است و تر قنای الله و لیکم
 و ایانکم و رسول عدم فرمود که در شب معراج هفت و ده که در رخ بدیدم
 و عده با کور بدیدم تا یک و عده با کور بی نماز آن که عده با هفت
 در که در رخ سخن تر بود و علمنا الله من و لیک و بر اسعاد خود خواندم
 روزی اعرای پیش رسول عدم آمد و گفت که یا رسول الله از ده و او را عدم
 و در که و تا یک کور و از عده با کور من ترستم مرا چیزی بیاموز که اینها
 ابر من آسان شود گفت ای عربی پنج وقت نماز میکند ارم گفت نماز
 چاشت میکند ارم گفت ای کدازنده ارم برو نماز چاشت میکند ارم و وقت که
 حوالی برون ترا می آسان باشد و از عده با کور بنویسند مگر اگر مرد
 در نماز فریضه رکوع زیادت آرد نماز او تباها نشود و اگر سجده
 زیادت آرد نماز او تباها شود فرق چیست جو به فرق آنست که
 کسی رکوع تنها برسد نماز او مقصور نیست فاما سجده شکر مقصور است که

اگر ندیس درین صورت فرض را با تطوع امینحه باشند نماز شب تباہ شود و در صورت
 اول رکوع دوم بمنزله قومه اول رکوع است بدلیل که گفتیم بی تطوع را با فرض
 نیامینحه باشد نماز او تباہ نشود و این مسئلہ و شوار و مثل است از عین
 المتعین نوشتیم **مسئلہ** و در هر نماز فرض است شش پروت نماز و شش
 و پروت نماز چوب این پروت کی گفته است بنظم شعر طهارت جای جامه تنی
 وقت قبله تکبیر قیام قراءه رکوع سجود قعدہ **مسئلہ** مرد میا و را وقت
 نماز و را آمد مرد تنه است اگر سکر را یا می کند از وی میگزیرد و چیزی نیست
 سکر را بر بند و سکر را بر میان خود بیست و نماز میکند از نماز
 شش روا باشد یا نه اگر کوی شود خطا باشد و اگر کوی نشود هم خطا
 باشد چوب صوب آشت که بگزیم که اگر در میا و بر موضع بلند نماز میکند
 و سکر در شیشو تر است نماز شب روا باشد و اگر بر عکس باشد روا باشد
 زیرا که در صورت دوم میا حامل نجاست است و در صورت اول بر عکس
 این و اگر این مسایل امتحانی است مشکل تر غنی و اتم که است یا نه
 و از استاد خود خواند ام که بر حجت بسیار و منت به شمار حاصل هم
 که در خیرة الفقہاء مذکور است و نماز بشوید روا باشد زیرا که شریعت
 حاصل نماز گذارنده حامل نجاست است و این مسئلہ هم و شوار تر است

و مولانا

و مولانا محمد الدین خوارزمی در تجنیس خود آورده است و این سخن
 را و بار و در پدر خوانده ام که **مسئلہ** مردی بر بساط نماز میکند از وی
 یک طرف این بساط نجاست است نماز گذاردن در وی روا باشد
 یا نه چوب اگر آن طرف که بروی نجاست است حرکت میکند از طرف
 دیگر نمیکند یا نه اگر حرکت میکند روا نبود و اگر حرکت نمیکند روا باشد من
 الجنس **مسئلہ** اگر بپرسند که کدام نماز گذاردن مذکور که بگذارد از نماز بزم
 کار میشود و اگر ترک نماز میکند ثوابی یا بد چوب کوی در حایض و نقا
 باشد **مسئلہ** اگر بپرسند که کدام نماز گذاردن مذکور است که نماز او با خواندن
 قرآن روا باشد چوب کوی که مرد کند و لاحق و امی که در سه امام است **مسئلہ**
 اگر بپرسند که مرد و مسلمان در حالت خنوق جای که شست خنوق خود
 نمند نماز گذاردن یک را نماز رواست و یک را نه چگونه باشد چوب
 یکی حلال مرد ندان کرد بود و کوشش که در میان و ندان بود و بدون
 کرده بود و یکی به بس نماز او روا نباشد **مسئلہ** اگر بپرسند که بر شتر
 مسج سر به مسج نماز میکند از وی رواست چگونه باشد چوب کوی که بر
 سر کوهی باران باریده بود نماز گذاردن باشد قول الله تعالی الجبال
 او تادایع کوههای میخسرای زمین است و این مسئلہ را امام اعظم **مخرج**

زن

کرده است **مسئله** اگر بپسند که مردی نماز کند در قیام یا در رکوع یا در
 سجده التیمات بخواند سجده سهولان نشود و اگر در موضع التیمات
 خواندن سورۀ فاتحه خواند سجده سهو واجب آید زیرا که قیام
 هم موضع رعایت است پس در غیر محل خوانده باشد سجده سهو لازم
 میشود **مسئله** مردی نماز هات قضا میکند سنت نماز بامداد را
 با جماع علماء باید و قضا کند زیرا که سنت مؤکده است و رسول هم
 فرموده است که رکعت الفجر خیر من الدنيا وما فیها یعنی گذاردن دو
 رکعت سنت نماز بامداد بهتر است از دنیا و آنچه در دنیاست و محمد بن
 الحسن الشیبانی رح گفته است که من ندانم که هرگز در رکعت نماز بامداد
 و مکر آیت نازل شده است و آیترا نمیدانم کدام است و گفتند و در سنت نماز
 بامداد سنت است کدام است خوب آنست که در اول صبح بکند و در
 دویم آنکه در موضع که فریضه نماز بامداد کند در سنت را در آن موضع
 کند و در و سوم آنکه در رکعت اول قل یا ایها الکافرون بخواند و در
 و دویم رکعت قل هو الله بخواند **مسئله** نماز قضا کردن در این
 وقت روا باشد که مکرر سه وقت یکی در طلوع و افتاب و در وقت
 رست است و آن افتاب و سیوم در وقت غروب که این وقت ها

ناقص

ناقص است و نماز بصفت کمال در قدم لازم شده است پس در وقت نماز
 قضا آداب کامل نتوان کرد و اینج میگوید نیکو که چون صبح بد نماز قضا نتوان
 کرد سخن عوام الناس است و اعتبار ندارد و از مناقب امام اعظم
 ابوج آشتی که سه بار نماز های گذارده حضور قضا کرده است بسبب
 آنکه گفت حدیث یافته ام از رسول عم که در رکوع تسبیحات را سه بار بگوید
 و پیش از این کوشش بدین نداشت بودم یکبار نماز عم را قضا کردم بدین
 بدین حدیث عمل کردم بعد از آن حدیث دیگر یافته ام تسبیحات رکوع
 و سجده را پنج بار باید گفت و یکبار در نماز های عم که در روز بدین حدیث
 عمل کردم بعد از آن حدیث دیگر یافته ام تسبیحات را هفت بار باید گفتن
 و یکبار در نماز های قضا کردم و بدین حدیث عمل کردم تا فرمود از رسول عم
 پشتم سار نباشم و در مناقب علما مشهور نشا بور خوانند که یکبار از علماء و در آن
 چهل سال نماز عم حضور **مسئله** در نماز گذارده است بسبب بند جامه که در
 نماز بنیست بود است و آن به اول است و سر برهنه نماز گذارده است و راست
 قاضا مکروه است و ناخضورون سر برهنه رواست ولیکن مکروه است **مسئله**
 با کلاه مسغول نماز روا باشد و آنچه بر بوم برویت کراحتیت باشد و آنچه مویست که
 سرخ کرده آیند و بر کلاه موندند نماز رواست حاجت هاست که بدان

سبب رکلام و دوند و هانکه اگر در شب تاریک تنه او را در بر و در نشاند
 و از غول بر من ایمن باشد و در وقت غروب چهارمین از نظر
 الفان و نور و بیک فاعف الله جلالة من شئوم که این اسم بر افتاده است
 توفیق او باد و مسئله اگر مردی که شش و شش میان و غناز مکن از او و ابو و او
 خون خشک بر شستیر نبوده و یا تر کش و یا قریان در میان و او را و ابو و او
 بکفر و اسلام تعلیق ندارد و علامت بزرگی است و سلطان تست مکن
 مردی که غناز میکند و بر سر هر رکعت بسم الله الرحمن الرحیم میگوید یا ایا که کوی
 گوید خطا باشد و اگر کوی نگویید خطا باشد چوب صوبه آنست که رسول
 و هم فرموده معنی حدیث فرموده است که و غناز میکند از این بر سه نوع است و این
 و سنت و تطوع و دیگر حدیث فرموده است که بر سر هر رکعت اول
 بگوید و در حدیث دیگر فرموده است که بر سر هر رکعت بگوید و در حدیث
 دیگر فرموده است بر سر هر فاتحه بخواند و بر هر سوره که بخواند
 بگوید بسم الله الرحمن الرحیم آن حدیث گفت است یکبار بگوید و در
 نماز مال تطوع همچون نماز چاشت و غناز شب و غیر آن بدان حدیث
 عمل کن که فرموده است که ام بر سر فاتحه و هم بر سر سوره بگوید تا بر سر حدیث
 عمل کرده باشم و این مسئله را در کتاب روح الاحیاء

روح الاحیاء خواند نام یعنی جان زندگان که راحت بار و روح استوارم بزرگ
 سعید و شریف برسان و این بهتر از این در هیچ کتاب نگفته اند و مسئله
 مرد مسافر غناز را در سفر و کذا و بهتر بود با چهار چوبه بر مذهب
 امام بزرگ محمد و کسی چهار رکعت از این بهتر بود و بر مذهب امام اعظم ابو
 حنیفه و کذا و از این بهتر بود زیرا که عبدالله بن عباس رفته عندها روایت
 میکند از رسول الله که فرمود آن الله تعالی تصدق علیکم بشطر الصلوة
 الا فاقبلوا صدقهم و الله تعالی استقامت محقق یعنی بدرستی خدا
 تعالی در سوخته غناز بر شمار تصدق کرده است صدقه او را قبول کند و حق
 قبول کرده و از خدا تعالی ساقط کردن باشد و غناز مال که در صحنه نکند از
 ده باشد اگر در سفر و غناز کنه چهار رکعت فضا باید کرد و در نماز چهار رکعت
 و غناز مال که در سفر نکند از ده باشد چوب صوبه چهار رکعت
 باید فضا کرد و غناز شام و غناز و تر سه رکعت باید کرد از هر یک حدیث که یاد کردیم
 و بر آنکه در مال لا یجوزی کذا کلمه و باین مسئله با اصول فقه تعلق دارد که فقه
 تا اگر مردی از این خور را میگوید که ترا طلاق نیم داده ام و طلاق واقع شود
 پس بدین حاصل که یاد کردیم از آن میگوید غناز شام و غناز و تر سه رکعت ساقط
 بلیست کردن پس یک رکعت پیش نماز و یک رکعت و آنست که نیم نماز نیست

بس و غمان را بدین ضرورت برقرار بایست گذاشت و از جهت این
حدیث بیرون برو که صلوة المسافر برکعتان بدان نسخه که این عام
مخصوص است شروع نکنیم که کتاب در آن میشود فاقا این سخن را
نستدایم و چون پیش ازین تاریخ بمدت هشت سال در شهر نشانی
بخند مت موالا تا بزرگ عالم مفتی سلطان المتاحرین مفتی الایمة
قانع البديعة خیر الحق والدين بهاء الاسلام والمسلمين زینت برکت
رسیدام و ازین خادم چند مسئله پرسید که بتوفیق پروردگار جوابها
گفته شد موالا فامو این مثل تسمع بالبعید خیر من ان تراه و در حقیقت
برعکس است و توار جمله آن کسان که دیدن بزرگان آنست که ناییده
سخن تو بشنوند و از بزرگ خود میفرمایند سلطان العارفین
مخواجه شیخان قدس سره درین معنی چنین فرمود است که در مانگند
چنانکه باشند گویند از تو برکات و ترس و ترس و فتوی و تقوی
علماء و درین زمینه را در میان امت محمدی باقی دار و بمنه و کرمه
جمعه **سایل نماز جمعه و عیدین** قال النبی الجوع الی الجمعة
کفارة بما بینها یعنی گذاردن نماز جمعه کفارة گناهان است میشود
و نماز جمعه فریضه است بر هر حر عاقل و بالغ مقیم در مردان و بر بنده کان

و مسافران

و مسافران نیست چون سه کس باشند و خطیب بیرون جمعه را بعد از
فریضه گویند و انباشتند و خطیب عیدین را اگر پیش از عید گویند
روا باشند و این مسئله را از ترک خطبه گرفتند تا عمل کن بدانند از
فوائد و غرایب امام دستغنی نوشته شد و مسئله و شوار است آمدیم بتقریر
سنت های نماز جمعه بدانکه پیش از نماز جمعه چهار رکعت سنت نماز
جمعه می باید کرد از دو این مفروض است و چون دو رکعت فریضه جمعه گذارد
دری بر قول امام شافعی و دو رکعت سنت نماز جمعه می باید کرد از دو بر قول
عبدالله مسعودی و نه بعد از آن فریضه نماز جمعه چهار رکعت سنت نماز
جمعه می باید کرد از دو این قول را امام اعظم و محمد رحمة الله گرفته اند و بر قول
امیرالمؤمنین علیه السلام و چهار بعد از این چهار رکعت سنت دو رکعت است
و بیکر می باید کرد از دو این قول را امام ابو یوسف القاضی رحمه الله گرفته است
و امام جعفر طحاوی و بسیاری از علما بدیده کار کرده اند و موالانا
شمس الایمة حلوی از علیه فتوی درین قول اول است نماز پیشترین
که در او میشود پس از نماز جمعه دو رکعت سنت شده چهار رکعت
پیش از فریضه و شش رکعت بعد از فریضه و نماز جمعه از نماز پیشین
مؤکده است آمدیم بنماز پیشین اگر سلطان اسلام نبود نفوذ بالله و در

ابدست و جامه امام در خواندن قراة امام و تشهد شب باشد که
 نماز جمعه در است آمدن آواز احتیاط چهار رکعت فریضه پیشین
 را بکند از پیش ازین روز کار علماء بنیاد میکنند که این چهار رکعت
 نماز نیز بکترین که بر پشت نیت کند و در هر رکعت سوره فاتحه بخواند
 چون نوبت قنوی دوازدهم شد بمولانا خیرالادین حلاله رسید او فتول
 دوازدهم چنین گویند که بکند از چهار رکعت فریضه نماز پیشین که بر پشت
 تا اگر نماز جمعه در است نیامده باشد از عزمه نماز پیشین وقت برون
 آمده باشد و اگر نماز جمعه در است افتاده بود از چهار رکعت بقفان
 نماز پیشین بشنند و در هر رکعت فاتحه و سوره بخوانند چنانکه از روز
 میخوانند و اگر کدام از جموع نماز پیشین که در است آمده بود این دو رکعت
 سنت را بخواند کشید اعدا استنهای نماز جمعه را از محیط نوشتیم **مسلم**
 که در آن نماز پیشین اللفظ مبارکی پدرم و استادم رحمهما الله بکرات و شنیدیم
 خلافت را تعلیم میدادند و بیشتر علماء در استنهای نماز جمعه سر کرده
 باشند **مسلم** غسل روز جمعه از برای نماز جمعه است نه از برای روز جمعه
 چنانچه چنان مریاید که نماز جمعه بغسل کند از ثواب بیاورد و هر که
 روز جمعه آب خورده امام نیاید غسل کند یا عدل بنویسد که آب خورده غسل کند
 یا دیگر

باید که پراهن را بغوشد و آب خورده که امام ندوشت و در روز جمعه العلماء
 آورده است که در پس کوه قانی ز میان کتبت از نقره هفت بار چند دنیا
 از ملائکه چندان آندرون زمین که اگر سوزانند از بی بر سر فرشته فرو
 آید از آن ساعت که صبح روز جمعه بدمد تا نماز شام آن ملائکه کناه عمر
 غسل کنند روز جمعه امر از نشن میخوانند که آن همه کناهان امر از بین
 میشود مسئله هر که از روز جمعه غسل لازم شود بیک غسل کند اسم
 از عزمه فرغ برون آید و ام ثواب است غسل روز جمعه بیاورد تا حرج
 نشود و قفان چنانکه یار مصطفی عم محمد نام که چون این آیت نازل
 شد قوله تع من الذی یقرض الله قرضا حسنا میده ابو بکر
 صدیق رضى الله عنه شتاب و از در هزار صدقه بداد و نیزه و سر و نیزه
 و از انکار او چون آیت نازل شد که یا دینار الدین امنوا انقوا ل
 الصلوة من یوم جمعه فاسعوا الی ذکر الله و ذر البیع امیر المؤمنین عمر خطاب
 دیگر خرید و فروخت نکرد و تا این آیت نازل شد که اناء اللیل سا
 جدا و قیما امیر المؤمنین عثمان دیگر شب نخفت و تا این آیت نازل
 شد که ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بآن لهدم الجنة
 تقابلون فی سبیل الله فیتقتلون و یقتلون شاه مروان علی ابن طالب کرم

الله وجه شب روزه و یک شمشیر در میان نکر و این دعا کوی و ذوات چون
بحال مخدوم جبرائیل امیر المومنین خسرو عادل نظر الله القانی
نور و نیک عنا و الله جلالة نظر میکند هر چهار حاصلت کنند یدهم
در چهار یار برکنید به ده ستاره و این صدقات ابو بکر و ملایت
عم و شب بیدار عثمان و کارزار کردن علی با کفار با ذات مبارک او موجود
ه پنجم و بایت بزرگوار اقتلوا المشرکین کافه پیوسته عمل میکند اگر کسب
رفت و رجعت او شود و جای او در آخرت در مقبره صدق عند ملک مقدر
باشد هیچ عجب و غریب نبوده این روش بر دشمنان ظفر و زنی کنایه اوین
نمان جمیع را خواجده عالم در شب معراج در عالم ارواح با صد و هشت چهار
هزار نقطه نبوة و عنصری سالت بکند از او کیفیت گذاردن را بخی آفرین
کار عرو و علانند چون جبرائیل صلوة الله علیه خطاب آمد که آن دو
رکعت نماز بزرگ بخند با افتاد از در فرشته مقرب را بوی و ستاره و بر
و رکعت بر مثال آئینه روش این دو رکعت نماز را بخواجه عم نمود و خواجده
و روی نظر کرد نقطه سیاه معانی در میان آئینه بدید گفت ای
جبرائیل این نقطه سیاه چیست گفت این کناه هم امتان است که بتو
مرغاید که در مقابل نماز جمیع نقطه پیش نیست و در وقت که

نماز

نماز و ترا آورد هم افتاد از ار ملک مقرب جبرائیل فرو آمد ندان
بزرگ نماز و ترا و در وقت نزول سوره اخلاص انجین و رسول هم
فرمود که تا نماز جمیع و نماز و ترا و سوره اخلاص بن بیاور و روند
بر امت خود ایمین نشدم **سائل نماز عیدین** بدانکه نزد یک
عبد الله عیسی رهنه الله عنهما نماز عید فریخته است و فریخته او بدین آیت
ثابت شده که لقوله تو تکبر و الله علی ما اهدیکم و عبد الله عیسی رهنه الله
عنه مردی بوده است که هر حرفی را از قرآن شست از این معنی گفته است و با
ایانچنین فطنل و دانش از وی پرسیدند که علم علی بن ابی طالب در مقابل
قرآن زیاده است یا علم شما خوب گفت که علم بالقرآن در مقابله علم علی
کا الغزاة عند المشو گفت علم من بقآن در مقابل علم علی چون جوی
آب باشد در مقابل دریا و بر قول عبد الله حبلس رهنه الله عنهما
بعد از گذاردن قربان تکبیر نقش یقرب باید گفت بشو که محمد بن الحسن
الشیبانی رحمه الله نماز عید سنت است و در جامع صغیر آورده است
عیدان اجتماعات فی یوم واحد فالاول سنه والثانی فریخته و شیخ الا
سلام بر بیان الذین رحمتهم الله آورده است که نماز عید بر سه واجب
ست که نماز جمیع واجب است و عبادان در تکبیر نماز عید اختلاف است

قائما امروز با اختیار فتوب بر قول عبدالله عباسی باید گفت که نوبت خلافت
 از آن فرزندان اوست پس در عید فطر سیزده تکبیر بگوید تکبیر اول
 در سه تکبیر و باید در هر رکعت پنج تکبیر و ثناء و سبحانک اللهم یا کافتن
 تکبیرات پشروا شته و در عید قربان و در ده تکبیر کم کند تا در هر
 سه پنج در رکعت اول چهار در رکعت دوم و در عید قربان کند از در ده
 کشت و در مکروه بود و در باب غمان عید از مولانا اعظم حمید المله
 والدین هزاری بر مسئله امتحان نوشتیم که این مسئله را که نمیداند
 و بحق مسئله که درین مدت که در خراسان آمدیم یک نفر مرده ام از
 آنکه خدای مرده و اگر را مبارک بخدوی را عزت انصار و ثواب صوب
 نماید این مسئله را از بزرگی سوال کند تا قدر این کتاب ظاهر شود
 مسئله آنست که شش غمان گذارد و در غمان بکد تکبیر رکوع فرو کند
 شش برین شخص سجده واجب شود یا نه اگر کون شود خطا باشد
 و اگر کوی نشود هم خطا باشد جواب صواب آنست که بنکریم که اگر این تکبیر
 رکوع را از غمان عید فرو کند شش است سجده سهولانم شود و اگر
 از تکبیرات اصل غمان عید است و گفتن این تکبیر واجب است ترک واجب کرده
 باشد و ترک واجب سجده سهو واجب است و اگر آن و یک غمان با فرو

کند شته

فرو کند شته بود سجده سهو واجب نشود و اگر در غمان نماز یک رکوع است
 است و ترک است سجده سهو لازم نشود و اگر در غمان نماز یک رکوع است
 صغیر و در یک عالم بزرگ پنج در رشتان و ثواب و بقای مخدوم خسرو عا
 در عالم شهر الله العالی نور و در یک نشت پناه الهی السلام است هر روز در زیارت
 در اولیاء دولت را منصور ایدارا مقهور کرده مسئله در غمان عید اگر
 تسم کند یا نه آب پاک در نظر بود و قاهر بود بر کار برود و باشد خلاف غمان
 جموع که روا نباشد و اگر غمان پیشین در جموع بدل است و غمان جنازه را نیز
 تسم روا باشد مگر ولی مرده را که از خوف قوه شد تا این است **مسئله**
 اگر بر کند که چرا عید فطر را اول ماه شوال است و عید قربان در روز و هم
 هم ذی الحجه و اصل هر دو عید را از کجا گرفته اند و این مسئله از کجا گرفته اند
 این مسئله از مسائل مشکل و غریب است جواب هر دو عید را از وقت
 در آمدن روح حضرت آدم صلی علیه السلام علیه تعالی او **مسئله** خطا گرفته
 اند اول روز شوال بود که روح آدم صلی علیه السلام علیه تعالی ملائکه را
 فرستاد که طبقا بهشت و بویهای خوش بر آدم نثار کردند و آنروز
 را نام عید کرده اند و روز هم الحجه بود که حواریان را بر ملوک جبت آدم
 ظاهر کردند ملائکه را فرمود تا طبقهای بهشت و بویهای خوش بر سر

حضور انشا کرد در آن فرستادن روز عید کردند و از آن روز تا ایام منتهی
 بر آن حمله عید میکنند و آتیه المؤمنین علی کرم الله وجهه فرموده است که هر روز
 یک بنده من مؤمن کند آنروز او را عید است پس برین تقریر سالی سپید و
 شست عید توان کرد و این وظیفه اهل شریقت است فاما اهل طریقت چنین
 گفته اند که اهل شرع را در سالی دو بار و در روزی پنج بار پیش حضرت
 آفریده کار عز و علی باز نداده اند و بخوانند که اقیم الصلوة و علی علی الصلوة
 فاما نژاده پوشان حضرت را بهر نفس دو بار داده اند و صد بار خوانده اند
 و شیخ ابراهیم ادهم قدس سره فرموده است که در هر نفس این دعا را بگویند
 رب الارباب مسبب الاسباب و رکوش جان مجبان فروم از یاد و اولیای
 اصغیر لا شریک لی بدیلاً لا تنفوا قوم قلیلاً تنفوا و هر طوبیلاً ان نعم الله
 لامطیعین شراباً سلبیلاً و اباریقاً و کاشف الغافیس ظلیلاً بر کائنات
 و این معذور در آید که این صغیری را سخن در آن بود و وقت مرگ کار کرد
 و سلطان العارفین ابونویدیب طاهر قدس سره روح العزیز بر من باز
 حواسته کرد که این از این ترهات و جفندان از این خلافات از این است
 عبارات که عمل و مقامات جبراسخی از سر وقت نگویند و در راه فقر بسر
 بشوق تار جان خود با فیر با کرم و بکستغفار با ستاوم و آخرت ان بودیکه

کامیج

کار جمیع کرم و این کتاب تعلق بنار کی داشتی این صغیری در جملات که روی نمود
 از ماسوی الله بکلی ترا کرد و را **استاد** خود خواند ام که ایها المؤمنین عملی را
 ترا گفت که هر که بر مرده نماز کند او بهر قدر میکم پس ثابت او برند چون کوه
 احد نیک و در یوم لا عمل او ثبت کنند یکی از یاران رسول عم سوال کرد که یا
 بر مرده نماز کند از بهر یا علم شریعت آموختن چو به گفت که بخدا میگرد
 برالیه بما فرستاده که یک مسئله شرعی آموختن بهتر از آنکه بر هزار نماز چنان
 کند از **مسئله** سخن ماند بقای ذلت با و دیگر اول تکفین و تجویز است
 کرد از مال خود تواند که آنچه خرج کرد که بتراک و نوجوع کند اگر کسی
 تواند خطا باشد و اگر کسی نتواند نام خطا باشد جویب صواب است
 که مودالافا حد لا اسلام فرموده است الوارث یرجع والا جنبه لا یرجع یعنی
 وارث تواند که بتراک رجوع کند و بیکانه نتواند زیرا که متبرع است وارث
 باذن شرع فرج کرده است **مسئله** آنچه پوشیده شد که اگر مدد دارد از
 نبی و اولیا نباشد لشکر سپاه مظلله بماند و بدای خود کار بر نه تواند کرد
 چنانچه در حدیث صحیح واقع شده است رسولی فرموده است که اذ اتجهتم فی
 الامور فاستمعوا من اهل القبور یعنی وقتیکه متجه شوید در کار دنیا بر طلب

یار کشید از اهل قبور عرض از ایرادی این کلمات آنکه زیارت قبور را فایده
و منافع بسیار است او که صاحب قبر عارف و ابرار است هر چه زیارت
میکند در یابد و شعور بدان حاصل کند بلکه جوهر بگوید نقل من نفع
الوافی و دیگر فرموده است که گفت گننه نزیتم عن زیارت القبور الا فذرو
عالم الله تعالی يقول انا عند المنكر قلوبهم والمندرسته قبور یزیم بسی
بزیارت خاک عزیزان چگونه مر باید رفته جوهر خبر است که رسول
عم فرموده است چون شب جمعه در آید ارواح مؤمنان از حضرت عزت
اجازت خواهند و بعالم دنیا آیند و تا بامداد شبه از ارواح در مقابل
قالب خود باشند تا ماروان پیوسته خلاص گردند و این آنکه الله جل و
در ملائمت قالب بود و روان با جان همان نسبت دارد که شفاعت آفتاب
بآفتاب و آفتاب در سمان چهارم است و شفاعت او عالم دنیا را روشن
میدارد و روح نیز در عالم ارواح است بزرگتر عرش و روان که پیوسته
در عالم دنیا است بزرگتر یک قالب او که اگر نه چنین بودی که از مشیت آب
کل چه آمدی و استعانت از جماد و هم فایده بودی و رسول عم در اول حال
خبر نبود چون این معنی را بداشت عذر آن بخوست و گفت نزیتم عن
زیارت القبور الا فذروها یعنی من بودم که شما را نذر کردم از زیارت

مرده کان اکنون میگویم که زیارت کنید که فایده میدهد و رسول عم فرموده است
هر توان کریمه زیارت مرده کان روز شواب او چون شواب درویش بود که
همه روز روزه میدارد و آن شب غارت کردار و در هر رویش که زیارت
رود شواب او چون شواب توانگیر باشد که همه روز در راه خدای تعالی
گروه بخشد و در هیچی یافتیم که او لیا خدای تعالی شرافت کرده اند از برای
و وقاف کرده اند یک قاف قلوب و یک قاف قبور و زیارت این فواید احاط
ناید صغار نجایست سخن لطیفست در عجم هسته کاغذ مقووطست
در کتاب خانه استاد خود مطالع آن کرده بودم و قدر فواید بنیشت و این
سخن عظیم در بایست و عریب است چون زیارت روی را اهل کورستان
سلام باید کرد که مؤمنان تا نمانده اند سید شفت فرشته کان که نگاه
بان و مؤکل ایشان اند و بر روایت پنج فرشته که بر روایت و فرشته
ایشان را که ائمه کاتبین خوانند و در خبر است که چون بنده خود من را که در حجر
نهند بجز عزت عزت ملائکه بنالد که بار خدای چون بنده بخاک پیوسته تا بمقام
خود بقایم بلا بالا رویم یا ملازم او باشیم خطاب آید که مرگت و کرامت
که بنده مرا تنها نکند از دیدن تار و زخمیامت ملازم باشد چون سلام کردی
تنگیر بگوی و جلالت در تنگیر گفتن آنست رسول عم فرموده است که الله را ایم الحریق

لطیف

او را و روزی

فکند احوال آتش در جان افتد و بدست شمار نیاید آن آتش را فرو نشانند
تکیه گویند تا آن آتش به بزرگی گفتن تکیه فرو نشاند چون حدیث کورستان
ست و طاعت خلق در آن نمی رسد تکیه هر باید گفت تا مرده کان از آتش
خلاص شوند آنس بن مالک بن حفص الله روایت میکند که روزی در حدیث خواهم
عالم بودم بر کورستان که در کرم گفت یا آنس چش ازین بر کورستان گذر
کردم همه در عذاب بودند روزی چند برآمد راه گذرم برین جافان همه
را دیدم از عذاب خلاص یافتند و برین تعجب بودم برادرم جبار بن
عم آمد و گفت ای محمد اهل این کورستان را از عذاب خلاص کردند از برای
آنکه امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رحمه الله درین کورستان موی روی خود
را شانه میکرد و یکتا موی روی او درین کورستان افتاد و برکت موی او
بر اهل کورستان رحمت کردیم و همه را بیامرزیدیم او را عذاب بر ما نیندیم پس
وقتی که بیکر که آفتاب مور افتاده و اهل کورستان را از عذاب و عقوبت
خلاص کند اگر بیکر که دوست ابو بکر رحمه الله عنه حق تعالی بر همه
کسلا رحمت فرماید و در دستان او را از عذاب کور آمان گرامت
فرماید هیچ عجب و غریب نباشد و تکیه کورستان را برتر از آن باشد
که در راه رفتن نکوی در مطایع توقیف کنی بگو که پیغمبرم فرمود است

که من

که من بزرگ علی الساق عقوبت بوضع الساق یعنی هر که تکیه بر راه رود گوید در قیامت
بدر و پای گرفتار باشد و از رسول خدا پرسند که ثواب گفتن تکیه چند است گفت
بوزن هفت آسمان و در میان تکیه و درود یوان عمل ثبت کنند **سنة** فایده
در زیارت رفتن آنست که رسول عم فرمود که هر که من را از قبر و الدیه کتب
له حجة مقبولة یعنی هر که کور پدر و مادر را زیارت کند او را ثواب حج مقبول
بخشند چنان باشد که جان نه کعبه را زیارت کرده باشد تا کعبه را و پدر را
فرزند ناخشنود رفته باشد که رسول عم فرمود آنکس باید که چون سلام
کرد و تکیه گفت و دست بر زمین نهاد و با دست تمام بر سر کورستان بایستد و هفت
بار سوره اخلاص را بر آن پدر و هفت بار از برای مادر بخواند پدر مادر
از وی خشنود شود و بیکر که خواندن این سوره پدر و مادر را آمرزید بشوند
و اگر پدر و مادر را عمل صالح بوده باشند و آمرزیده بوده باشند آن فرزندان
آمرزیده شود در حال امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رحمه الله عنه روایت میکند
که رسول عم چون این کلمات فرمود فریاد و غریوان جمع صبی برآمد گفتند
یا رسول الله ما بر ما و او را در خلال تو و تو که رسول بر حق از شهرهای دور
تر که پدران و مادران کرده ایم و در حال غیبت ما ایستادار البقا رفته
اند و ما را از برای زیارت در تربت ایشان میکنی چگونه کنیم رسول عم فرمود که

که هر که خاک بدو ملأ را نداند که بکجاست بگوشه برو و در خطا بر زمین بکشد
 و آن کار که یک کور بدو یک کور ملأ را دوست و درون بقبلم کند و تکبیر گوید و چهار
 ده بار سوره اخلاص بخواند اگر بدو ملأ را در مشرق یا در مغرب باشد
 خفته بدان مقدار که چشم برآورد این لکوی برایشان برسد و در کورا
 ایشان را روشنای دیوار شود از وی خوش شود و شنود چنانکه گفته آمد و دیده
 شود و حرف بدو ملأ را که در او ساقط شود این سخن در فواید صاحب
 محیط است و این در محیط آورده علمای بزرگ دیده باشند **مسئله**
 اگر روزه تطوع و در یا غار تطوع کرده یا بنده اراده کند یا صدقه
 بدهد یا چیزی از قلیل و کثیر آنچه تواند ثواب او را بدو ملأ فروزند رفت
 خود بخشد و او باشد و در سالت بگوید رسید و این مسئله در مکتب کمر
 قندی و نجین محمد الدین منصور خوار است و در خبر است عیسی عم بر کو
 ری بکشد و دید که نور از آن کور بر می آمد گفت یارب این چه
 نور است خطاب آمد عاکی تا او را ندانند که منم با تو بگوید عیسی عم و عا
 کور ندانند شد گفت این چه نور است و از کجاست گفت بر سر صانع
 و در آن ملأ عاکی کرده است بیکه عاکی فرزند من است بسی معلوم
 شد که عاکی خیرام بر سر رسد و فواید متفرقه ظاهریه یا فتم
 این مسئله

این مسئله را **مسئله** اگر برسد که و چنانچه خواهد شد یکی آن کور که نار
 سیده بدکناه و یک از آن فاسق بر کند و حال آنکه بر یک چنانچه چش نماز
 نمیشوند کند و بر کدلم چنانچه نماز کند و در بدست باشد جوهر آنست
 که بر چنانچه فاسق نماز کند او بدتر باشد زیرا که اگر بر نار رسید نماز
 کند از او بجهت خلاص نفس خود از آتش و روح سحر کرده باشد
 و آن چنانچه بنا شد و اگر بر فاسق نماز کند و در خلاص را و در مسلمان
 و سحر کرده باشد آن آتش و روح و این کار بزرگتر است و خدا تو
 در یار و او بنده است تا آن بنده در یار و او در مسلمان است
 او بر مسئله امتحان نیست و غلط ندارد و در محیط خوانده ام و خواهم
 اما همه بنو الحسن و ندویس بخاری رحمة الله آورده است که در شب معراج
 حق تعالی ثواب اعمال خیرات را بر رسول عم نموده اند تا بداند بجا که خا
 شه مسجد که بر جامه نماز کند از باشد چون از مسجد بیرون آید
 آن خاشه را به بند و بار و مسجد آورده تا در سربای نه افتد و تا بداند بجا که
 شخص معنی بر زمین فرو برد بر نیت آنکه روزی مسلمانان چهار پای
 خود را بر آن بندد و دیگری آن میم را از زمین بر کشد که باید که باقی
 مسلمانان و آن در آید و در حق تو بیامد و ثواب این معنی

رسول هم فرمود که بدیدیم و بدانستم چند آنکه در خواست کرم خطاب آمدان
مجد تو نتوانست که از بسیاری آنرا فرم کنه جبرائیل هم و مکاتل و اسرافیل
فرمود نتوانستند که تا با تو بگویند اقول ثواب ایشان آن قدر که بزیارت
عالمی که روی که خیر الامراء من ذوال العلماء و هم قد میکه در صنف اول جماعت
فرجه باشد در آن در آیی و در صنف دوم در آن روی که میکان بر آن
بر آمدن کار مسلم بر در عین نه پس گفتن در آن منزلت و در آن نگو کار
مخدوم جهانیا ن امیر المؤمنین نظر الله الفکار نور و بیک که امر و مدت
چندین سال است که بجزرت کار رعیت و نگاه داشت شهرهای اسلام
هم قدم و هم شمشیر من در علی الخ و هم درین روزهای که دیگر بار لشکر
کفار را اخراج الله تو منیر هم و او را که در و بمان کی چندین هزار مسلم را
و از شد ایشان خلاص و در ثواب ^{خود کند} و در ثواب ^{خود کند} مبارک او را بجز خدای تعالی دیگر
نداند و شک نیست که سبب رفعت و درجات او شود محوسب است که در و الله
مسائل زکوة و عتق و خیر قال النبی عزم الزکوة فتنطه الایمان
یعنی زکوة بل ایمان است فی الله بنیاد و در خبر است که عزم بر جوده بکند
شع که نماز نیکو میکند از رکعت یارب این جوان کیست نماز نیکو میکند از
خطاب آمد که آن نماز نیکو میکند از وفاتان زکوة نه میداند بجز و جلال من

آن

که اگر

که اگر بعد سال نماز کند از و بعد سال حج بیاورد نند تا زکوة ندهد این نماز
حج او را هیچ سود ندارد پس اگر که را نیست و نیاز در سرخ نقد باشد
و یک سال بروی بکند از و سر آخر آید از نان و جامه و عیال او نیم و نیاز
در زکوة بیاورد و اگر ندهد عاصی شود و خوف بی ایمان مرده باشد
و در حدیث است مانع الزکوة کفایه الوشع انک زکوة ندهی بد بانکه
پیت من پرستد برابر باشد و تعلیه سبب زکوة ناهان کافر شد در
اول حال او را بگوهر گفتند مسلم که صدقه که میدهند در سر و ظاهر فاضلتر
باشد یا در اشکارا اگر کوی در سر خطاب باشد و اگر کوی در اشکارا
هم خطاب باشد جواب آنست که زکات را در اشکارا و در سر باشد تا فیکر
از این رغبت شود بمن کاف و الله و صدقه تطوع را و در سر بهتر باشد
که صدقه و سر غلب حق افرو نشاند ^{مرو تو انکار در فقر}
فاسق است زکوة مال بر او فاسق و الله بدست بد شد یا به بیگانه و ضایع
جواب امام ابوالمحسن رستغی رحمة الله میگویند بر او فاسق و الله بدست
نه باشد لقوله تع و لها حبه ما فی الدنیا معروفا و الله سبحانه و تعوبها حبه
المعروف مع الابویرین الکافرین لاجل القربته فالاح المسلم الفاسق اولی
بالحما حبه المعروف لاجل القربته و هم از بزرگی وین سوال کرده اند که شخو

شخص

مال حرام جمع کرده است و یک سال بر آن بگذراند برین شخصی را زکوة مال و آن
باشد یا نه خوب گفته است که این مسأله امتیاز نیست لیکن اگر کسی باشد
خطا باشد و اگر کسی نباشد هم خطا باشد خوب بر تفصیل است که اگر
خداوند مال را می شناسد بروی همدقه و زکوة ایه مال نیست و اگر
می شناسد بروی باشد به نیت خداوند مال بدهد تا خداوند مال را
ثواب زکوة دارد و او را ثواب باین روی در کار خیر بود و دیگر آنکه زکوة
مال بر عمارت مسجد و بنی و رباط و خانقاه و صومعه و جاده آب و کف مراه
که آن عریان کلی روا نباشد زیرا که تملیک فقیر بشرط است و درین جز
ما که یا در هر یک در ملک کسی در غم آید یا مال که بتمت طعام یا جامه دهد
روا باشد و اگر روی لشکر یا اسب یا سلاح یا باشد در کار است
روی زکوة اینها نباشد چنانکه در کتابها است و این خوب
حفظ کنید بخاری و سوال کرده اند که زکوة مال را بدویشی داد
بهتر باشد یا به هم و ایم و اگر که اندک و جواهر و در خوب فرمودند که به هم
دادن بهتر زیرا که برادر برادر است اگر که و ام و او را او مراد و ام و او را
کند بهشت جای او باشد زکوة را بیک درویشی دادن بهتر
باشد بعضی گفته یا بجماعت درویشان بعضی گفته اند که بیک کس بداد

بهر

بهر باشد بعضی گفته اند که بجمع و این بهتر باشد که در همه بدست آید بیک
و در خبر است که آن من موصیات الرضیة و حال السرونی قلب المؤمنین
یعنی هر که شادی بدل مؤمنان در آورد حق تو بروی رحمت کند **مسئله**
زکوة مال و العلویان و آن روی انباشدن زیرا که جبری مال و پنج یک مال
ست و پنجویست و تریسان و آن روایت فاما همدقه و تطلوع هر که
روای ابو یوسف و زکوة را به پدر و مادر و زن خود و او را نباشد و بیک
در زیرا که نفقه و جامه ایشان بر تو باشد فاما اگر زن زکوة مال
بشهر دهد روا باشد زیرا که امام ابو یوسف و محمد و در و نزدیک
ابو حنیفه و انباشت مسلم مراد میخواند که زکوة مال بدهد شخصی
را و نیز از وی می پرسید که تو تا کنون یا درویشی تا زکوة بتو دهم آن شخص میگوید
که من توانم زیرا که ابو یوسف و درویشی را میگوید الحسن الشیبی و بگوید
جواب این شخصی بود که او را سران یا قریبانه بود که او را بیک در و بهر از
درینار میزند و لیکن این زکوة او و خیال او و بر آن آید زیرا که ابو یوسف او را زکوة کمر
فتن روایت و نزدیک امام محمد و است این مسئله را از متفوقات
ظاهریم نوشتیم اگر چنانچه و از مال زکوة چون نزدیک شود که سال بر آن
یکبار در آن چنانچه بیک بدل کند زکوة واجب نشود و حیل

سوکند حضوره بود که خاتون خود را صد جوب بودند پس شمان شد سوکند
او را تعلیم کرد که صد جوب باریک را برام بندد و یکبار بروی زن از خود
سوکند بروی آن ایوب پیغمبر چنان چسبید که او را در قفسه ابراهیم خلیل ملوایه
الیه علیه که او را خاتون داشت یک ساره و یک هاجر و از هر یک پس
داشت یک اسماعیل نام و یک اسحاق نام پس آن یکدیگران و خاتون را
هم چسبید ابراهیم عم از هاجر زنجید و سوکند حضور که در کوشش ترا بزم
و شمان شد و بحق تعالی بنالید جبرائیل عم بیامد و او را گفت سوکند که کز کسورا
خ از کوشش کن تا کوششهای او بریده باشد و از عهده سوکند پروان آمده باشد
ابراهیم عم آنچنان کرد که و از آن روز زن را زان را بست شد که کوششها را
سورخ کنند این دلایل از قرآن است آنکه محمد بن الحسن رؤیای عالمی بعد از
او کرد و گفت اگر در کارهای شریعی حیل کردی روانی و از بدی بپس نان آن خور
من و در زن مشان پوست پوشیده و با تشی کرم شدن و در تابستان
آن سر و خور و وزیر سایه نشستن روان باشد این همه حیلست علماء
بعد از امام سرور پیش افکندند و جوب با گفت اند صلیف امام را نبواخت و عذر
با ضوکت و حبشه و ستار و او حکم کرد که از ملازمان او باشد بکله و در مقاب
او بر استاد خود چنان خوانده ام مسلم زکوة و در زیر زین واجبست خضوه

در زیر زین

در زیر زین حلال که زن نان و از خضوه و در زیر زین خرام که مردان و از اعتبار
و زن در زین را باشد نه قیمت او را و قول جدید امام شافعی رحمة الله علیه
که در زیر زین نان زکوة نیست و دلیل آنکه اعظم ابوخیف است که در زن
نمود عایشه را رسول علیه السلام گفت که زکوة زین خود را بده عایشه
صدیقته رفع الله عنها میگوید رسول عم در دست من است زین زین بدید
از نقره گفت ای عایشه زکوة این را بده گفت نه گفت رفتی بدو و نه ایمن
پس باشد من در حال دست زین را پروان کردم پس رسول خدا هم و گفت زکوة
این بده تا آنگاه در دست اندازم رسول علیه السلام هر وقت که زن نان را بدید
گفت که زکوة بدهد اگر چه در زن زین زین باشد و عایشه رفع الله عنها گفت
من از خور خود را در زین ساختم و زکوة آن بدادم آنگاه در دست
او کردم و بخانه شوهر فرستادم و رسول عم فرمود است حقش و اموالکم
باز زکوة و در اموالکم بالصدقات یعنی مالها را بدادند زکوة و در حصار آرید
و در نخوران خود را بدادند صدقات و گویند مسلم هر خراج که در سبب
نهادند و از یام خلافت امیر المؤمنین ع رفع الله عنه صدق شکر اسلام
س و آن چنان بود که هر شکر که بالشکر اسلام چسبید میکردند بر سبب
آن شکر خراج نهادند و هر شکر که اسلام قبول میکردند عشرین نهادند و در واقعات

صد و شصت و نه اندام که سبب این بخاری است و خراج بیت بیرون است مرسان که خواجه
 مرسان جنگ نکرده است و از دست خود شش و نه ام که از راه مفتیان از خراج
 جی باید و دهان چنانکه رسوم لشکر نیست و از راه مفتیان قام اسلام است
 نند و سبب این خدایان نگاه میدارند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ست لولا
 العلماء ملک الجاهلون امروز بجهت الله تعالی بدولت خودم جرایب این عالم
 ربانی نذر الله العاری نور و نیک همه کارها روشن و نفع ظاهر شد
 انشاء الله تعالی علم نیز شریعت یا بند که از ظلم ظالمان همه از او طمان
 جدا شده بولند و بدو ثبات مخدوم عز نمره خلاوة یا پند قوه مسلمانی
 ظاهر شد خدای تو چشم بد از بارگاه او بد و در راه بجهت که خدای
 اگر پسیند که بر زمین های ملک خود غلبه بر گرفت بدین مرفه عشر
 واجب شد یانی اگر کون باشد خطا باشد و اگر کون نباشد هم خطا
 باشد جود صواب است که بیکم بر زمینهای او عشریت یا خراج
 اگر عشریت واجب باشد و اگر خراج است نباشد لقوله علیه السلام لا یجوز
 تجتمع فی الارض المسلم عشر و اخراج یعنی در زمین مسلمان عشر
 و خراج جمع شود و یک از آن است خراج یا هفت جز و یک امام
 اعظم ابو حنیفه جمع نشود و خواجه امام ابو جعفر طوسی آورده است
 که عشرة با جراج و نه و یک امام شافعی جمع میشود و پخته کدایان

باطل

باطل و نیست خارا تا به حاصل سبب بیان کرد این مسکن از این دعا و
 کوی دولت منجمدند و میگفتند بیان کردن این مسکنه ما را زیاده میدارد
 و بحق بدستایان نیست سخن در راه شریعت نه در نگاه و
 شت بهتر که ایشان که شرح را پوشیده نتوان داشتند مسئله اگر که
 پانجم بعد از طلوع غلبه بکین بدید و او باشد و هیچ مانع نیست
 خامه در واجبه سخن می رود در واقعه خواجه جبرهان نظام الملک
 طوینس رحمة الله علیه خواند که جبرهان از اسفاها بشارت بدین
 رکوار ابو سعید رسید و خدمت او را در یافت گفت ای شیخ مرا
 بگو که ملک این ترک یعنی سلطان خرمانی تا کبر در راه شیخ
 سر بنی قریه و بر در ملک باند سر بر آور و گفت تلامذ و ساداة و شیخ
 و او را رخا را را او را بر بود و او را مظلوم و پیوه زنان می دهد
 ملک برقرار و جبرهان در زیر نیکین او بماند و هر وقت در بند و بر وی
 هم در بند و گفت چون بشنوی رسی او را بگو که خدای که خدای
 تو آنچه با تو کند و او را و اح و ملائکه همه رو با تو کند یا هر چه رضاء او
 در نیست بکن یا هر چه او با تو کند را حق نشود نظام الملک این کلمه را
 سلطان بر ساینده و مدید نگاه داشت این بکر در روز علماء
 او را

روم و مشایخ بطلب او را می آمدند سلطان یکصد مستان تمام ایشان را
در مرو بداشت و کارهای ایشان را ساخت همه نو میزد باز کشتند چو
بروم رسیدند که با نوشتند و فرستادند سلطان بخوار و فرمود تا
بنای دولت خانه و نهراون سخن شیخ او را یاد آمد چون قبه تمام شد
جمع بقا دولت باو کاری او همه تمام شد بر عرو لایزال خدای تعالی
که امروز در مخفی خلق جمع میشود بجهت دوام و دولت مخدوم
عزت ندره و حدیث مصطفی است که خاک سلطان عادل را بنحس حور و امروز
خلا بقیه سخن عدی این خلعت میگویند و بر سنگ برتر ثبت نوشته و آ
نست نوشته است بفرموده او که سلاطین و ملوک را بگویند قاهر عدل و
بهتری که باشند در ظلم و متری و چون بلغه صوره برسد برترید و در اخیا
لامده است که در اخیت خانه و رحمت حق تو صاف و غنی آید اول در خانه که
زن حرام بود باز که نافه مان شود و در خانه که امانت مردم
را خیانت رسید و در خانه که و هیت مرده را بجای نیاورد و باشند
و در خانه که خمر بود و در خانه که زن از مال شوهر ببرد و در
خانه که زکوة مال ندهند و در کتاب سیر سلطان محمود خان رحمت
اله دیده ام که وقع سلطان بشمار رفته بود و آموی روزی شد سلطان
رواق بولد
فرمود آمد

و فرمود تا آهوا بریان کردند و مطبخیان نمک داشتند و هر که بد بخان
و یک بود سوار روی روان کرد و ندا قدر شکم بیاورد سلطان فرمود که
او بکجا میرود گفتند بطلب نمک میرود و گفت آن کس را بابت کرد ایندم
در مسلمانان روان دارم که این بدعت بنهیم و اگر این رخصت بدهم
یکری (روند نان آب میوه طلب دارد و من از جمله طالمان بهشم شیخ شریف
افضل الفضلا و فسیح الفصیح شیخ سفیدی رحمة الله فرموده است
شعر اگر ز باغ رعیت ملک خور و یسیر بر آورند غلامان او درخت
از بیخ به نیم پیچند که سلطان کسم روا دارد و زن ننداشد کربانش
هر از مرغ بسپند را حتر بار و ج آن پادشاه عادل باو که از وی چنین نام
ماند سعدی گوید **نظم** قادیون الا که شد که جمل خانه کینج داشت نشو
وان نمرد که نام نیکو کده است مسایل روزه و اینج روزه تباہ کند و قه
کفاره که لازم شود حق تعالی میفرماید که الصوم لی و انا اجر به یعنی روزه
حرام دیدار نیست ز یک که روزه عبادت نهانست و ریا روی نمی
رود و دیگر طاعتها ریا می رود و روزه قله و ماه رمضان البته نیست
شب باید که اگر شب برو نکند در رست نبود و اگر نیست بریان نکند و غار
شام از خور و در روز لغز یاون خور و یا در شب و خیز و آب

و آب خورده این همه نیست روزه باشد بفعل و روزه در رست باشد و روزه
بر دو نوع است روزه حکمی و روزه حقیقی روزه حکمی روزه عوام
الناس است که تا شب چیزی نخورند و در پلنگ و شکم را نگاه دارند و
روزه حقیقی روزه عوام است که ایشان را به سفت عظمی روزه
دارند چنانکه شیخ عطار گوید **شریعت** در عظمی را بدانند
تحقیق روزه ایست تا روزه تور و روزه بود نیز در کاش و ابوهریره
روایت میکنند که رسول عام فرمود که هر که در ماه رمضان ترک خوردن
کفایت و کارهای بدی ننماید و روزه هم گوید که حق تعالی بزرگوار است
او را حاجت نیست من المسموع و آنچه روزه است روزه میدارند که
انرا روزه هریم خوانند و اینست و اگر شب بایک روزه را کشا و آب
که آن شریعت منسوخ است و هم در تن و هم در ریه و یاب میدارند و کاش
بر نیاید و اگر در شب روزه کشاید اند که چیزی نخورند و آب باشد و پسندیده
بود و اگر شیخ الاسلام شمس الدین او را چندین رسیدند که روزه حیل
که میدارند و اینست یا بی و این روزه ترسانیت فاجاب انه الصوم النفا
ری روانیت و پیغمبر علیه السلام فرموده است که لا ریه بآئینة فی الاسلام و ثوب
روزه شش خوار و شستن روست عوام را بی که بزرگوارند که زیاده

روزه

روزه ماه رمضان است چنانکه میگویند که حید شش میگویند و این روزه
را برکنده و شستن بهتر بود از پیاپی و شستن مسلمانان روزه
شد که سی و یکم شعبان است باید که روزه در این روز و روزه خور
هم برین روز و تا به وقت چاشت فراخ توقف کنند اگر خبر ماه دیدن را شوند
روزه بخارند و اگر خبر نشنودند که روزه در ماه شعبان
روزه و گشته باشد شک را از ماه شعبان روزه دارد و هر که روزه
نداشته باشد بخورد و امر روز فتن برین قول میدهم و این مسئله
عظیم بکار است و خلق درین عابرداند هر سال و در بعضی روایت میداد
دام که خوار و روزه دارد و عوام را فتون میدهند تا بخورند مسئله
ملکسن یا در و یا اگر آسیا یا در خاک بگوید روزه دارد و شود روزه تبا
شود و در آن گاه و در شش خلق از این چیزها و شوار بود و خرج
شود و اگر بکشد یا در قطره غرق یا آب دیده بگوید و روزه
تبا نشود و اگر سه قطره بگوید و شود چنانکه شوری از خلق
باز بایند و روزه تبا نشود و قضا واجب بعد و کفارتان و اگر
روزه در آن سره در چشم کشد یا در روزه تبا نشود و اگر بگوید
یا در روزه و در خلق خور باید و اگر روزه بر کنند روزه نشود فاما روزه

و اگر روزی رکوش نشاید ریحی که روزه نشود و قضا لازم آید
مسئله مرد روزه که در روز او باشد که در وقت و صومناختن بسه بار آب
در دهان کند و مشواک هم روا باشد و اگر آب در دهان کرد و بخلق فروشد
اگر یا سه روز در آن وقت که روزه در آن است روزه او تباہ شود و قضا
لازم شود و کفارة آن و اگر آب در پیچ کرد بدماغ او رفت روزه تباہ
شود و قضا لازم شود و کفارة آن و اگر در زن نظر کرد که آب من آن
وین ظاهر شد غسل واجب شود و روزه تباہ نشود و اگر بخت بر وی
اختلام افتاد روزه تباہ نشود و اگر حجامت کرد روزه تباہ نشود
و اگر بصدقه کرد فائده که بخلق او بان گشت روزه تباہ نشود
و اگر بصدقه کرد روزه تباہ نشود مسئله اگر فراموشی از روزه
بخورد روزه تباہ نشود و آن سه مرتبه حق بوده باشد و اگر بعد
از آن بان بصدقه بخورد روزه تباہ نشود و قضا و صدق روزه
کفارة لازم شود مسئله اگر شخم یک ساعه یک روز فراموشی بخورد
روا باشد او را اعلام کند یا نه اگر کس در روا باشد خطا باشد اگر
کس روا باشد خطا باشد جواب صواب آنست که بکس هم اگر
بشرع ضعیف باشد یا بچه خورد و اغلامش نکند تا قوه باشد

و اگر

و اگر جوانست با قوه در خال اعلام باید که مسئله اگر پرسند که مرد روزه
در غسل خورد و بر وی قضا و کفارة لازم شود یا نه اگر کس خطا
باشد و اگر کس نشود خطا باشد جواب صواب آنست بکس هم اگر انگشت
بر غسل روزه است خورده قضا و کفارة لازم شود و اگر بشرعی خور
ده است قضا لازم شود و کفارة آن و الله اعلم اگر مرد ضعیف یا بچه
خورده باشد اعلام نکند تا قوه گیرد جواب نیست یا قوه در خال اعلام
کند مسئله اگر پرسند که مرد روزه در آن نمک خورد و روزه تباہ نشود و کفارة لازم
شود یا نه و اگر کس خطا باشد و اگر کس نشود خطا باشد
جواب صواب آنست که انگشت بر روزه است خورده قضا و کفارة لازم
شود و اگر بسیار نمک خورده قضا لازم شود و کفارة آن را نیز که در
صورة اول بر عیال معذور خورده است و در آن فایده تر است و در
صورة دوم هم در رتی است مسئله اگر پرسند که روزه در آب و آن دیگر
خورده قضا و کفارة لازم شود یا نه اگر کس خطا باشد و اگر کس
نشود خطا باشد خطا باشد جواب صواب آنست که بکس هم اگر آب و آن
محبوب خورد خورده است قضا و کفارة لازم شود و اگر آب و آن محبوب
او نیست روزه تباہ نشود و قضا لازم شود و کفارة لازم شود و اگر

خوال تا بد آنکه روزه در چه صورتی که قضا و کفارة واجب شود و وجه خورده
 که قضا واجب شود و کفارة در باب اصل یا قسّم و حنا بطبی بنده چنانکه این
 جنس مسائل خواننده را بتمامی معلوم شود مقتضای بدرک ایت نوع را
 فتح الباب خواننده پس اصل آنست که بنکر یکم آنچه و غذا را می شاید
 و در وی نفع تن است مردم روزه در آن روز خوردن چیزی شدت یک روزه
 در کردن لازم آید یک روز قضا بود و شصت روز کفارة و هر چه غذا را
 نمی شود در وی نفع تن نیست چون سنگ ایزه و خاشه و خک و خشت خرما
 و اسبندان و مانند آن چون بخورد روز را تباه کند قضا لازم شود و کفارة
 کافی و باید که بیشتر از یک روز را بداند و آنکه شصت روز کفارة را
 را تا روز عید هر روز آید و نظیر ایت آنست که چون نجاسة در جاه افتاد که
 بمثل سی و لو آب را باید کشید چون موش مرده یا صغوره بیشتر از
 آنجا که باید کشید و بعد از آن آب را تا جاه پاک شود اگر شیخی روز
 بکش و بعد از آن آفتاب ظاهر شد قضا و کفارة بر وی لازم شود اگر سحر
 سحر خور و معلوم شد که صبح و میده است قضا واجب شود کفارة آن فوق
 آنست که در سورة اول یقین معلوم شد که در روز خورده است و در سورة
 دوم یقین خورده است که ولیکن از شب خوردن است مسکله اگر پسند که مرد

روزه صابر را روا است که خلال خود را قبله و آمد اگر گوید روا است خطا
 باشد و اگر گوید روا نیست هم خطا باشد چو سبب است که بنکر یکم اگر مردی
 برست روا باشد و اگر حیوان است روا نباشد زیرا که بر را بقلب در آن الزام
 من نشود و حیوان از غالب آن بود که الزام من نشود و بطنی بود بتباه شدن
 روزه پس حیوان را روا نداریم و بدین مسکله این حظیت خوانند ام که روزی
 اعراب بخد مت رسول علیه السلام آمد و ایمن آورد و زمان بود پس در آمد
 پس رسید از رسول علیه السلام آمد پس رسید از رسول علیه السلام مرا روا باشد
 در این روزه خلال خود را قبله هم رسول فرمود که روا باشد بر مرد برفت
 و نهاله بکند بستم مرد حیوان در آمد گفت یا رسول الله مرا روا باشد خود را
 در این روزه ماه رمضان قبله هم گفت روا نباشد اعراب گفت یا رسول الله
 شرع بدست شست گفت شرع بدست من است فاما این را شرمه و بیور
 و حیوان شرمه بسیار بود از اینچنین گفت اعراب را این سخن خوش
 آمد مسکله مردم روزه در آنکه غایبند بکلی نباشد و اگر در شب یک
 در جنابت رشید در ماه رمضان و پیش از هیچ غسل نکرده روزه را بیان
 ندارد و آنچه میگوید روزه تباه میشود سخن قوم الناس است و رسول هم
 روزی هیچ عید بود در ماه رمضان و او را باب احتیاج بود غسل کرده

فاما بهتر آن بود پیش از پنج غسل کند مسکله اگر شخصی بر وضو متوقف بود و نتواند
 روزه و کشت روزه بخورد در روز دوم کند بدویش و در روز یکم روزه
 در پیش از روزه و کشتن حاجت بنویسد و فرزند آن را روزه بنویسد که روزه
 مادر و پدر بدارند زیرا که امام اعظم و نیز دیگر ائمه شافعی و مالکی و
 روزه و نماز که علامان کثیران بدارند نماز بکنند و ثواب آن روزه نماز
 ایشان را باشد و خواجه و نیز سبب را بقوله تع و ان یسئلکم عین الاماسی
 فلما اکر خواجه و سبب بنده را گویند که چون روزه و نماز را کار چندانگه توان
 و برایشان تکلیف نکنند ایشان را هم ثواب باشد بدارند از من و اعلام و کثیران
 کم نشود و در روز استان را نیکو بایند و کشتن که دلها را ایشان شکسته
 باشد و رحمت خدا را توان یافت که دلها را شکسته گانست که انا عبد المکسرة
 قلوبهم و رسول الله سلام فرمود است که در مدینه است و سه سال جبرائیل
 عم امین نزد یک من آمد هر بار که سوره با آیت می خواند بعد از آن گفت که
 خدا را تع مدد گفت که محمد را کوی تان تا خواند خواران بنده کان خواران بر
 ستان و همایکان خواران نیکو و در بان که محمد رسول الله ام جنان
 و نیست که زن و اگر خواسته دیگر طلب در آن روایت و کوی از کان از پنجا
 گرفته اند که زن را طلاق نمیداد و جهان دانستم که هر که بنده میخورد و بر

واجب

واجب است که در حال آرد و کند و چنان بند است که حق همسایه با حق بدر و مادر
 برابر است تا هر که کان فکان و ما یخافه ان همسایه بان و در و جان آنکس و در و
 باشد قوله تع و یمنون الماعون ایضا رة بدین سخن است و الله اعلم و در خیط
 روایت خوانده ام که رسول الله فرمود است که چون افتاب فرو شود تا بوقت
 صبح هر خواجه را بایند و خور و دست نمی ماند و بدین شروع کردن و ران و ران
 بدین قدر بنده کردیم مسکله اگر مردم روزه و نماز را بر غنیمت بدارند که
 خور و قضا و کفارة لازم نشود و نیز که از جنس عدل است و این دو لفظ را
 معنی نوشتیم تا کتابا بس آنست نشود و بدین کان بود و بدین را خور و
 بیان کند مسکله اگر مردی بر و عود رسید و روزه باشد که روزه بکشد و
 موافقت کند با آن اگر کوی روزه باشد خطا باشد و اگر کوی هم روزه و انباشت هم
 مخطا باشد جوهر است آنست که اگر روزه قضا ماه رمضان می دارد و روزه
 نباشد که بکشد و اگر بکشد عظم مکروه است و کناه کیره باشد و دیگر روزه قضا
 در کون لازم شود زیرا که حرمت شرع را رعایت نموده است و اگر روزه
 تطوع بدارد یک قول آنست که نگوید که من روزه دارم که در روز
 میشود و من بکنم تا صاحب دعوة طعام در خور است کند که بجهت دل
 من روزه بکشد و بایران موافقت کن چون بدر خواست او روزه بکشد

روز در روز این قبول در دیوان اعمال او نمیکند و هر که دیگر روز این روز را قضا
 کند ثواب روزی از روز روزی دیگر در دیوان اعمال او نمیکند و امر و فتوی
 برین قبول میدهم و در خبر است که هر روز نماز شام چند نیکو بگوید غار روزی
 و صدقه و خیرات رعایت بکسیان بپوشد چند آن نیکو بگوید غار روزی و صدقه
 و خیرات ناکره و در دیوان سلطان عامل که رعایت سبب او این
 طاعت کرده نیکو بکسیان بری آید آخریم بزرگتر از آنکه در رمضان نامیست از
 نامها بزرگ خداوند تعالی و اینست در میان که گویند رمضان آخر و رضا
 ن رفت و هرگز رمضان نیست چنانکه می باید گفت ماه رمضان آخر ماه
 رمضان روز و چند ماه رمضان است و از آن چیز فرموده است شهر
 رمضان الذی از نون نیم القرآن و آنچه فرزند از آن در رمضان نام میکنند
 و اینست در میان بیان ببال باید بختند تا راست باشد و چه فرزند از آن
 را امروز نام نمی گذرند باید در آورده تا بهتر بود چون عبدالله بن عمر
 و عبدالله بن مسعود علیه السلام از انس بن مالک روایت کردند که در آن روز
 ن از دوزن لغت مشتق از رمضان نیست و رمضان نام آن است که
 گوشت خام بر روی نهن بخشد و در سوز و حکمت در فرزند کردن روزی و الله
 اعلم آنست که چون امت محمد علیه السلام امت کناه کارند و حق تعالی

است از این

ایشان را ضعیف آفریده و بعلوم قدیم خود دانست که طاعت است
 در روز نذرند پس روز آتش که سبب ایشان نکاشت ناکناه عایشان
 بسوزد و ناجر کرد و ایشان را آن آتش و روزی و روزی و روزی و روزی
 رسول عجم فرمود که هر روز روزی که امت من بدارند این سه روز روزی
 ماه رمضان چنانکه در آن روز از سال عجم و بسبب شب و روز چند روز
 بر رسیده باشد چنانکه در آن روز و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی
 و خشک و کوه یک و صحرا و بناها و یکبار و حیوانات و غیر آن نباید بعد هر
 یک روز نیکو در دیوان عمل روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی
 مسافر و سفر نیز یک امام شافعی روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی
 ما روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی و روزی
 افضل بقوله علیه السلام لیومن ابرهه الهیوم فی السفر و الصلوة علی حکمه
 مصلطه و بزرگ یک امام اعظم اگر دوزخ دارد و برتر بود یعنی کار کرد
 بود و اگر بخور و رواج باشد و در خفقان کند بر خست کار کرده باشد و رواج
 بیت و الا فضل فی الا فطار فی حال السفر یا حق اولای یحق النفس الشفور
 مساکیل غایب تراویح بداند نماز تراویح نماز بزرگ است و رسول
 علیه السلام به شب بجای است که در او است و چهار شب را گفت من ترسم که اگر

بجاعت کند از سبب شب بر امت من فریفته شود و بکاهی کند و کرده و در
خ شود و در خانه بفرستد میکند و در خانه توان را می فرمود تا اقدس کند بایر
امو منین حسن و بجاعت میکند از ند و این شهادت و اوج را بدین منوال
که میکند ایم و تسبیح که میگویم غار عباده ملائکه است که ساکنان قیطره قیصره
القدس اند و در زیر عرش و رسول علیه السلام در شب معراج ایشان را بیدار
حق تعالی این غار را خواست چون ثوب این غار داشت که بسیار است و شاه
مرو و علی ابن طلح روایت میکند که چون شب اول ماه رمضان تراویح را بکند
رند از کنایان ما در راه می شوند و فرشته اند و در عرش ند کنند که ای
کند از ند کان غار تراویح عمل شود و از کسر کبر یک که همه کنایان شمار
امر زیده م و در کده هشتم و از شبی شب را ثوب است راوی شاه فراموش
که بسبب آنکه کتاب مطلق می شود نوشته فلان این حدیث را بر دست فرام
عجب از اهل شیعه نیست که این غار را میگویند و نمیکنند از ند و این
صنیع را آنگاه کار نیست و این هم سنت در امت و هم سنت از ند و حق
تع فرموده است هر که غار تراویح را نکند از ند من خود بروی باز خوا
ست کنم که چهره نکند از ند و اگر که غار تراویح بعد از شب نکند از ند باشد
تا ماه رمضان باقی است قضا باید کرد و در روز قیامت هر رکعت از تراویح

واحد

تراویح بر رکعت فریفته بر گیرند و حکم در امت شتهای و رسول علیه السلام همین است
غار کند از ند کند از ند بر این باشد که در وقت سه قول است و یک انگه
فریفته است عملاً لا اعتقاد و دیگر آنکه واجب است سیوم آنکه سنت است و اصل
این غار از آنجا است که چون در شب معراج رسول علیه السلام بقا سیدة الفتره
رسید که مقام جبرائیل علیه السلام حضور است که فرمود که یا رسول الله یک رکعت غار
در مقام من بکند از تراویح و برکت تو بمن رسید پیغمبر علیه السلام الصلوة بیک رکعت
غار بکند از و در امت که یک رکعت در شریعت او مشروع نیست و رکعت
و دیگر آنکه افتاد که در صورت دو رکعت کند از و خطاب حق تو در رسید که در
کعت بیغمان بکند از چون سه رکعت تمام که در خطاب آمد که ای جبرائیل
این سه رکعت غار را نگاه دار که ما را باین رکعت غار ستر هست چون
کار مسلمانه رونق گرفت جبرائیل علیه السلام با هشتاد هزار فرشته بیامد
و این غار را بیار و گفت در از من پیل هر طایفه از از اعمال را هست از
موی بار یکتر و از شمشیر نیز ترا که این سه رکعت غار را بکند از و بسته
قدم ازین هر طایفه بار یک سلامت بکند از و در آنکه رسول علیه السلام آید از
خواند و گفت ان الله تعالی قد کرم صلوة الاول والوتر و در غار و در فائز
آنست که هر آخر شب بکند از و یک وقت مستحب آخر شب است و در ماه رمضان

بدین در مسئله نکاح در میان دو عید روا باشد خاتون رمان سایش
 رفیع الله عن ابیها گفت که رسول خدا (ص) مرا در ماه شوال حاکم
 بنیخانه بر دو براب خاتون جنات بشقت نمود که با من بود فاصلا و افوا و عوام
 الناس آفتاده ستاکر خطبه نمیشاید خواندن و در وقت که در حیوان میان
 دو عید باشد مسئله بدانکه در میان امام اعظم علیه السلام و کاتبین شرع و
 در میان امامان و کاتبین شرع و کاتبین شرع و کاتبین شرع و کاتبین شرع
 مرا اقله بنیخانه و نیز یک امام سافرع کابین بر مقدار معین نیست چند
 آنکه گفتند روا باشد و آنکه نوزده و نیم و نیز کابین میکنند از آنست که
 اگر است و نیز کابین کنند و یک او هر سال آن روز را نیم و نیز
 زکوة باید داد و نیز یک امام اعظم در کابین زکوة نیست تا وقت
 که است و نیز از قبضه نیکو و یک سال برو نکند و زکوة از ما احتاج و
 نباشد مسئله اگر آن که بلغظ علم مشغول تلقین کند که زکوة نیست
 منک یعنی نفس خود را بزند و بتو ارم و در معن نداند و چنین بگوید و مرا
 گوید قبول کردم این نکاح و درست باشد زیرا که قصد زنا را اعتبار نیست
 و شمس الاسلام او را چند فتوی داده است که درست نباشد و دیگر علما گفته
 اند که درست باشد زیرا که رسول خدا (ص) فرموده است ثلاث جهدهن

و در ماه شوال

مکن

سکن جهده و از آن جهت نکاح و الطلاق و العتاق و فی روایت
 الامام و در محیط خوانند که اگر کسی زن را بجهنم رود و گواه
 بگوید که من آن بتو دادم که تو خود جاری من مطرب این بیت را
 بگوید او قبول کردم نکاح و درست بود و مثل لازم شود و در وقت
 که هر قاضی او قیام بخود است که و از آن در زیر این خوانند و قبول فی
 رشت او گفت این بیت بگوید **نظم** آنکه که حدیث عشق ما میگفت و زده
 یده بجای آب و لا میسفت از روی حقیق بیفصد وینا من خود بتو
 و ارم و تو خود بزد رفیق مولانا بجهنم رود گواهان گفت قبول کردم میا
 اینها به مقالات رفت و درین معنی فتوی بخارا آورده اند علماء
 بنیخانه را جواب نوشتند که این نکاح **مستحل** است اگر مردی
 بجهنم رود و گواه زن را گوید که من خوشتان بتو دادم زن گوید من قبول
 کردم نکاح و درست باشد زیرا که لغظ از او جهت مشترک است و مرد
 و بر زن بی افتد و نکاح بجهنم و گواه و درست بتو و گواه عدل حاجت نباشد
 نزد یک امام اعظم رحمه الله علیه **مسئله** اگر مردی در خانه و تنهایی زن را
 بگوید بگو و خیال و رسول خدا (ص) خوشتان بگو و این نکاح و درست شود
 و اگر باشد زیرا که رسول خدا (ص) فرموده است ثلاث جهدهن

س

زوی

آن باشد که غیب الله اعلم الغیب الا الله است **مسئله** اگر زن بجهنم رود و گواه مرد را گوید ترا وکیل نفس خود کردم مرا بهر که حوائج بدی و این مرد این وکالت را قبول کرد بعد ازین این زن را بجهنم رود و گواه بخورد و این نکاح دور است نباشد زیرا که لفظ هر که منکر است و وکیل معرف و معرفت منکر و اخل نیست و این مسئله با حصول فتوی معلوم و علمای اسلام دانند و بسیار دیده ام که درین مسئله عظمی کند و مسئله عریض است **مسئله** اگر مردی در روزی در حضور جمعی گویند ما هر دو زن و شویم بدین سخت میان ایشان نکاح شود زیرا که این اختیار است و نکاح را ایشان می باید و فتوی برین است **مسئله** اگر در شب تاریک دو عورت یکی آورند یکی پس و یکی دو دختر و نمی دانند که هر کدام را چه است و دختر کدام را بکشند و بکشند و شیر را در دل بکشند هر کدام را زن بود پس از آن او بود بسبب این مسئله هر زن اگر کافر است بشاه مردان امیرالمومنین علی کرم الله وجهه در قلعه اند قلاع خیرایان آورند **مسئله** مردی در روزی در هر یکی بزرگ باشد و یکی حضور شیر خواره این زن بزرگ شیر خواره را شیر داد و از مردان بر وی حرام شوند زیرا که ما در

و دختر

و دختر شد و در جمیع کرده میان ایشان بر و انیت چنانکه میان دو خواهر و کاین زن بزرگ تمام ساقط شود چنانکه بقبل بر شود هر خود را زیرا که فرقت از جانب زن آفتاده است و زن شیر خواره را نیمه کاین لازم شود چنانکه طلاق و فرقت بهش از او حلال است و شود در این نیمه کاین زن را بزرگ بشیر خواره دهد و باز بزرگ بزرگ کمتر رجوع کند و از وی بستاند زیرا که بسبب او است اگر زن از راه رشک و حسد کرده باشد و اگر گوید از رشک و حسد نبوده فائز است بود و میکسرت از برای دفع کرسنگ او کردم مرا من فساد نکاح بنمود و بروی چیزی لازم نشود از کاین و قول او بکشد یا سونند **مسئله** مدت رضاع یعنی شیر داد به بیجه نزد یک امام اعظم یک سال است و نیزه یک یاران او هست چهار ماه است و این قول را امام شافعی گرفت است و نیزه یک اماکنه بجه راسه سال تمام شیر یارید و از آن و میان دختر و پسر تفاوت نیست و در یاقوت از او سوال و آنچه گویند دختر را شیر کمتر باید داد تا آنکه بخت پرده زن نیست و زیارت از او سال و نیم بجه را شیر دادن روا نیست و فرمودند که بسبب این گفته اند و درین مسئله فتوی بر قول یاران امام اعظم است زیارت

هنوزت و خوفی
هلاکت نیست

از دو سال بچه را شیرند دهند آنکه در دو سال هنوزت و خوفی هلاکت است
در دنیا و دنیا و شیر جزئی اگر آدمی است بی ضرورت و نفع نتوان کرد و رسول
علیه السلام فرموده است که اگر امتان من مدت شیر بخورند بچه کان خود را
نگاه دارند و چون مدت تمام شود پدر و مادر بچه را گویند از فرزند
آنچه حق تو بود از شیر خوروی دیگر مخور بسبب این نگاه داشت حق
تو آن بچه را میخورم و پدر و مادر خور و چون بزرگ شود بچه را
مشغول نشود فاما چون پدر و مادر خور و خداوند نگاه ندارند
برعکس این باشند مولانا ای اعظم مفتی الجمن والا نسی بجم الدین عمر
نسفی در کتاب یا اعلا آورده است که در مدت نه ماه که بچه در جسم
مادر است خون حیض را غلظت بچه کرده است و از راه ناف حق تو می
میرسد تا من بچه پیدا شود و مادر او از شمار غافل نشود تا نه
ماه بچه در رحم مادر با مادر خور کند فاما چون مادر از ناران
مقدت نه ماه همانان غلظت دارند فرزند آن همه با نماند و آن زننده
پدر و مادر باشند زیرا که مادر هر روز پنج بار کناه بکشد و پدر فرزند
او را امر معروف کند و نیز کناه کار شد چون فرزند بزرگ شد خدای
تعالی فرزند را برایشان گذاشت ایشانرا میرانجامد اما لا بشو علی
طبیعی

آنکه

آنکه مادران در نه ماه غلظت هانند از دهان آن سخن درست است و امام
بزرگ و مقتدای نامدر و جعفر صادق و اروق رحمته فرموده است که حق تو
در قرآن است قصد جای امر کرده است بکند از دهن پنج غلظت تا هر که
روزی غلظت نکند اعتقاد با فرغان آفریده کار را خلاص کرده باشند و چون
سیما پیغمبر را غلظت میکرد فوت شد بسبب دیدن لبان پستان
را سبب را قربان کرد آنکه حق تو را باور فرستد و گوید که ولی سلیمان را
خداوند عطا کرد و او را پدر و شیخ است علم القدر را ابو منصور مازنی
روایت کرده است که صاحب مقامات و عالم را بلی بوده است چون
شب در آمدی غلظت خفای کند از روی و در شهر سر قندی می نمودن و از
سایان بسیار بودند بد ریخته و هر کدام رفت و کفایت تو بود و قوم
تو اگر بدین محمد علیه السلام در آمدید نیکو و اگر آن ام بیدید و ملاکی شوید
این شیخ بزرگوار و زکی می نشاند در شهر سر قندی غلام کوفی بر روی
و شیخ برو صند بود تا که روز می نشاندی وقت نماز پیش در آمده بود
ذات نذا آورده جام تاکی در دست داشت خواست که بر زمین نهاده و غلظت
مشغول شود بلس علیه السلام را و بزرگ گفت تاکی روز و نور نریم
انگاه غلظت کند از سر بدین قدر تا و خیر و کارسان باشد چون سالی

چند در کلا شد و در ز بانگور رسید شیخ پخته ز سانی بود از آن تاد
 خیر در کار غمان تا چهره ظاهر شود ناگاه کسان باو شاه وقت
 در آمدند و گفتند حکم باو شایان جمله ست زن های شرور سر قندری
 خند زینم و از هر زن چند خمر بجزرت لشکر باو شاه طلبیداریم
 چون شیخ این بشنوید جامه باره کرد و ماتم سلمان داشت و نکور
 های که بداشت و در زو باغ را پیداخت و گفت ای درون تا آن روز که خمر
 خواست با شد از اثر شوی تا ذخیره کردن مشقت که در کار غمان
 کرده ام و این حکایت خمر خواستن به بخارا رسید همچین بگردد و
 زمین منشر شد و خلق ازین بسیار زیان زده شدند داشت و
 الله که بعد الیوم حیوة دور اسلام است بدوات مخدوم جبرانیان
 المؤمنین نصر الله الفانی نورون بیک عنا عن الله قدره خواست
 قبایح نقیض اسلام هر روز در زیاده و نام نیکو ماند بگو
 ملک العفو شیخ ابو منصور ما تریدی رحمت الله در کار غمان تا و غیر
 که خلق را رحمت بسیار شد فاما در کتاب روشن علما خوانده ام
 که حق که شهر بلخ مغفور بود مردم سمرقندی جلا وطن و همه روی
 به بلخ نهادند و فقره ابو الیث سمرقندی رحمة الله با ایشان چون

برافتند تا و

بن ویک

بن ویک بلخ رسیدند و در راه برایشان راه بودند و خلق را بگرفتند
 و رخت ایشان را باز کردند و مرغی را گفت با ره را فروه کید و انجم
 نقد بنویشت با شد بر کرد چون بارها بختند بن خروار کلوخ برون
 آمد و نمی دانستند که در بار که بوده ست از هر که هر سیدند گفتند و از کس
 بار ما نبود ست و هیچ عاقل را سمرقندی کلوخ بار نکند و بلخ بزرگتر
 غیارات فرمود که اهل کار و از بار بزنند و بر بنجا نند تا راست کوبند که
 این کلوخ با که در بار کرده ست و بچه کار به بلخ برو حیوة خلق را رحمت
 در آن آغاز کرد و اندام فقره ابو الیث سمرقندی هوش آمد و گفت
 کلوخ من در بار کرده ام گفتند رخت ندانسته که کلوخ بار کرده گفت
 رخت داشتیم اما بکند انتم گفتند این کلوخ چهار جراه بزرگ گفت
 و ما وقت که بول بزنم بدین کلوخ استبرو استجا میکنم و کار غمان
 بسیارم گفتند در بلخ کلوخ نیست که از سمرقندی می بزرگ گفت هست
 اما راه سلمان با یکست و کلوخ مردم مان بجزرت سمنجا شای باید بار
 برون و میور مردم خرام کردند و انیت مرغ غیارات را این در اول
 کار کرد و روی بیاران کرد و گفت ای برادران وقت که در سلمان
 روانیت که بمقدار کلوخ استجا که آن حاج قیست ندار بر گیر

و در یوم مردم خرابی کنی این چندین مال مردم را بی راهه گرفتند و در لی چندین
 برادر مسلمانان جواب کردند و او را بشد و در سبب نبور که در کاروان که چنین
 مرد مسلمانان باشد ما راه کاروان بر زمین مسلمانان در آنست که همه مالها
 ی ایشان بدیشان و هم و همه بروست این عالم تو به کنیم تا از آتش
 روز خ هلاک یابیم و همه توبه کردند و مالها با کاروانیان و امان
 تا بدانی که اگر در روز کاروان خانه ناسازگار آن باقی بر ماست آنرا
 هم بزمه راسته مستقیم و از آمدیم بر سر مسئله امتحان که از رسول علیه
 علیه السلام پرسیدند **مسئله** اگر زن در دنیا شوهران کرده است و از یکی
 برون می آید و شوهر دیگر میکند و تا بموت بشوهر دیگر میکند و در آن قیام
 مت این زن را بکدام امر روا نیست و در آخران نیز همین حکم است خوب
 ابو در واد ویت میکند بر حق الله عنه که رسول علیه السلام فرموده است که
 این زن را بشوهر آخرین دهند و بخل گفته اند که بشوهر اولش
 دهند او بخدیره او است و بخل گویند همه شوهران او را حاضر آور
 ند و زن را اختیار دهند که یکی را قبول کند هر کدام را که قبول کند زن
 او باشد سال اول که این ضعیف بخراست **مسئله** را امام صفار آور
 ده در احکام انعام **مسئله** و بشوهر **مسئله** اگر مردی است

هیکل
 شوهر و انداخته
 شوهر و نیاید زن را
 شوهر
 آمد یکی از بزرگان
 این مسئله پرسید خوب
 گفته آمد و این

بشهرت برون بکانه نهاده و این زن و دختران را و این مرد و زن و دختر این
 زن را که اگر گوید تواند خطا باشد و اگر گوید نتواند هم خطا باشد
 خوب جواب آنست که اگر مردی را از انزال منع شد آن زن دست نهاده
 و بسوختن تواند که دختر او را بخواند و اگر انزال منع نشود دست نتواند
 که دختر او را بخواند زیرا که در صورت اول آنچه سبب در وجود آمدن
 فرزند است منایع شده پس کوی که آن بسوختن خود را اصلاح نمود
 و در صورت دوم احتمال فرزند دارد پس نتواند که دختر او را بخواند
 اند و این **مسئله** اگر تعلق با حصول فقره دارد غیر برین شکل است **مسئله**
 اگر مردی که خدای میسر و در عقد نکاح را با زن خود تازه میکند یا
 بد که کابین که زن در کرده بشوهر او را بخشد و مرد او را بهر حال کابین
 بیه که در **مسئله** نکاح کند اگر چنین نکند و کابین در وقت مرد لازم
 شود و اگر در بار عقد نکاح کنند و چنین گویند که بر همان کابین که
 مردان نفس خود را برت بول و اول گوید که و دوم مرد گوید که
 قبول کردیم و کابین لازم نشود و معنی این گفته اند که خود
 را بشکل آن کابین بول و اول و این مسئله غریب است و در بایست
 و سبب نجات یافتن از آتش و روزی که فرغان قیامت چون این

ارواح منم خطاب عیسی و رسید که حکامان عاقل نکند از آنکه ز بر
دستان بر نیر و دستان ظلم کنند بجهنمت من آن همه ملائکه
صلوات علیهم و علی آله و عترت و ایت که در دست که رسول ع
فرموده است که هر که و ده اندازد از نان امت من که عذیب کور از ایشان
بر داشته اند و با فرزند من فاطمه و بر داشته باشند اول زنی که
در شکر جبر کند و دوم زنی که بر فعل بد شوهر هر چند سیوم
زنی که کابین بشوهر بخشد و هر یک از این زنان را ثواب هزار
شهرید نو سینند و خواجهم ابو صفی کبری روایت میکند که هیچ کنایان
بدان پیش رسد که بنده حق را بوند و کابین زنی که در کور او بود
و در دنیا طریقی نکرده باشد و کابین زنی که بجزی نخیده
باشد و باین همه اگر مرد مسلمان از زنی است اگر غایت نکند حق
مسلمان آنست که زن را ملائت کند که خان کند او را و اگر قبول کرد و نیکو
و اگر فی درجه حق ثواب روی سوی او نکند اگر غایت کند او را و نیکو اگر
نکند او را و بوند و این همه از قرآنست که فاعظوا ههنا و
ههنا و ههنا فی امکنه جمع تا آنجا که فاعظوا ههنا اگر باین همه غایت
نکرده باید که سه طلاق مبارکش بداند که اگر چند که حال ندارد که کابین
از او کشاید

بدانکه خداوند تو را دیدن و کابین در کردن او بود بهتر از آن باشد
خداوند تو را دیدن جویبار ^{سوال} گفتن که باری غبار جویبار
کردن و بیشتر نان بدین سبب اهل دوزخ اند **مسئله** و در خبرت
دوزخ را هفت در است چهار در را بجهت زنان کشاده اند و
در را از بهر توانگران که ^{آتشکی بارور} حق را از آن کنند قاطا اگر زنان توبه کنند و
بناز رغبت کنند هر چه مردان بچهار سال بحق رسند زنان بچهار
روز بحق رسند و درین باب فواید بسیار است و در این املا
مت اختر از کرم من در وصفه ام و واعظان استامانات و این دو
کار بر من آسان شده است **مسئله** مردی زنی خواسته و پیش
از دخول خلوت میجست و با مرد نماز تمام کابین لازم شود و اگر
نکاح بانتهای رسیده و طهر حرامی که بانتهای رسیده بود و مقرب
شود و خلوت صحیح آنست که زن در در یک خانه باشد یا در ^{اولین} آن
و بند بودن و مرد را روزه خفیه بر دهان بنود و پس با
ایشان ^{باغلات} بنود و در مسجد و حمام و رابط خلوت و در سبب نبودن
اگر چه از زن و مرد پیش نباشند و خلوت صحیح چون دخول
سعدا اگر طلاقش دهد تمام کابین لازم شود **مسئله** اگر زن

و مرد

و مرد و خانه بود اند که در و بنده دارد سک با ایشان است خلوت
درست باشد یا نه اگر کوه بود خطا باشد و اگر کوه نبود خطا
باشد جویبار ^{باغلات} است که بنکرم اگر سک از آن مرد است خلوت
درست باشد و سک از آن زن است درست نباشد زیرا که ^{سک} سک
چون از آن زن باشد بند که مرد که بخداوند کوهی تعلو می سازد
فریاد کند و در مرد افتند مرد را زاجر شود و انجام شود خلوت
درست نباشد **مسئله** اگر دختر بکر بالغ را شنی گوید که مرا
کیل خود کردی یکم بعد از نیا دوست پیمان و بعد از نیا کابین ترا
بقلان شنی بزنی بدام دختر بزبان ایچ نگوید و بسیار بگرید
این که پستان از وی رها باشد یا نه اگر گوید با شد خطا باشد
و اگر گوید نباشد ^{رشنا} خطا باشد جویبار ^{رشنا} است که زن
و دیگر بگوید تا آب چشم ویران نشد اگر بشود بنور رها بنور
آتشین بود و رها باشد زیرا که هر که از خیم بگرید شور بود و هر که
از شافوی بگرید آب چشم او شری بود و این **مسئله** با احتیاج
می برسد **مسئله** مردی به بان که رفت زن بوی نام خوشه کم من
بر تو حرام شد و تو بنده من شدی و مرا درست که ترا فروشم

و بهای ترا خورم و من شو هر دو یک کرم این چگونه باشد جواب بفرم
 دختر خود را بفلا خود داده بود چون بدروغاتی که در خلا بنده
 دختر باشد و نکاح نماید شوهری دیگر کند و باشد و غلام را تو
 ند که فروشد و بهای او را بخورم **مسئله** زن دارد و هست
 سال با هم و اندر و بیار از رفت چون آمد مرد بکانه و دید باز زن
 او نشست گفت در خانه من چه میکنی گفت خانه درن هر دو را
 هست و تو بنده من جواب مشکل چگونه باشد جواب آنست که زن را داده
 را بنده یکی خواست بود چون این غلام بیار از رفت این زن
 این غلام را از خواجه او بخرد و در حال نکاح نماید شوهری که
 و خانه دو غلام را بوی بخش **مسئله** زن شوهری دارد و کینز که
 این کینز را بشوهر خود میدهد بنکاح و این نکاح درست است آید
 چگونه باشد جواب این زن را کینز که باشد مکاتبه شوهری خود
 کند یعنی مردش این کینز بود و این کینز را قبض کرد با جازت
 خواجه و این مکاتبه کینز را با جازت خواجه یا با اجازت خود
 خویم بدین شوهر خود او بفرم این نکاح درست باشد و این
 مسئله مشکل است مردی ماور خود را و خود را خود میکند شوهر

میدهد

میدهد و در دست و پاچ فساد نیست این چگونه باشد جواب بکنیز که
 بود و میان دو خواجه پسری آورد و هر دو خواجه نسب این پس
 دعوی کردند پس از آن هر دو شد و هر یکی از این دو مرد زن دارند
 و هر یکی از خود دختر دارد و هر دو خواجه نمایند بقا دولت با
 حاین پسرای کینز که ماور و س و این دو خواهر خود را بفرم
 یک مرد میدهند و با باشند و یک خواهر را یکدیگر میکنند
 مردی زن بخوانست چون یک سال تمام شدند و بر او و گفتن
 زده یا مردی بخوانم بود گفت بر قول امام اعظم زنده آورد و بر قول
 امام مالک مرده آورد اما این چگونه باشد جواب این زن بجه آورد
 باشد و است و بای زده باشد و با زن مرده باشد و یک امام اعظم گفته
 البه علامت حیات است و نیز یک امام مالک علامت حیات یک
 بجه **مسئله** زن برده مرده آورد و زن زنده آورد و زن بر
 حزن دختر و زن خنثی مشکل و نه سپرد و نه سیاه چگونه باشد این
 سوال از جواب مشکت است جواب آنست که و بجه آورد و بود
 یکی پس و یکس و دختر و یکی زنده و یکی مرده یکی سیاه و یکی سفید
 حکم مطلق شود که زن آورد و است یا سفید وقت این مسئله

آورد

کرده است

را از او شنیدند پس مردی سوال کرد که من ندانم **مسئله** در مسلمان
 پدر مسلمان خود را بفروشد و بهر حال پدر را بخورد و او را حلال است
 چگونه باشد جواب غلام یا جارت خواهر زن خود است بود آنرا و او
 زن غلام پسری آورد و زن پدر و زن او و هر یک از کاین و از هر یک
 پس از خواهر کاین مادر که در زن پدر داشت طلب کرد گفت
 کدام غلام را فروش و کاین مادر خود را بگیرد پس را و با شد که
 پدر را فروشد و بهر حال او حلال بود که بخورد **مسئله** در هر حال
 زن خواست و بعد از مدت مدتی وفات یافت یک زن و یک مرد
 می کردند و کاین و یک زن او نه کاین می کردند و یک زن و یک مرد
 و نه میراث و یک زن او کاین می کردند و یک زن او میراث و کاین
 بین بی صورت مسئله چگونه باشد جواب مرد را غلام بنده بود و او
 کینه که بنده این مرد و کینه که را بر زن بدین غلام او بار از این غلام
 یک غلام یکی کینه که را از او کرد این غلام یک زن مسلمان حواشی
 زن ترسا و زن که خواهر او را آن مرد دست میراث بر و کاین زن
 و آن زن که بنده است نه کاین بر زن میراث و آن یک مسلمان خود
 است ام بیشتر بود و کاین و آن زن ترسا خواست کاین بر و

میراث

میراثی و الله اعلم بدین مسئله خوب غریب است و مشکل و حلقه ندارد
 باب نکاح را برین ختم کردیم و هر چه نشنیدیم بیکم این مسئله را خوب
 گوید مرد بزرگ باشد **مسائل طلاق قال ابن علی السلام** تناجخوا
 ولا تطلقوا فان من الطلاق یتقنه فی الله العرش صغیر است زن
 بخورد و طلاق ندهد که او را در طلاق عرش خداوند ببرد و
مسئله اگر را گویند که چرا از این طلاق نمی دانی او گوید از این که
 ما نکاح ترسا یا نیست این مرد که فرو نشود و زن بر او طلاق نشود
 زیرا که خود را از طلاق جدا و بدور مرد و او این است که از این دفع
 بر سیدم و در جواب غلط کرد و در عده الفتاوی خواند ام و در میان کتاب
 اما عظیم ابو حنیفه که خواند ام که در جواب را و مرد و بر شب باران خود
 جفت شد مرد گفت اگر با من تا برون سخن نگویند و بی بطلان زن
 خاموشی شد مرد بر سید که تا برون سخن نگوید و طلاق بشود و این
 شب شد بنزد یک امام اعظم رفت و قهقهه با و بگفت امام اعظم
 گفت تو نجان ز تو تا من این کار را از سر تو و در کنیم مرد نجان آمد و
 بخفت از میان بود امام بر بام بر آمد و با کینه نماز با مده آغاز کرد
 چون گفت **الصلوة خیر من النوم** زن درخواست و گفت الحمد لله انی زفان

یقه عرش

حیدر امام شافعی
 زین العابدین امام اہل بیت
 نور محمد
 زمین

سید

مؤرخہ احمدی

من زیر
نور

من زیر
نغمه

طلاق واقع نشود **مسئله** مردی سو کند جنود بطلاق که مخدوم
و حضور و این مرد و جنود هر دو از یک طلاق برافتند و اگر
یا چهار زن دارد همان حکم دارد که هر یک را یک طلاق برافتند
مردی مدتی غایب شد زن او شوهر دیگر کرد و فرزندان
شدند مردی حاضر شد زن او با او باشد فرزندان از او
شوهر دوم و امروز فتوی برینست و این مسئله را اولاد خوانند
مسئله مردی یک را گفته زن را طلاق داد و گفت نیکو کردی طلاق
واقع نشود و اگر گوید بد کردی طلاق واقع نشود فرق نیست که
چون بد کردی طلاق دارد و او را در شصت و سه و اگر در ده تا
سف چنین گفته است و آنچه گفت نیکو کردی یعنی که بی فایده کردی
چون طلاق بدست تو نیست این مسئله از فوق مولا ناشی
اندین مجبوری است **مسئله** زن خود را گفته که اگر او را
ما طعام نماند که پنج من آب و پنج من نمک در یک بوقت حور
من این طعام را دیگر نمک بایزد از او و طلاق آن چگونه باشد
جواب آنست که پنج من آب و یک کند و پنج نمک با وی اندازد
و بیرون چند رخ دور یک نخته کند و بر روی او طلاق واقع شود

آنچه گفت

این مسئله را روایتی معین نیافته قاتل استخوان بخار و نقل چنین
من کردند و بلغط عربی پیشگات با نوشته اند معمولی نماید
مسئله رسول علیه السلام فرمود است که هر که بیدار از او کند بگویند
هر عفتو یک بران بنده است حق تعالی فتوی از احکامها معتقد از او
کند و با این امر حکم شرعی آنست که اگر این غلام را که آنرا میکنند بفر
و شد و از بدیا او ملک بخرد و وقف کند ثواب کرم و زیادت
از آن مرد غلام است زیرا که وقف تا قیامت مود بدهد ماند و مقیم
و فوق ثواب آن میرسد و چون غلام غنا ثواب منقطع شود
مسئله اگر شخصی غلام خود را گوید و ای برادر من یا کنز من را گوید
که آن خواهر من و ای عمه من و ای خاله من از او نشود اگر گوید
ای جان پدر آن او نشود و این مسئله از مدح و ستودن مولا
حدیث الاسلام آورده است که اگر غلام را گوید تو بهتر کنی و مثل آن
غلام تو اندک برادر او باشد غلام آزاد شود و اگر غلام
و اگر غلام برادر او و خواهر باشد از او نشود و اگر کنیز را
و ختری بود گوید همین حکم دارد اگر شخصی گوید که امه بنده
گاه اهل بلخ از او فد و او از اهل بلخ است یا گوید امه بنده گاه

در قوه یقود

اهل زمین آنرا ندانند و فتوی برین قول است چنانکه در
طلاق نوشته فاما اگر گوید بنده کان فرزند آنم همه آنرا ندانند
او از او نشود با تمام علما **مسئله** اگر غلامی خواجم خود را از جان
تنها بگیرد و بکند مرا از او کند و خواجم ^{مقتد} آن را از او کند
آنرا نشود و تمام قمت را با خواجم باید و او اگر غلام آنرا کند
یا بکند که را مال او همه خواجم را باشد مگر جامه که پوشیده بود و اگر
خواجم جزئی به بنده خود بخشور است بنده و بنده کان را بجز
طلاق زن نام ملکی بنده و خواجم زن غلام را طلاق نتواند
مسئله خواجم و غلام می روند غلام آنرا شد و خواجم بنده او
شد چگونه باشد جواب خواجم بود با غلام بود مسلمان قوت
گرفت مسلمان و مسلمانان بر کافران مسلط آوردند غلام خواجم
را بگرفت آنرا شد و خواجم بنده او شد چون کافر است و این
مسئله مشغول است و قواید قاضی امام ظهیر الدین است **مسئله** مردی
غلامی را گفت برو بسب مرا آید و توان مال من آنرا غلام بسب
را بآید بر او سب این بخورد غلام آنرا شود و بیک شرط بجای
آورد **مسئله** مردی غلامان خود را گفت هر کدام از شما را جواب
داد

بگیرد و بدان موضع برود اما مال من از او بنده کان ایستادن جواب بر گرفتند
و بدان موضع برود همیشه بنده کان از او شود و بیک بنده اگر کوی یک از او
خطا باشد و اگر کوی همیشه از او شود هم خطا باشد جواب خوب
آفت که بنکریم اگر این جواب چنان باشد که یک غلام می تواند که بریزد و این
غلام هیچ کدام از او نشود و بیک **مسئله** سسرط از او شد و بر
گرفتند یک کس است و نیافتم و اگر این جواب جماعت می باید که بریزند و هم
آنرا شود و چنانست که گفته است که هر کدام از بنده کان من دور
گرفت این جواب بیک دیگر آمد و کندان مال من آنرا شود و بشرط موجود
شد و این مسئله و شو است و شامل علیا باون نویشت شد
مسئله کینی از خواجم فرزند می آورد و از او شود و دختر او را
روان باشد و اگر مردی کینی دارد و می ترسد که جموع با او خلوت کند
بچه آر از او شود و نتواند دختر فروختن چنانست که کینی را بچه
طفل خود فروشد و بآن کینی را نکاح کند و فرزند بیک شود و از او باشد
و کینی که از او نشود و این مسئله غریب است امام صفاری در کتاب عید
و این آورده است **مسئله** مردی غلام خود را بجای فرستاد و میگو
ید در راه کسی که ترا بگیرد کوی من از او شد و آنرا شود یا اگر کوی شود
خطا باشد و اگر کوی نشود هم خطا باشد جواب خوب آفت که
اگر خواجم گوید آنرا از او نام کردم تو چنین کوی از او نشود و قول
دیگر که غلام از او نشود و بیک گفته و خواجم آنرا ندانند چنانکه

اگر و غلام آنچه خود را حدیث این نام کند او را نیکو شود این مسئل
اگر برسد که زن و شوهر بنده باشند بود که فرزندان در وجود
آیند همه از او باشند که بپایان که ایشان را از او کند با و هیت کند با او
که در جواب کوی که تواند صورت این مسئله چنان باشد مرد از او
را بر بنده بود از او هر یک بد را این بنده کنیز که خود را بدین بر بنده
خود را بدین بر بنده خواجه او فرزند یک در وجود آید از او باشد
نیز اگر فرزند نتایج مادر بود در اول و در بنده کی و فرزند از فرزند
داده خواجه مادر بکشد و همیشه از او بود که قریب و این مسئله
احتیاج است و عظیم شوار و در قواید قاضی امام ظاهر الدین یافتیم
اگر هیاهو و ام بر و جانوران گرفته بعضی از او هستند و رفتند
آنچه رفته اند همچنین ملک هیاهو باشد تا اگر یک آن جانوران بگیرد
حاصل بود باید که هیاهو بگیرد هر که بگیرد او را مباح که درم تا بگیرد که
بگیرد او را حلال باشد و اگر مردی جانور را میخورد و او را میگذارد
ملک از برون نگیرد نه و اگر چهار پای بر ولاغرا از او بگیرد در دست
نیست و ام چنان در ملک و بیت و از او هر فرزند از او هم بود
نه در جانوران و مرغان و حیوانات و هر چه غلبه مردم که آن
مرغان و حیوانات بخورند و در قیامت او را از عرصة آن پروت
باید آمدن فاما جود بگیرد هر که بگیرد او را مباح که درم آن و بال و
و عرصة در کردن او نبوده و بوی از یاران رسول علیه السلام هر بار از

مرغان

مرغان میخورد و با بگیرد و نکیرند و مباح میگردند و رسول علیه السلام
روایت داشت است و منع نیکو است و الله ولی التوفیق **مسئله**
مسئله اگر شتر بخورد سوکند خور و و شتر و یا غلام خور را کشت امروز
با توان کنیم که سگ یا بنان آرد کند یا او چه کند تا سوکند بگیرد نباید چون
است که جامه او را بپا کند و بان او را در زمین بکشد سوکندش بگیرد
نیاید اگر مرد سوکند خور که باند فلان کسی سخن بگوید باند
را طلاق داد بان زن طلاق داده او سخن گفت سوکندش بگیرد
نشود زیرا که این احنافست شتر کردن که باند فلان کسی سخن بگوید
از برای تعزیت نه از برای شرط و اگر کسی سوکند خور که در سران
فلان در نیاید یا باند کسی سخن بگوید از سران فروخت و یا غلام
سخن را فروخت بدان سران در آمد و یا بدان غلام سخن گفت سو
نکند بکشد نشود از برای آنکه سران و بنده مقصود نه اند خداوند
سران و بنده مقصود است از سوکند پس احنافست اینها شرط است
و اینها نیز مشکل و فرقی است **مسئله** اگر شتر سوکند خور
که فلان کار کند بفراغش یا با کار و جبر آن کار کرد یا در بهوش و دیوا
نکند سوکند خور سوکند بگیرد نشود و بنده یک امام اعظم و بنده یک
امام شافعی سوکند بگیرد **مسئله** هر که سوکند خور که از این
شهر برود نه پوشیده و نه برهنه نه روزنه شب نه بر چهار پای و نه بیا
ده حکم سوکند بگیرد نشود جواب آنست که در وقت مجرم

برو که تا آفتاب بر آفتاب که حکم برود و به حکم شب در حق و در این
قید است که شوم و دای خود بخند و در هر بار بای آب تین شیندن
عده نموند بر آن آمده باشد **مسئله** شش میگویند خور که امروز اگر آن
ملک و ولایت این ملک بیرون روم از اول طلاق و ملک او در حد فرسنگ
ست چگونه کند جواب آنست که کسی را در یک کورستان در یک مسجد و کور
ستان ملک و ولایت کش نیست **مسئله** هر که سو کند خور که اگر امروز
سوره فاتحه بخواند از آن اول بطلاق و اگر نه خواند بنده او از آن چگونه
تواند طلاق نشود غلام را از او نشود جواب آنست که باید بخواند سو
کندش بکرون نشود و این **مسئله** در معیبه الفتاوی است **مسئله**
هر که سو کند خور که هر خور و بعد از این کوره را دید سر بسته و سو
کند خور که آنچه در این کوره است بخور و در کوره خمر است چگونه
کند جواب قدری ملک را در کوره اندازد تا سر که شود آنکه بتدبیر
آنرا بخورد و از استاده بزرگ خود شنودم که شیخ ابو یوسف هر که
آن مقام داشت که بهر شهری یک در آمد تمامت خمر یک در آن شهر بود
همه سر که شدی که و چون از آب امون گذشتی هر چه که بخاری بود
همه سر که شدی که است فرسنگ راه است و اهل بخارا با استقبال او بیرون آمدند
سبب این کرامت که ظاهر شد **مسئله** هر که سو کند خور که فردا روزه
دارد و پنج وقت نماز بجای کند از او باری خور و صیحت کند و غسل کند
چگونه باشد جواب آنست که روزه و نماز و آن روزه و قهوه با او بیکدیگر دارد
دارد و نماز با نماز همیشه بجای کند از او بزرگ یک امام
گوید

گوید تا نماز دیگر را در آخر وقت در موضع معین بگذارد و سوره باران بخواند و چون
آفتاب فرو شد باری صحبت کند غسل آورد و روزه بخواند و آفتاب فرو شده است
و بتعجیل نزد یک امام حافظ بیاید و نماز دیگر را بخواند و اقتدا کند چون امام در اول وقت
شروع کرده است در وقت که از او باشد زیرا که حالت امام اعتبار دارد آنگاه
چون نماز بگذارد نماز شام همیشه در وقت بجای است بگذارد و توقی کند تا نماز
خفتن را هم بجای است بگذارد از عده سو کند بیرون آید در خیرة الفقهاء و این
مسئله مشکلمندیدم **مسئله** شش میگویند خور که امروز یک غسل پنج
نماز گذارد که سه نماز را بر من باند کرد اندین فرض است و نماز را بی صورت
مسئله چگونه باشد جواب در یک در شب روی غسل واجب شد صبح و غسل
کرد و آب در دهان کردن و خاموش کرد و روزه دارد چون نماز شام از خور
غسل او درست شد نماز شام و نماز خفتن او را با باشد و نماز با نماز پیشین
و نماز دیگر او را با باشد و قهه لا ادم بود **مسئله** شش میگویند خلاف کند
سو کند بطلاق و عتاق بنویسد بخدای و صفات پاک او بود توانکست بنده او کند
و اگر اندازد که مکینه را جامه یا طعام دهد و اگر شست نهند از روزه دارد
باین جهت که هر شست روزه یک شستاید و سیر بخورد **مسئله** شش میگویند
چون دو کسی بایکدیگر بیع کند تا ماهی که در مجلس بیع باشد هر یک که خور
اند بیع را تواند که بر اندازند و چون از مجلس برخیزند نتوانند که بیع و شراره
کند و آنچه میگویند تا شب در میان نشوایست و در آن بیع را سخن عوام الناس
یست و در مجلس بیع بهر حال بیع بند عقد کردن شرط و اگر آنچه گویند بیع را در آن

با بیع بند خود کردن بیع شرط نیست و اگر آنچه که بپند بیع در راه است اختیار ندارد و در بیع
 رضاء فروشنده و خرنده شرط است و بیع با کراه و جبر درست نیست و رسول الله سلام
 فرموده است من اقال فاما مال الله عشر اشهره اگر که با بیعتان شود بیع را بر اندام که در حدیث
 تعالی گنایان او را بر اندازند و در این معنی چنین خوانده ام که امام اعظم در بعد از امانی
 کرده تا باشد که بدین حدیث عمل کند تا روزی چند که با بیعی که فروخت چون که با بیعی
 را بخانه بروی پشیمان شد باز آورد و گفت عدلی می باز کرده امام که با بیعی اینجا
 بگرفت و عیال بوی دارد و آنچه در هر دو کان بود همیشه را بشکرانه بداد و در کانرا
 وقف کرد و در آنکه تجارتی گرفت اگر و کسی در راه می روند و کالای
 بیکدیگر می فروشد و می خرند او بیع درست نبود زیرا که بفغان مسئله
 از کتاب خلاصه مولانا افتخار الدین غریز نوشتم مروری بر
 یکی ده و بیار غریز است و میگوید که اگر کسی ده و بیار کند چنانکه
 او را باشد چگونه کند بیع باید که بدین ده و بیار از این غریز حاکمان
 بخرد و قهقین کند و بار آن کالا را ببلع را سیزده و بیار بدین غریز فروشد و
 کالا را بوی دهد و میفروشد و معینه کند و وقت از او رسول الله سلام یاران
 خود را چنین تعلم کرده است و این را بیع عیبه گویند یعنی خیار
 روزگار بیع عیبه کردن بهتر باشد از آن که ده و بیار به سیزده و بیار را در آن
 مردی در این بقیه نماید و او گفت که گوشت بر کشته و در این زنبیل
 کن و در دو کلاه خود بپوش تا من بیایم و بخانه بروم قهصام که بشت بر کشید
 و در زنبیل کرد و در دو کلاه نهاد قهصام را خطا باشد و اگر گوید خرند

از مجلس مبدل می شود و اینجا و قبلی در یک مجلس می باید و این

را ام

را ام خطا باشد بیع بیع است که بنکریم اگر خرند تعیین کرد که
 این هر دو را یا بیعت را یا با بیار کشی و در سفره که خرند را در میان
 باشد زیرا که چون موضع تعیین کرده قبلی باشد و از قبلی
 آنچه الاک شود بر خرند الاک شود و اگر معین نکرده است از
 از قهصام الاک شود زیرا که پیش از قبلی الاک شده است و این
 مسئله از فتاوی امام ظاهر الدین بخاریست رحمة الله
 اگر یکی را صدق کندم بر شخص باشد و در وقت که کندم قیمت
 گرفت از وی طلب کرد گفت ندارم پس همان وقت از وی قبلی
 ستاند و درست نباشد زیرا که قبل دین است بدین قبلی و این
 را مسئله کندم بها کردن خوانند و در آن تن این مسئله واجب است
 و در همان الزام مسئله غافلند و از لفظ مبارک صاحب محیط
 بیار به نوشتم و بفانم عدم فروخته است که هر که سود و خور و
 فردان قیامت بنده و شریک از آتش و در آن فروخته و در آن نه
 حفظ بیعت رسد که چنانکه در دنیا با من بنده جنگ کرد اینجای
 جنگ کن و هر که سود در ستاند فروطاعتها از وی ستانند
 و بخشم او را و او مفلس ماند و بال سود خور و زیاده
 از و بال هست پرست باشد اگر چند که بر حنا خوش شد او را در آن
 این حرام حق است و حنا بنده را در این هیچ اثر نیست چنانکه در دنیا و
 بسیار کسی از آن و تاثر یک بر دست این حقیق الا سود خور و

دارد و در برهه کمال او در قرص و مردم از این مسئله بیان کردن
او عالمان مر بچند فاما ما را لایحه شریعت نگاه می باید
نشد نه در حل مردم و قیمت این مسئله از قناب کوشش خرید
و بفایده بود و بار آورد که لاغر شد و میگویم و قناب غنی ستاند
و میگوید که کوشش را با لاکر دام تواند کرد و کوشش یا لاکر کوشش تواند
خطا باشد و اگر کوشش نتواند هم خطا باشد جواب خوب است
که بکوشش که غالی جنانکه در شهر بارم است که کوشش در زنبیل
می نهند کوشش را در زنبیل برده است و آورده است و تواند کرد
و اگر تو نه در دست تواند کرد و در صورت اول که ایت تیار و در یک
فروختن و قیمت این مسئله بسیار است و هارون الرشید بسیار
وقت کن رو آستین ابو یوسف القاضی را بجهت جواب یک مسئله اسان
بردار کرده است از برای عزت مسلمانان را و امر و جنان شد که در
لا از دانشندان می ستانند لاجرم همه تر تحویل علوم گرفتن و بکار
دنیا مشغول شدند و خراج و تقاضای قوی می دهند و رسول الله سلام
در حق علما چنین فرموده است که از عجایب قلعه مغایر یک آن بود
که در بهشت در درخت دیدم و در میان این دو درخت مسافه
را بود و مرغی سبز را دیدم که از این درخت برخواست و در حال این
درخت خشک می شد و بران درخت دیگری نشسته سبز می شد
چون این قلعه تعجب بدیدم از برادرم جبرائیل سوال کردم که این

اگر پرسد که مرغ غالی

چرا است

چرا است گفت این صورت عالمان است است که بتوی نمایند که جنانکه
این مرغ بر درخت سبز و باطل بود و خشک می نشیند سبز
می شد در هر شهر که عالمی بود جنان که آن درخت سبز و باطل و سبز
میشد و کار مسلمانان آن شهر بان اینجنان باطل و سبز و نو می شود
هر کجا حلقه عالمی نبود مانند آن درخت باشد که آن درخت خشک
بود و علق خشک آتش را شایلی بود و کار دیگر را اگر مردی
غلامی خرید که این زر را است یا نو سینه یا سب خرد که در هوار است
یا دونه غلام و آسب آنجنان بیرون نیامدند اختیار است خردن را اگر خواست
در بهای معین کرده است بر گیرد و اگر خواست در دانه این مسئله بسیاری
مسائلی بیرون می تواند آورد **مسئله** اگر مردی را بکشد که در ملک آمده بهیبت
خرید یا بختشد یا وصیت یا صدقه یا قسمت یا سب صلح از دعوی یا نوعی
از انواع یا یک خیف در دست و دست این مرد را بکشد این مرد را با وی محبت
کرد و رها بود و خواه این کینه بکشد و خواه مرد و دیده و خواه از مردی ر
سیده و خواه از زن را بکشد که ملک نوست و حلال بود حکمت در هر فردی
از افراد و دونه است فاما حکمت حکم روا شده است و در اصول است این مسئله
و شود است علما بدو که دارند و از امام ابو یوسف القاضی روا شده است که
اگر بقتل میداند که رحم نکند از بچه حالیست روا باشد که در ملک آورده آید با او
او صحبت کند چنانکه نیست که اگر زن از او در نکاح ندارد و پیش از آنکه او را بخرد یا بزوج
قبول کند او را بکاح نکند و تا آنکه باطل شود و در حالت محبت کردن با وی حلال شود

و اگر خرنده را در آن راه در نکاح بود که نیکو بر سر آن آید و نتواند خواستن
بسی مردی بکانه زن نداشته بود امر بدست کند و کینه را بخرد و چون بخرد
با آن مردی بکانه نکاح کند بشرط آنکه مرد بدست خود کینه نکند که باشد که در
وقت که خواهد با او بکشد که ایک طلاق باین کشاده کند و در حال که نکاح کردند
با کینه که را گوید که کشاده کردم با کینه که صحبت کند حال بود و ببال باشد اگر
مردی است با غلامی را در لای کرد و بغرضت و جز لای شود بعد از آن بیع را
بفوج اقامت کرد و ندانید و لای بون و او اند بشع نتواند که بستانند زیرا که او
خل خود با تمام در سینه **سبیت** که از بیع فاضل اند و این عادت اهل
سر قند است و صورت وی چنانست که چند و نیار از یکی میگیرد و در یک و او
بدین حد و نیار فرو شد و قرار می داد که هر وقت که این حد و نیار بدین بیع
روز را اقامت کنیم قاضای این نظر را در حجت می نویسند و در حجت بیع میچیم می
نویسند و بعضی آنست که اندیشند آنکه آنکون در رسیدند بر بالای آن حجت یا
در شیو حروفی حار و یک شند یعنی که غلامت بیع فاست بیع بدین طریق حکم را این
دارد بلکه در این چنین بیع برادر بود زیرا که در این چون ارتفاع را میام کند و او
باشد و در این بیع هر ارتفاع که برده باشد بر اصل مال او مل باید گرفت و ختم باب
بیع را بر بیع او فایزیم که از او خل نیکو بود و **سبیت** **سبیت** **سبیت**
عبد الله مبارک را یا گوینیم که بر فایده است و کتاب رو حقه العلماء از هند خود
رحمة الله جنین خوانده ام که روزی عبد الله مبارک بیار ای میر و در آمد تا است
بخرد و بغزاة برو و وقت علم بغزاة می رفته اند و چون عبد الله از دلالان رسید

این است

این است بخندست گفت بجز سار و دم که در دم از آن بعد نیار باشد گفت
اسب جوانست و خوب صورت و خوش رنگ چرا جنین از آن نیست گفت از
بزرگ که سبب در عبد الله مبارک نبرد و بدوش افتاد چون بخود باز
آمد گفت از امام مسلمانان چه خبر یک چنین از خود بر فتح گفت از این سه
عیب پیش ندر و در چهارم پیش می خرنده در هر فردند آدم افخت از ارباب
موجود است او را در روز قیامت بجه خرنده گفته است این عیب مال اسب که است
گفتا و آنکه چون در پیش غلب خودی و در وان می رود و چون شبانه خود
بر یاکمین می کن با آنکه سخن میکند که چنانکه خشم را از کین کردن و بخود آورد
معلوم میشود **سبیت** این اسب بیکدم نیز از دو عبد الله مبارک و در
در کوشش اسب نهاد و گفت ارباب و ناخمانی که با حضرت در دلال داشت آن
اسب ترک گرفتیم نو این سه عیب خود را ترک گرفت اسب سر چنانند یعنی رفتیم امام
اسب را بخرد و چنانکه در رفت و بسیار که کفار بد و رخ فرستاد و اسب هر روز
برون آید یاران گفتند از امام بد و کوار احوال اسب این اسب عیبهای خود در هر روز
ست و این حکم همچنین باقی است تا اگر اهل روزگار نیز ترک عیبهای خود گیرند
روزگار نیز ترک عیبهای خود گیرد و با ما بنان روزگار نیز با ایشان جسد
و درین موقع سخن لطیف بسیار دارم قافیا کتاب مطلق میشود **سبیت** **سبیت** **سبیت**
شخصی که پسند زنی یا ماریان یا در او دو بار ماده بیکه به نشیوه سود میدهد
چنانکه رسم است این معامله درست باشد یا نه اگر کوی باشد خطا باشد و اگر
کوی نباشد خطا باشد خوب است آنست که بکریم اگر نشیوه آن کو پسند یا ماریان

سبیت

یا در این ببال ربهای معین بداند و شش غم خود فروخت است این معامله
درست باشد و آنچه حاصل شود حقرا بیکه میان ایشان مقرر بود
چنان باشد و نتواند که این معامله را براندازد و اگر کسی این چهار بار با
یا بن بابیع نکرده بود آنچه حاصل شود از نتایج و شش و شش و در غنی و بیزار
از آن خداوند چهار بار با یا بن باشد و غنی و فقیر را قیمت غنی رسد که طلب
داده و کیانی که بر ضرریده باشد و اگر غنی صحرا داده باشد مرد نگاه
شستن پیش واجب نشود و دانستن این مسئله همیشه کسر واجب
ست تا در آنکه معامله چگونه باید کردن و این در کتاب ما در ذکر
حاصل **مسئله** اگر پسند که شش کر با پس بدارد و داده تا بشود و مرد قبول
کرد و روزی چند بگذشت کار را اتفاقای کر با پس کرد کار را منکر شد و گفت
تو کر با پس بمن نداد و خداوند کر با پس بزرگی گرفت بعد از روزی چند کار را
گفت کر با پس ترا شسته ام مزایده مزد کر با پس لازم یا بنی اگر نخواست
خطا باشد و اگر نشود هم خطا باشد جنوب جنوب است که بکریم اگر ایشان
منکر شده بود کر با پس را کار در کرده مزد لازم شود اگر پیش از آنکه منکر
شده کر با پس را کار در کرده است مزد لازم نشود زیرا که هر صورت اول
عقد اجاره است کار در کرده است و در صورت دوم چون منکر شد اجاره است
را با عقد و شرط کار در کرده است پس خود را عمل کرده است و هر که خود را
کار کند بر خود مزد لازم نشود و در دیگر ام و برین مسئله حکایت
امام اعظم است یا ابو یوسف القاضی قیسه ایشان را شش و شش بجزرت تطویل

مسئله

شود

مسئله و مرد و بار در کان بجام در آید و همیانی که بشرک بود میان ایشان بجا
سپرد و گفت تا هر دو بیناییم پیش تو باید که همیانی نماند آن گفت چنان کنیم
چنان کنیم یکی از این دو مرد برون آمد و از حجام تسلیه او کرده بشریعت تاوان
دار شود و وقت امام اعظم ابو حنیفه این مسئله واقع شده صحابی عاقر شد
بنزد بکر امام آمد و حلال او گفت امام فرمود که او را بگو که شرط است که این
بکسرند هم تا هر دو نیاید برو یا رخصت را بسیار تا همیانی تسلیه او کنیم و بطلب
یا رخصت رفت و اکنون نیامده است و این مسئله را حجام نام نهادند و این را
از بزرگی و کیاست امام اعظم شمرند مرد از حجام برون آمد جامه
اولا برده بود نزد صحابی و خوب بود و این مرد از آن جمله بود که مزد صحابی میداد
حمای جامه او را تاوان دار شود یا بنی اگر گوید شود خطا باشد و اگر گوید نشود
هم خطا باشد جنوب جنوب است که بکریم اگر حمای به بلو بر زمین نهاده است یا
بشست بر دیوار نهاده و بخواب رفته تاوان لازم نشود زیرا که در حفظا حفظا
تقصیر کرده و اگر همچنان نشسته یا تکیه رفتن در خواب رفته تاوان لازم نشود
زیرا که تغییر نکرد است و در کلبه بان و جنوب بان و در کا واره بان همین حکم است
و اما اگر کسی در کلبه یا کو سفید یا چهار پایه در کا واره متباعد نشد
بر نگاه درنده تاوان لازم نشود یا بنی اگر گوید نشود هم خطا باشد و اگر گوید نشود
هم خطا باشد جنوب جنوب است که بکریم که نگاه درنده بر دیوار یا بر دیوار
لان است اگر بر دیوار باشد و مزد داده است بوی یا قبول کرده و نداده تاوان لازم
نشود زیرا که چون مزد گرفت و یا قبول کرد محافظت لازم باشد و اگر از راندان

چهار سال با و است و جابرش توان کردن براندن نوبت را در چون متدع است چهره
 توان کردن براندن و کند که اگر نوبت را اگر کدام که خواهد توانست که براندانند
 و در مناقب ابوحنیفه سفر کردند بخاری و جنابین خواندند که ویه سفر در کا
 و از بان بنو و نوبت را ندان چهار پایان بخواجه رسید و خاوس و فرزند
 نداشت بنفشه کا و از بهیج برو جوار زمان بگذشت عربی رسید و فتون
 چند شکل بدیه سفر آورد و گفت در شهر بخواجه این فتوی دارند انداخته
 اند گفتند یکی از مشاغلون خواجهم و درین ویه است نشان آمده ام اهل آن ویه
 حجات خود را گفتند مولانا بهیج رفت چهار پایان مارانگاه می دارد و گفت
 علمای این دیار این فتوی را بنویسند عربی بنویسند است او را کا و از بهیج می بران
 ما در روزگار که ما می دیدیم بسبب تربیت و ولدان ملجی العلماء تمام
 و مرث الفتناء امیر عالم مسعود یک طالب میشود او را بخاری عت تمام
 ظاهر شد چنانکه بسبع در یک رسید با شد و بسیار عالمان و ارگاه
 وقت در کمان رسیدند و قیامت از وی یاد کار بماند را احتیاج روح
 او برسان و از استاد خود این نظم یاد گرفته ام می فرمودند
 گفته اند که نظم طلب العلم عدلت و سفارک و السهو عنی ندیم رخا
 ابر علی طالب العلم فانه تحت مدات و فقه و وقار القلم بطلوع ما یحب
 بعد از مولانا را خا و صحایف و ابان فتوی به پیش او نهاد و مولانا
 را هیچ مشکل نبود جوابها بنویشت و عرب را روان کرد و بهیج چون
 بخار مت حلیف رسید از وی پرسید که این مشکل را که در زمین

عجم جویب

عجم جویب نوشت گفت که و از بان بان کماله از کلام بخاری عالم تزان
 و انشندان بغداد است و این خواجهم ابوحنیفه صغیر مردی بوده است
 تا او در جریه سفر درین بود چندانکه اهل آن ویه به حجت میکردند سر که من
 شد بدلا البقار حلت کرد و چیزی از وی عجب بان ماند یکی آنکه انور در
 آن ویه حجت نشد است و من شتو و من توانست و بر سر تربیت او عیارت
 من توان کردن چنانکه برود عیارت می کند شب آن ویه تا جرمی شود
 امروز در آن ویه اسود است و این ضعیف تربیت او را زیارت کرد و مت
 و مقامات او بسیار است و غامی ذکر آن نتوان کرد فاما العربیت یا هم در
 حضرت مخدوم چهار بنیان تقریر می کنیم به مسئله مشکل و امتیاز
 که بسوخته این ضعیف بسبب این مسئله بانیست و انشندان جنگ کلا در
 که غلط میکنند جواب این مسئله نیست مسئله مردی است اسب یا
 از آن بوش بکار گرفت از شهر نیشا بور تا بشهر طوس بنیج و نیشا
 و این چهار پای را بشهر رز و بر این دیار و دیار لازم می شود
 زیرا که بنزد یک امام اعظم اگر تا بنجا برود همان بنیج و نیشا لازم
 نیاید زیرا که جویب از مقام معین دور کند از نیشا غایب میشود و بدور
 برود و بقدر شرط اجازت و هم بدم بروی بر تقریر اهل آن چهار پای
 قیمت لازم می شود و قیمت دیار آن از کم باشد و غایب و
 شوار تر باشد و اگر در راه طوس چهار پای اهل کشیده است بر
 قیمت لازم نشود زیرا که ماء و شست و شرط چنانکه در مسکن
 نکوایه یاد کردیم که عشر با خراج جمیع منی شود و در یک زمین اجره نینه

با ضمان قیمت جمیع می شود و یک پای و بسیار کس درین مسئله غلط
می کنند فاما چون علماء بزرگ این مسئله را میدانند و ما نیز قبول می
کنند و مردم را ازین خوب فروغی آید و درین یاد آن راه که بی راه بوده است
بقیاهات بان خواست بروی بود و این مسئله تعلق با اصول فقه دارد و مع
بغایت در بایست **مسئله** شخصی رسیان تنید که درین ولایت
قرت می خوانند و در بخان بایست بشود یک جولا که برود و گفت این تنیده
لا یکدیگر می بافی با و گفت می بافم و یکدیگر بیاورید و یا قبول کرد و جواب
بافت و در پنجاه روز پیران آمدن پست کرد و یاد آن را مژده بافتن لازم می شود
و زیرا که گفت این تنیده را یکدیگر می بافی با و گفت می بافم پس یاد آن را
حلالین حاصل این قرار نباشد فاما اگر جولا که عالم بود و گوید هر روز
این پنجاه روز می بافم آنچه یاد آن بود که لازم می شود و وقت درین مسئله
مسئله مفتیان ولایت شش بن غلام کرده بود و ندان صنیع و خدمت
ملک عادل ملک اسلام بهاء الدوله و الدین اندونبات این تقریر کرد حکم فرمود
که تا تو درین ولایت باشی که بغیر از توجوب فتوی ننویس و این مسئله
از منیت الفقهاء خوار لازم است **مسئله** اگر شخصی که سفیدی یا شتر یا در
اردو بنال شخصی غیر مسلم کند که رجوع بود باشد و بصره هلال رسیده
باشد بی اجازت خدا و دره تاوان لازم شود بانی اگر کوئی است و خطا
باشد و اگر کوئی نشود هم خطا باشد خوب خوب است که بفریم که اگر آن
کشنده نگاه بان این چهار پای است چون که بان و شتر بان و کاه و

بان

بان تاوان خدا نشود و زیرا که ماء و خون است از جرم است خداوند و ملائکه و شری
و اگر غیر نگاه بان است همان شود یک قول دیگر که ماء مورست و فقر ابو الیث
سرم قندل ره گفت است که نگاه بان و غیر نگاه درین مسئله برابر اند تاوان
در این شود زیرا که مقصود است که اگر کسی از کشتن اصلاح کوشت کشتن زیان
خداوندی تا اگر استری رنجور یا در آن کوشت رنجور و یکبار یکبار بر قول امام
اعظم است رنجور یا یکبار تاوان برون لازم شود و فتوی برین قول است زیرا که
درین قول درین صورت مراد اصلاح کوشتن می تواند بود و این مسئله
نیکی است **مسئله** شخصی جزو الغلبه یا بسیار بود و چون آرد شد بزرگ و در
کشیده من کم آید چون طلب کرده اند و بشب بسیار است تاوان
در شود بانی اگر کوئی شود خطا باشد و اگر کوئی نشود هم خطا باشد خوب
صواب است که بفریم اگر خداوند غلام را در دهن کرده است آسیا بان تاوان در
نشود زیرا که اولاد را در دفع نبوده است و اگر غلام را آسیا بان در دهن کرده است
تاوان در شود و این مسئله در شوازیست پس ازین که قلمه سخن آمد عالم
بزرگ که آنجا رسید از شریکی دفع اندین او بر سر است در آن علوم و این دو مسئله
داشت و مرها اهل بود و مسئله اول از منم کردم یک در مسئله عصبیه بنف
عصبیه بغیر جهت ندانست و دیگر درین دانه بشب فرق میان آسیا و این
از مایل امتحان نیست و عریب است **سایر نکات**
مسئله مردی تجارت من رو در آن از وی خطی بدست اندک از موت شش ماه
را بار نیاید و نگید باشد پای خنود را یک طلاق باین کشا و کرده اند و نرا

۴۲

برین وکیل کرد و محبت بر کواه و برین و در هر منزل چند برقت کاغذ برین
نوشت که تو وکیل من بودی بدان یک طلاق خود من را ازین وکالت معزول
شود یا ای جواب فتوی اختیار صاحب محیط انست که وکیل اندر عالم
که ایشان را معزول نمی توانند کردن و باقی را معزول می توانند کردن یکی و
کیل بطلاق و مردم با آن کردند بنده را از یکانه منزه یمن است چنانکه در
یمن رجوع ممکن نیست درین و وکیل که ممکن نیست قاضی الامام خ
الدین خان را که گفت که معزول تواند کردن و علما و بخارا فتوی بر قول
صاحب محیط می دادند و پیش ازین بشهر نشاء بود رسیدم از خبره ت مولا
مال معظم سلطان الفقهاء القضاة صدر الملة والدین رحمة الله اجازت
فتوی بنشیند در خراسان التماس کردم مولانا گفت **مسئله** از من خود مولانا
عالم الدین او چند روز سماع دارم و در خراسان که این مسئله را من
دانند و از تو سوال کنم اگر بدان چهار شهر خراسان را ترا از اجازت نفیسم
و این بر رسید درین مسئله سه روایت مولانا نمودم و مولانا چهار شهر
خراسان را بخط خود اجازت نوشت و این دعا کون را و در دارک بسیار
فرمود **مسئله** از من مولانا معظم اقدس القضاة مغیر بن احمد فخر المتعال
البارک در باب شهادت این ضعیف سوال کرد از انا هم بتوفیق حق تعالی
جواب موعوب گفتم و از آن برادر که ام اجازت بجاهل کردم گفت از توقع و
التماس که دارم بکوی تا آنرا است کم و مدت هست و سال من که این
ضعیف حوات مشدوم چهار بنیان مشغول می باشم **مسئله** از من **جواب**
جوابات اگر شخصی سر زبان بر یک لا برود بخطا هزار و نیا رویت برود

لازم

لازم شود و اگر تمام زبان را برود حکومت عدل واجب شود یعنی اجر طیب
چند آنکه آن جراحت نکند که سر زبان برود سخن نتوان گفتن
و چون آن سر زبان را برود فقیه میگوید و مولانا عظیم صدر القضاة
العلما و تاج الاسلام از فرزندان صاحب محیط است چنین فرمود که دیدم
که تمام زبان یکی را برود بخارا بریدند و او سخن فقیه میگوید و علما و که
برود را مجلس بود ندیدم بسیار کردند و این مسئله را ام بهار است
نظا مبارکه ایشان نوشت **مسئله** از من **جواب** در رسیان را
اند و می کشند و من خوا الله که رسیان را از یکدیگر بستانند و حکومت
من کشد یکی این رسیان را بخارا پاره کرد این و مروری پیش افتادند
و الا که شد ندیدم برنده رسیان را نه حدیث لازم آید و نه قصاص
در این که او از بران میانی و صلاح رسیان را بریده است نه از بران
قصه الا که ایشان و این مسئله را از فواید قاضی امام فخر الدین
خان نویستم **مسئله** از من **جواب** در شکم ماهیان آبستن دیگر
سنگی یا چوبی برود بر استخوان خداوند برون نشسته برینه شخصی
و بتاحت یاد را از کوشش آب تن یکی را بار کرد و چنین کرد بنده خست
برینه شخصی نقصان ماهی را لازم شود یعنی ماهیان را یاد را از کوشش
را با کوه برها کنند و بی کوه برها کنند نقصان که در میان این دو قیمت بود
لازم شود **مسئله** از من **جواب** در متالی اسبی یا دراز کوشش در غله خود
یافت چون از غله برون کند اگر یک کام بر عقب و برود و این چهار زبان

تلف شود و آن توان دارد شود و قوله دیگر آنست که بطلب خدا و چهار
پای رویا کس شناسد و از البیاض تا چهار پای آن مرد پای خود را ببرد
و هر غله که خورده باشد بر پای آن از وی بیاید **مسئله** اگر شخصی که در
قفص یکی را بکشد و نام غله را آنجا ببرد و بیاورد و پای غلامی یکی
بر گرفت غلام بگریخت و یا پای یکی را بکشد و تا چهار پای آن برون
شدند اما اگر کشته شود و آن مرد شود و دیگر که فعل فاغل مختار در میان
ست اما اگر مرغ را کشتن کرد یا در آن دنبال را ببرد و بزرگتر شود و بر
فتند تاوان در آن شود اگر کسی که قندیل یکی را به بزرگتر شود یک
بکشد و تاوان بر زمین رفت تاوان در آن شود و دیگر که افتافت بغول
و ست چون فاغل مختار میان نیست و اگر دیوانه یک را سوراخ کرد و
تاوان در آن کرد و آمدند و بار جابزدند سوراخ کنند و دیوانه
بزرگتر شد و نامی شود **مسئله** اگر مردی در دیوانه گرفت تا سایه بانی
کنند یا دیوانه بگریخت سرت بر در خانه او بنام کند آن دیوانه بزرگتر شود یا
چهار پای افتاد و اما اگر کشته شود تاوان بر مرد و در آن شود یا بزرگتر شود اگر
کوید بر مرد و در خطا باشد و اگر کوید بر فرمانده هم خطا باشد چو این
صوب آنست که بگریخت این دیوانه ریش از آنکه تمام شود و افتافت
تاوان اما اگر کشته بر مرد و در دیوانه گرفت تاوان خود تمام نکند
و تسلیم کرده و اگر کوید و است و اگر تمام کرده بود و تسلیم کرده تا
وان بر فرمانده بود و دیگر که بمنزله حایط صایل است **مسئله** اگر یکی

حاکم

۷۷
اگر شخصی یکی را بقتل آورد که در حال نزاع بود و می داشت که بخوابد مرد و بقتل
لازم شود و اگر در فصل زمستان یکی را در آب سرد انداخت تا ببرد و
و ویت او را در دینار لازم شود و الله اعلم **مسئله** اگر یکی جامه در
سران یکی را ببرد و مستعد خداوند یا چهار پای ببرد و در صفت یا در خانه
خداوند سران آمد و جامه را و چهار پای ببرد و انداخت تا تلف شد یا اگر
شد تاوان در آن شود یا اگر کشته شد خطا باشد و اگر کشته نشود هم
خطا باشد چو این است که جامه را تاوان در آن شود و چهار پای را
زیر که جامه از آن حقیقتی رسید فاما از چهار پای رحمت میرسد و رفع
رحمت کرده باشد و الله اعلم **مسئله** اگر یکی از چیز
بخشیدن رسول عزم فرمود دست که یکدیگر را چیزی بخشید تا میان
شماره و دست شود خطم را در فرمان خود را آید و یکو و شستن بسیار
بود هر از آن دست اندک بود **مسئله** اگر شخصی یک چیز بخشید
تا باوان تسلیم نکند در دست نبود مگر به بستر تا رسید و خود بخشید
در دست است و تسلیم حاجت نبود بجز در بخشیدن تا باوان
مکمل شود **مسئله** اگر یکی بر پسر زن کابین بشود و بخشید و رسید
باشد یا بی اگر کوه باشد خطا باشد و اگر کوه نباشد هم خطا باشد
چو این صوب آنست که اگر سلامت نیاید پسر آمد و دست باشد
و اگر بر پسر زن و ندانند در دست نیاید کابین جز در بستر و او نبود
مکروه که قبض کنند بر او و خود را بخشید و تسلیم روا باشد **مسئله**

ره **مسئله** حید کردن رسولی هم فرموده است که حید کردن
 را پیشه کردن مکروه است و در شب حید کردن مکروه است و اولیای
 خدای تعالی گوشت حید نخورده اند که در مرغل را تبیین است تا ترک
 تسبیح خور و نمیکند بدست مردم بسیار بشکار گرفتار می آیند گفت اند که
 هر که عاقل بود بدین خلق گرفتار شود و خدا یا بطلالت او نشاند و حد
 خدا را نشاید و درین معنی گفته بسیار در این بطلالت احترام
 کرده **مسئله** هر چه چنگال در از سیاه چون پلنگ و شیر و یون
 و چنگل کبک در از آن پرنده کان چون جرخ و باز و شاه و بابش و ما
 اند آن حرام است و خار پشته و سنگ پشته و سوره موش کلا ده
 و دله و له و سوسمار و روبا و گفتار حرام اند اصل در باب حشر است
 که هر چه پشته باشد او در زمین است حرام است و شتر مرغ خللا است
 زاع نه مکروه است اگر سه روز علق پاکش در دهند حلال باشد
 زاع سیاه خور و بز که که چنگل کبک در و مر و در میخور و حرام است
 زاع سیاه خور و که در آن میخور و خللا است مرغ حاک که در حوا
 میکرده سه روز علق پاک را باید در او تا خللا و طیب باشد و کو
 سفندی را که در میان نخلت رها کرده باشد تا هر چه باید
 میخور و چهار روز علق پاک در دهند خللا و طیب شود و شتر
 و در آن نهال را باغی از آن یاوه در او بپزند و علق پاک در دهند تا اگر
 مایت نبود **مسئله** کوساله یا بزه یا شیر خوک پرور گوشت او مکروه

نشود

مکروه نشود و در آن شیر را در گوشت اثر نیست و اگر شیر را در گوشت
 خور و در مدید کراهیت بود بر روایت کتاب خواند و امام محمد بن
 الحسن بدین تقریر در شیر خوک باید که بیکبار یا ده بار شیر خور و
 مکروه نبود امام زیاده از یه مکروه بود و اگر در ده بار شیر و
 و در ده بار گوشت کند در بخارا این فیتن را جواب کرد اند که روزی
 چند بره را علق دهند شاید که خورند و کراهیت نبوده و در شرح
 مختصر کافی یافتیم که اگر کوسبندی را خور و اند تا بخور و در حالش
 بسمل کردن حلال بود و کراهیت نبوده **مسئله** اگر کوسبندی یا در
 در نهالی یا شتر یا بسمل کرده اند و از شکم او بچه زنده بیرون آمد و
 چندان وقت زمان نداد که او را بسمل کنند نزد یک ابو یوسف القاسم
 و امام محمد رحمهما الله چون خلقت او تمام بود خور و گوشت او را
 روا بکشند و این قول امام شافعی گرفته است و بقوله هم و نکواة
 اینین را کواة امه و بنزد یک امام اعظم رحمته الله او علی صد بسمل
 باید کرد تا حلال بود خواه موی بر آورده بود خواه نیاورده بود
مسئله چون کوسبندی یا حید یا خورای بسمل کنی باید گفت
 بسم الله و الله اکبر و کشته باید که مسلمان بود تا حلال بود و اگر
 بغیر موش بسم الله الله اکبر بگفت کشته او حلال او باشد
 زیرا که نام حلالی تو در او او بوده بسبب شغل خاطر بنزبان
 زنده باشد و اگر بگوید نام خدای تو نگفت بر کشته او نزد یک

یا در راه بنال ریخته بسمل کردند و ندیدند که دست و پا در بر حرکت
بکند اگر خون بقوت رفته باشد حلال و اگر نه حرام بود و علامت زنده
یا رفتن خون است بقوت یا حرکت و اینها بنی مسئله است که هر کس
بباید دانست تا در یان زنده شود و اینها که چون در شب تاریک
چهار بار با خور و بی را بسمل کند و ندیدند که حرکت نمی کند و او را رفتن
خون نمی شود باید که در حال انگشتان و عقده او کند اگر انگشت را که
اگر بیرون زده است و گوشت او را شود خور و ندانند اگر انگشت
تکیده و زده بوده است و او را نشاید خور و و این از خطا مبارک مولای
اعظم شریف المله والدین کاسای نویستم و اگر این چندین نفر
خون آنند که رفته است حرام بود زیرا که مردن را خور و میوه
مسئله اگر کسی که سگند یا بسمل کردند آن عقده بر خلقوم
است بجان شب که سگند افتاده و اگر خلقوم بریده است حلال با
سد و آنچه میگویند که این عقده بجان که سگند باین
یک نسخه عوام الناس است و معتبر نیست زیرا که شرط کشتن که
خلقوم و مردن را باین تا حلال باشد مگر وقت حرام باشد
پس کار آن عقده چنان فرو کشیده باشد که خلقوم را نبرد
باشد البته حرام بود بسبب نابری و خلقوم و در بخار هر وقت که
این فتون آوردند استخوان فرموده که که سگند باید آور
ده اند و بر این که اگر سوراخ خلقوم بریده بر سر توانست دیدن
فرمود که حلال است که اگر سوراخ خلقوم بر سر فتوانست دیدن
فرموده که

فرموده که حرام است زیرا که امثال واد که بهر و نوع برند و دلیل در
سخت این **مسئله** آن مسئله است که اگر قضا با در شب تاریک
سگند یا بکشد یا بزو و از جانب قضا بکشد آن عقده را فتوا
ند که نگاه دارد و آن کشتن حلال است پس معلوم شد که نگاه
شده عقده خلقوم لازم نیست بریدن اعتبار دارد با همه علماء
خدا بدان که بخدمت ایشان رسیدم و درین مسئله جنک و خصم
مت کشد و از روایت نیکو غیر است درین مسئله از بخار آوارده
ام قاضا بکشد غیره و در آن وقت که این و در عاکول از نشا بویکو
پایه طریق رسیدم نماز دیگری بود بدیه خروار رسیدم کوفته و ما
ند خوابه مردان را دیدم نزد یک خضار بنشیند گفتند مرد طالب
علم از بخار اکر ام شب مرا و شلخ باشد نیکو باشد خوابه مرا گفت
مرا میگوید خروار میگویند و وکیل خوابه مرحوم شما صاحب دایو
انم از تو مسئله پرسم اگر بدان ترا خیالی خوابه بر و دلدار کنم
و هر چه التماس کنی بدهم گفتم بفرمای گفت و فتی در مرغزار طوس در مطبخ
صاحب دیوانه که سگند بکشد و آن تو که بر خلقوم است بجا
نب تنه افتاد بود و دانشمند آنکه در خدمت خوابه بوده اند این
کدام جواب پسندیده نگفتند که او را پسندید آید و خوابه
مرا دروستان می فرستاد و این مسئله را بجا نویسته
و چون می دهند تا جواب آورد و فریب چار فرستاد است هندوستان
در پیش و ام خوابه را مده این سخن گفت من بر رسیدم و از و

ثانی خواستم پشیمان شوم گفتم مسئله هست بگو گفت او را جواب گفتم
گفت قبول بکنم روایت طلبم بوی نمودم و آن شب تاریک روز در خانه او
بودم و مرا در در بیدار کردم و بجانب ترشیر روان شدم مسئله
اگر صید بر این ترشیر و تسمیه گفت و در طلب وی بود و شب در آمد
در صحرای نجف تا در و نشد صید را تیر خورده یافت خلل باشد اگر آن
طلب باز گشت و مخانه آمد و نجف و ایا بیرون کردن یا چهار بار پای
طلبید مشغول شد یا بفعل دیگر بعد از آن صید را شترید را شتر یافت
حرام باشد زیرا که چون روی بکار دیگر آورد تسمیه در صید عمل نکند و اگر
صید را ندیده گرفت بدختم خورده البته بسمل باید کرد تا حلال باشد
مسئله شکار گاه شخی خور را در میان انداخت و دو سه را
نیزه بر و چو به بی بی با و کشت هم را مرده یافت هم حرام
باشد زیرا که چون تا در شد بر کشتن و نکشت تسمیه عمل
نمیکند و چنان می باید که یکی را تیر میزند و خنجر متکاری آنرا می کشد
و بسمل میکند مسئله مرده ای اگر صیدی یا کوهی بکشد تسمیه
بکشد یا بنی تسمیه یا چوب بکشد تا حلال باشد و اگر بنا خن
بر دست است بکش باید ندان که در دهن است حرام باشد و این
کار خجسته است و آنچه بنقو کشند حلال باشد و چوب در
دست و فوکران حاجت باشد و این سخنه عوام الناس است و آنچه
به بیگانه کس حلال باشد مسئله اگر باره آتش بر حلقه کوه سفند
نهم و تسمیه کون و چهار بار کون او را سوزی حلال باشد و این

مسئله

مسئله غریب است مستاجر من رحمة الله نام آن کتاب را که این مسئله
انجام است که گفت تا در و شیمان نیاموزند فاما من دور و ایست
نویشتیم و بسیار منت نهادیم مسئله و آنچه بکمان کرد و اسم بر نهند و
و تسمیه کوبند و بسمل کنند حلال باشد و اگر در حرام بودن بیز که
صید را نرم میکند و نه مجروح و بر وجه مجروح میکند حلال است چنانکه
بر سنگ تسمیه گفت و بر صید حلال است و اگر کلوخ تسمیه گفت
و صید را ملاک کرد حرام بودن بیز که سنگ مجروح میکند و کلوخ نرم
می کند پس حکم مخفی می کرد که حرام است و رسول عام فرمود است
که هر آنکه بداند آلت چند مجروح می شود و حلال می شود و تیر که خون
مروار را در پیرون میکند و آن آلت که نرم صید را و اندرون او شکسته
می شود خون روان نمیکند حرام است بسیار رحمت دیده ام تا این
مسائل را بسیار می نویشتیم نویشت مسئله اگر شخی کوه سفند
یا صید بیز می کشد و روی بقبله نکرده فاما مکرده باشد مسئله
خنجر در او لیس باک نیست و مباح است و در وقت رسول عام
آن بنور است و این طریق ترکاشت و شیخ عالم مغربی آرم
صاحب المقامت و الکرامت سیف الدین باختری قدس سره
میخورد و مولانا بزرگ صمد و السلام تاخ الدین این صاحب
المحیط او ولیه خور و در وقت میداد و بعضی از مشایخ و
با و خورده اند و در وان حکم بر صید نه که در اولیه خور و
بجای فایده است گفت بسم ظرافت که فایده او آنست که در شاه

که چون بدو ملت متحدوم جبرایان نصراله الغازی نوروز بیک از اولاده
غوانه کافران صد ساله و پیرستان چندین ساله مسلمان شدند
چگونه روا باشد که مودمنان صد ساله بنگاه تاهشتن زبان کافر شو
ند یا کفتم ای فایده بهتر از آن نیست که چیزی از الفاظ که گفتن آن
کافران می آید در این کتاب جمع کنیم تا اگر که از اندوز زبان نگاه دار
ند تا مسلمان بمانند و از جمله الفاظ که می خوانند بگویند و بگویند
سیر شدیم از قرآن یکویند شاید گفته نه بعد و نه بهرزل آنست که
اگر یکی را گویند که چرا قرآن را نمی خوانی بگوید که سیر شدیم از قرآن یا
گویند که چرا نماز نمی کنی بگویند سیر شدیم از نماز یا تا چند بیکار
کنم یا گویند چند تا واد بدم یعنی وادون را کوه را گویند یا واد
قرآن می گویند یا خطا کید که واد و قرآن خوانی گویند فلا
سوره را بون گرفته و یا گویند قل الله احد را پوست یا واد واد
یا گویند پیش بد ها و مرده اند و من کافر شوم اگر گویند خانه واد
والسما و الکارق و مراده ام یا یکی را گویند ام شرح در پیشانی
تو بگویم کافر شوم این همه را خود را داشتن قرآن است اگر مراد
را یکی را گویند که ترا حق را شناسم مراده است که کلامی را از بار
گویند بنیان جماعت بیا گویند من نماد میگردارم که حق تعالی و قرآن
گفت است که ان الله کافر شوم و اگر گویند قاتل کافر
منه قاتل شده است یا بر صریح ظن و التنازع غایبان کافر شوم
اگر گویند قاتل منصفاً شده است یا گویند قاتل منصفاً شده است

گویند

اگر گویند

اگر و الله کافر بیان گرفته است و مگر کافر شوم و اگر گویند مرا با فلا
کس بر پشت بر ندنم کافر شوم و اگر یکی را گویند مالی فلا
تو ای که بستانای گویند اگر و الله است که بستانم کافر شوم و اگر بعد
رسول الله را عیب کند یا عیون را که بستانم کافر شوم و عیون
مبارک او را بلفظ تفرقه گویند چون و دستک و پایک گویند که خدا
تعالی چه تواند کرد بجز واد و کافر شوم و اگر در محبت ابو بکر را
منکر شود کافر شوم و اگر کسی که آیت قرآن را منکر شده است که اذ قال
الله جبه ولا تحزن ان الله معنا و اگر از آن دیگر کسی به منکر شود
و عاصی شده باشد و اگر شرف رسول هم را شرف گویند کافر شوم
و اگر رسول هم را دشنام دهند کافر شوم و اگر رسول هم را ثقیل
آرد کافر نشود اما کنا بکیر و باشد و اگر یکی را گویند بیاندار که گویند
ان غایب کافر و در چند مراد کافر نشود و اگر کسی که واد و ساختن
باید شش یا غسل کردن و اگر گویند خوش کار است این بی غازی یا گویند
نمان مکن تا حلاوت یا بی کافر شوم اگر گویند سو خدا را است
کافر شوم و اگر گویند برو با خدا جنگ که کافر شوم و اگر شنیع
کلمه کفر بگویند و نمیدانند که کفر است بوضع از علما گفته اند که کافر
فر نشود و معذرت باشد بخلاف آنکه میداند که کفر است و بیابادی
یا کفر را بگویند کافر شوم و اگر گویند بار خدا یا این ظلم را مینند
بر قول بعضی کافر شوم بر قول بعضی کافر نشود و اگر گویند فلا کس

مژده و جان بتو داد این کفر باشد زیرا که این مذاهب تناسخ است و اگر
گوید خدای تعالی بر آسمان می داند که جنین نکرده با گوشت بر آسمان
خدای است و بر زمین تو کافر شود زیرا که در کتاب کفر و بکری کفر است
و اگر یکی عبد الرحمن نام بود عبد الرحمن گوید بقیه عالم بود بدین
خوار و کشتن کافر شود و اگر جاهل و غایب بود نمیداند که این تعصیب
ست و خوار و کشتن کافر شود و اگر کسی در کار حیل و شرعی میکند
و بکری او را گوید از راه و خسته بدو رخ میرود کافر شود زیرا که
دو رخ را از خسته نیست و خوار میکند مسلم کافر چوبان
بستن اگر خاری از غار اقامه بیاید یا حاجی از حج رسد یا امیر
بدر شهر برسد مردم شهر و در آن بنال و در چوب بند و شش
او پروت برند و بکشند شیخ الاسلام عبد الله حارثی و شیخ الاسلام
ابو حنفه صغیر سمرقانی و شیخ الاسلام عبد الله
الواحدانی و الامین بخاری و شیخ الاسلام ابواسحاق نو قد
و شیخ ابو محمد ابن کفیه بخاری و قاضی امام ابو علی نسفی رحمهم
الله این چندین بنویسند که این فتوی و اندک که انگلیس که در آن
بنال را بران چوب میکشد و انگلیس که از برای او میکشد
کافر شود زیرا که قربان عبادت خوار است مر خدای عزوجل
از برای مخلوقی که کفر باشد و آن گوشت حرام باشد زیرا که
این رسم کافران عرب بوده است که در روی پستان خود مردار

خون

خون مردار خون میرنخست اند و حرام آن گوشت حق تعالی فرموده است
که و ما اهل غیره فاما شیخ الاسلام ابی بکر بن فضل بخاری فتوی داده
اند که کافر نشود زیرا که مردم مسلمان آن مکان نبریم که بدین کشتار
تقریب جویند شاید که از برای دفع و هزرت میکند فاما سخت کراهت
و گناه بزرگ و اجبه لازم بود که نگذارند آن در آن بنال را که بدان
چوب فاما شاید که طبع او کشتن تا گوشت او خلال بکشد و مسلمانان
نات بخورند و وبال بزرگ تر آن که بحاصل نیاید در ملک بخاری چوب
غلبه علما بود اگر کسی نکند کشتن که چنین کنند و امیر بزرگ بر
طمان الدین و ولد بن مسعود بیک طالب شرع از کفر و خست این
نداده که و گفت بغیر این ماکناه بسیار در این کناه گفته شده
میکشد و او مردی بود که در یک مامور در بخاری هر آن پیران که
درین مذهب بنیاده و و غوطالب عالمان که در چنین یاد کاری
او است که بارها فرمود که و از لفظ مبارک او شنویم که چنانکه
موی را از غیر خدا کنند من ارتقا کات از مال ظالمان جدا کنم و
بمصارفی میرسانم لاجرم در عمره و ثواب او قرب و و از ده هزار
و انشمنند در رسید رحمتها در جان عزیز آن او با آمدیم بمقا
مات شیخ ابوبکر فضل بن او چنان مردی بوده است در حبله و در
مستان او با مردمان آمدن صحنه بر گرفته و بیاع در آمدن و در
ابوی زده آوروی و نفع هر که را این آرزو میکند چه سالست
تا بدین دست آنچه حرام است نکرده ام و بدین بار حرام نرفته ام

و حرام نخوردن و شکار نه چندی بکنند تا بدین مقام برسند و دیگر مقامات
آنست که چون شیخ الاسلام اسحاق کلا باوی را که صاحب شیخ تفرست
در حاکم نهادند مدتی از راه و کثرت مردم ازین کورستان برآمدند و در
کورستان در آمدند و خلق متعجب شده اند از مقام بزرگی او و شیخ
الاسلام ابو فضل حاکم بنو گفت این مقام نیست که بلا را از خود
دور کنند و بر دیگران اندازند چون مراوقات رسید و این کور
ستان که مازان و کثرت مان در و کشیده اند و غنای عجیب بش
نماند القه بعد از مدتی که او را وقات رسید چون او را بخاک
صفت کرده اند و در کثرت مردم او خفا کرده و مردم بیرون آمدت و اسم
برند و در دوران کورستان علاء با و عقاب نیست و مردم
بجای این سخن را بدند و مغر و غست خوابم ابو حنفی کسیر بنجا
را فرموده است که در روز نوروز روایت که مسلمانان
یکدیگر را چهره ها فرستند تا اگر مسلمانانی را پنجاه ساله طاعت بود
اگر در روز نوروز بیست و نهمی بنزد و بیکه کافر فرستد پنجاه ساله
طاعت او باطل شود و بیکه تعظیم مغایرت و مغایرت تعظیم
کرده باشد و از دستاورد بزرگی سلفی این مسئله یا در کفر قسم
و روایت معلوم کرد که اگر که با تشن سوق بیرون آمدن و ان
قوم باشد و بیکه شعار کفر است و چنان باشد بران یا
کردن ایشان را و ز کمال هر کس نکرده اند مسئله اگر مسلمانانی
این الفاظ کفر لفظ بر زبان رانند نعوذ بالله کفارت مسلمانانی

شود

۸۲
او آن باشد که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله تا باز مسلمان
شود فاقا عقد نکاح را تازه باید کرد که نکاح بریده بود و عدد
و ان عدد طلاق کم نمی شود چون بلوی عام و علمای بخارا
را هر که بدعوای بر روی طعام او نخوردن بی خطبه آن کس بر
خوانند و مشایخ حراسان این سنت بخار من برده اند و
روز کار پیش من و در خبر است که چون پیغمبر صلعم الفاظ کفر را
بیان کرد صحابه و ائم گفتند یا رسول الله ما را جز این بیا موز که
اگر بخاطر الفاظ بر زبان ما برو و نعوذ بالله من ذلک و این
ما را زیان ندارد رسول هم گفت در این بر مردم خبر اعلی هم
و عای از ساق عرش آورد و سه شمارا بیا موزم اگر که هر
روز با جد او شب نگاه سه بار این دعا را بخواند و لفظ
کفر یکی در آن روز گفته باشد بر زبان او رفته باشد این کفر
روت باشد و عا اشد اللهم الى اعود بک من ان اشکر
بک شیاء و انا اعلم ولی استغفرک لالا اعلم انک انت علام الغیوب
بخارا از روز این دعا در تنها میخوانند و مردم را تعلم میگویند
و این غنیقی سی و هفت سالست که هر روز در شب میخوانند
و بسیار که را تعلم و ادهام سبب نجات و دست
سید میراث بخش رسول هم فرموده است
که یک مسئله گفت و شنود که هر کس بخار نباید از عبادت

ششت ساله بهتر است در خبر است اگر که یک مسئله در میراث بخش
 کردن بیاموزد چهار از او ثواب در پیوست اعمال او ثبت فرمایند
 و پیش از این بر شش و ده ساله این صفتی در تخیضات می بودم
 و فتوی امتحانی مشکل بنظم از شهر نیشابور بنظم جواب آن
 بنویسند و آن مسئله را بار دیگر فروغ او نیز خواهم نویسد
 و بیشتر از آمدن ما بولایت ترشیز و نشاندن ترک از ترکان
 بخد مت امیر مرحوم شریک طوغان یک شراه آمده بوده است
 و خدمت آرد حواسه است امیر او را گفته است که در تو سوال
 کنم اگر بدین هزار من و سی هزاره نیاز ترا دارم که منم قهقار
 این مسئله امتحانی پرسیدم از آنجا که به دولت این طایفه
 بوده است این مسئله را ندانسته و محروم باز گشته و چون
 بخد مت امیر مرحوم مذکوره رسیدم همین مسئله را پرسید
 جواب گفته و آن بنظم خد مت او نموده آید مود که شمارا نگذارم
 که یک مالی رود و تار و زلفات و در آن یک بسیار فروغ و آنجا
 بماندیم و بدعا کوی مشغول می بودیم مسئله اگر شخصی مانند بقا
 دولت با او و آن را در آن مانند و یک برادر پدری و مادر و برادر
 را در آن مانند مال این شخصی بعد از مردن میراث او میراث و در آن
 او میرسد و برادر پدری و مادر را هیچ نمی رسد صورت مسئله
 چگونه باشد جواب آنست که پدر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و
 خنزل

و دختر پدر و دختر و خواسته بود و پسر پسر مادر را پس این مرد
 پسر شد آن مرد و پسر از مرد و پسر پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 که هم برادران او و پسران آن مرد و پسر یک پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 این پسر را باشد که هم برادران او و پسر پدر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 عظیم جوابی بنویسند بخد مت عرفت افتد و این مسئله در حق
 المغنیه است و مولانا قاضی امام ظفر الدین بخاری رحمة الله بهین مسئله
 فروغی آورده است و بغایت غریب است مسئله اینست که مردی
 مانند و از آن پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 برادر می گیرند چگونه باشد همین مسئله به پیشی است که یاد کردیم آن
 این مرد و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 شدند و این آن پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 سرایم یک سرور بزرگ او رسید و افتد سرور برادران و آن را که
 همه پسران پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر و پسر
 و الله اعلم الموافق مسئله و در مناقب امام اعظم خواندیم که در
 بنزدیک او آمد و گفت ای امام مسلمانان شکر و شکر شما را و او تائی
 برین ظلم کرده است و او را کفر او مرد ظلم نیست چهل سال برین علم
 حقانده است و گفته است که میروم که چهل سال دیگر بعلم عمل کنم
 اگر اجازت فرماید بار آوریم و دیگر بیاموزم مرد یک چنان صابوق
 بود و ظلم نکنند و با این همه بگوید چه ظلم کرده است تا او را ملاقات
 کنم گفت برادر و وفات یافت و از وی سیصد و بیست و یک سکه خرج ماند

بود یکدیگر پیشین نداده است اما گفته من بروم آورم که این چگونه
 بود باشد گفت آن برادر یک زن مانده است گفت مانده گفت و خوا
 هر مانده گفت ترا از این زیاد است غنی رسد زن خجل شد و بدید
 السلام در مد خورده مسئله امتحان آورده است که مرد غافل چو
 خواست آن که قیمت کند مال او را زن گفت در قیمت تعیین میکند که
 اگر پسر آرم مرادم مراست میراث و ام پسر را و اگر دختر آرم نه
 مرا میراث است و نه او را صورت مسئله چگونه باشد جواب
 آنست که شخصی بنده و یکدیگر بود باشد و او را سه دختر چگونه
 آن او دختر بزرگ ترسی وینار بداد و دختر میانگرست وینار
 بداد و پدر را چوه خرید و در مال آن داد شد و مبلغ چهل و پنج
 وینار بگوشد آنگاه وفات کرد حریده کا به پدر ام حکم فرزند و ام
 حکم و لا میراث من رسید و اصل این مسئله در سه سهم می بود و سهم
 بر سه دختر مستقیم غنی آید و یک سهم بدو دختر که خزانده کان بداد
 را و در وقت پیش نسبت مالی که در برهای پدر و مادر اندام مستقیم
 غنی آید میان سه و پنج مایه است سه و پنج بانزده شود
 و بانزده در سه اصل مسئله است سه و چهل و پنج باشد خون
 سه سهم بدو دختر و دو سهم حکم فرزند و نه سهم فرزند حکم
 و لا و عتاقه و شامزده سهم بدو دختر میانگر تر میرسد و سه سهم
 حکم فرزند و شش سهم حکم و لا عتاقه و دختر خورده تر و سه سهم
 می رسد حکم فرزند چهل و پنج سهم تمام شود دختر خورده تر را و لا

در صورت

چهل

هر دو غنی رسید چون مال نداده است و بسبب این مسئله این دعا
 کون علم فریقین را رحمت بسیار کشیده و در آموخته و این مسئله
 خوبست به شرح نویستم تا کسی که مطالعه کنند و اندک طالب
 علم و رنج بود ام و مستحق تر بنیم مسئله اگر پرسند که در همین صورت
 که سه دختر مانده که و یک ثلث مال میگرد و یکی ثلثان مال من بدو و یک
 دختر هیچ غنی بر صورت مسئله چگونه باشد جواب آنست که بنده باشد که
 او را سه دختر بود یک دختر پدر را حریده بود و یک دختر پدر را کشته
 و یک دختر پدر را خزانده بود و نکشته بود و دختر که پدر را خزانده بود
 چهار دانگ میراث برد و آنکه پدر را کشته بود و دختر او را من رسد و دو
 دانگ میراث و دختر خورده تر را میرسد و الله الموفق والمعبر **فصل**
 از هر نوع اگر پرسند که در زن مایه مرد مانده باشد که غایب گذاردن
 یا در راه اگر کوه را باشد خطا باشد و اگر کوه را و انباشت هم خطا
 باشد خوب است آنست که بنکریم که اگر زن مایه جرم بود و ترسیان است
 روا نباشد و اگر در راه بایک نماز باید کرد زن و بیا که در راه کسی را
 خواست و اگر زن مایه کار کرده است یا مزروع است روا نباشد و اگر خلاف
 این باشد که روا باشد که بنهار گذاردن در آید و مولای معظّم شمس
 الدین محبوبه فتون سه سهم است اگر در زن مایه غلبه نیست و کار
 کرده نیست شاید که بر زن مایه بغیر نماز گذاردن اگر در زن مایه مردمان
 راه روند و چون خداوند زن مایه و یا نباشد و در زن مایه مردمان
 راه رفتن کار بزرگ است و رسول هم فرمود است که علیکم بالجمادات

در بیان مکروهات

وان طالت وعلیت بالیکروان علالت وعلیتکم بالیکروان غالت معنی
آشت که فمود که بر شما باد که بر راه رستور وید اگر چه در رست بر
شما باد که زن بگر خنوا مید اگر چه در ویش بکشد و بر شما باد که
کندم خنورید اگر چه کزان بر با باشد و چنین آورده اند که عید که الله
مبارک روزی را چهل یکم حج بیاورد کرده بود او گفت چون آخرین حج
کند از دم و خلد مت امام اعظم ابو حنیفه را در یافتن مرا گفت ال عید الله
چون بعد از رس از در بغداد تا یکد و ستم قند و ترستان بر او
سلام من الله مسلمانان برسان و ایشان را از من ستخته
بگویند که تادیر ایشان و رستوران ایشان که در آشت اول ایشان
را بگو که در علم مسلمانان چنین خوانده ام که اگر بنده از بندگان
حق تعالی به پوز آسان و در ماین طاعت و عبادت کند و یکی از سه
کناه در نامه اعمال خنود دارد آن طاعتها و عبادت های افور مقابل
یکی از سه کناه مانج و ندارد اول آنکه در خان زن حرام دارد
دوم آنکه بی ضرورت از ملل برادر مسلمان زیادت از برهال کلید
بزن و کبر و سیدم آنکه بی خوفی در ماین مسلمانان راه در رود
و در میان کار کرده و غلیه او را بر زبان آورد مکمل شبش را در
آتش انداختن روانیت و با آتش سبی ختن صفت خداست
عز وجل فاما در شفا و صابون و آشتان خورشید را روانیت
نیرا که دفع مفر تسته بوجه غیر منهن و این بنظر است که آب بول
کوفه روانیت اگر بول بر جان رسد رواست بآب شستنه
و شیش

و شیش را بر سحر انداختن روانیت و کشتن او را رواست و خون
او پاکست و یکبار نشاید کشتن که رسول عزم را از جویا بیدار
کرده است بنیان فاما چون موریت مالیدن او رواست قال ابن
عم لا تقتلوا البراخت فانها یقرهن من النوم معنی آشت که نویشته شد
والله اعلم بمکمل جمعی از لشکریان عرب تا تیر اندازان اسب بگرد
و انبندند یا شتر یا بگرد تنگ بدوند تا تیر بگرد و انداز و آنچه از یک
دیگر بگیرند خللال باشد یا حرام اگر کوه خللال باشد خطا باشد و اگر
کوی حرام باشد هم خطا باشد حیوان آشت که بنکریم که اگر حیوانی
رسول علیه السلام فرستاد است درین چهار چیز و در مسائل شرعی
نه غیر آن چیزها که یاد کردیم و اگر از یک جانب بکشد و این در و طرفی
بود چنانکه فارست و اگر از هر دو طرف باشد حرام باشد و این مکمل
غریب است و همه کس را در بایست خامه شرکان است و کم کس
این مکمل را دارند و مولانا شمس الدین محبوب آورده است
که اگر در و انشمنند در مکمل بدیده منوال که بنیدند روا باشد
رسول علیه السلام فرموده که سه بار در خنود مرد را رواست
اولی استلال خود بر آن کندی و آنکه بای و کتان خود باری کند سه بار
سب و سلال خود باری کند و از پدر خود ریح الله و وقت خواندن
این روایت کان دارم که رسول الله ص و ان عا ابن الطالین را چنین
تعلیم میداد که بآنک پای در کباب نه بچری و در جای رین نشینی که شست
مردم بگویم آشت و در اچوبت انوشا و آورده است که اگر مردی بی بیخ و

۱۲

و بگوید که این را تمام بخورم چندین بول بدم و اگر نتوان خوردم او چندین
 بد هر خوردم این برنج حرام بود و همچنین اگر ترکان در روزه و کوه
 شسته کردن بندند همین حکم دارد و این مسئله را این عقیقه را از
 برنج پنج پخت کرده است و سنگی چون بگردن خید بچکان باز
 میکند شاید خورده یا اگر کون شاید خطا باشد و اگر کون
 نشاید هم خطا باشد خوب خوب آنست که اگر بدیه چوون هک
 میکنند نشاید خورده و اگر ببارست و قیمتی نه شاید
 خورده مسئله اگر پرسند که کربه بقدر و انگه زبان که کوشش
 او بریدن روا باشد یا نه خوب که بر سر باشد و این مسئله
 روانیست که زید که تعدی ب حیوانیت بی فایده قاتما اگر سر کربه
 بر سر باشد و این مسئله و قتی این دعا کون منظم خوب گفته است
 منظم اینست بیت بدانکه صاحب شرع قدیم ملت دین سترای کربه
 سارق نه قطع فرماید و لیکن چو در من و وتران یا انفتد
 بدانکه صاحب شرع قدیم ملت دین سترای کربه سارق نه قطع فرماید
 و لیکن چو در من و وتران یا انفتد بدست خویش سر کربه بزرگ شاید
 رواست قتل مسلمان چو قتل مال کند اگر چه دست تو از خون او بیالاید
 چه جاست کربه و سکه بکش از راه تحقیق حله مخصوص بوقت که مال برو باید
 مثالی علم شریعت نشاء تحقیق و ان که شرک چهل زلهام رو بدید آید
 که مفتی و ناظم بود شریعت را رواست کشتن در دین بر هر چه نماید
 بکفت از آنکه وانش خوب این فتوا بجان که طبعش منور نشاید

لجب

لجب علامت مرگ در نام او می رسد در ریه و مانه و جواء مفتی کسی فایده
 فاسا کشتن سگان انکو خالی بر کم واجب است که خداوندان سگ را فرماید
 تا سگان خنور بر بندند یا نه مسلمانان نکند و اگر نه خنور سگان خنور
 را بکشد و جابرین عبدالله میگوید که رسول هم را فرمود تا سگان خنور را
 کشید مگر سگ که میزد میزدند یا نه یا چه با آن نگاه میداشتند ذکر ما
 فی الصالح اگر بندند و نکشتند نصیب یک را کنند تا آنکه بکشد و لا یقتل
 از بیت المال و داشتن سگ در خانه او را مومن باید که در خانه نه
 و در چهره ها را پلید نکند و بعضی عیان را رسم بوده است که با سگان در
 یک کاسه چیزی بخورند و رسول هم ایشان را از آن منع کرد اگر سگ
 در و یک یا در کاسه و تا به شما روا کند بدقت آب باید شستن و اشته
 بار در خاک باید مالیدن پاک شود تا ایش از آن آید و از آن بار آید
 و این قول امام شافعی است و بر قولی امام اعظم به آب بشوید پاک
 باشد و بجان مالیدن حاجت نبود و جبر اهل علم گفته است که ملائکه
 در خانه سگ است و صورتها بود و خنور و از آن نه عمار و پدر
 بود و در خرم بود مروی به نمان باشد و در خانه که ملائکه در
 نیاید و در آن خانه خیر و برکت نباشد و رسول هم فرموده است که در خانه
 که سگ در آن به حاجت از اهل آن خانه هر روز یک قیرط کم شود و
 در قیرط اختلاف است که چند است مسئله شلر پنج با خنور نزدیک
 امام شافعی را باکی نیست اگر از خانه وقت نه بر نهد و قمار نمیکند و بنزدیک
 اقام اعظم ابو حنیفه حرام است و نزد با خنور حرام است با جماع تا اگر مروی

که بد که اگر زده و شطرنج با ختن حرام است و از وی بطلاق و رمال و نش
از وی طلاق شود و رسول عم گفت که هر که زده و شطرنج باندی کند چنانکه
بود که دست خود را در خون حنوک زده باشد و قال عم ما نه پاک عن ذکر
الله تعالی فرمود حرام میسر یعنی هر چنان که تر از لایا و حق تعالی بار میدارد
قادر است و حرام است و از شاه مردان علی ابن طالب رفته الله عنه روایت کرده اند که
بر قوم بکند شت که شطرنج می باخته فقال ما هذه التماثل الله اشم لها عا
کفون مسئله شنودن آواز بر لب و رباب و چنگ و غیر آن از ملاهای
خرامست و رسول عم انگشت در کوشی میکرده اند تا نشنود و چنین
فرمود که استماع الملاهای معصیت مسئله روی بخنا و در سینه ریک کردن
بنگوست علی الخصوص مردان لشکر و اوجامه سرخ پوشیدن و از
بزرگی سوال کرده اند که فرمایند حق که در لشکر نیست و موی
و روی را رنگ میکنند خوب فرمود که چیکویم بر و حرمت پیران نباشد
و شب قوت جوانان خود را خلافت داده باشند بلکه اگر مردی
را حق تعالی پسری دهد و پسر را سوراخ کردن نیست و در جا
اهلیت رسم بوده است و روز هفتم پسر را سوراخ کرده اند و این محمدی
این منوخ است اگر جمیع بسندان کنند و چیزی بخزند و بخورند پاک
نیک شد و در کاسه نرین و نقره کین چیزی خورده ناکر و است
در آن که تشبیه است بزی شرکان و تعظیم رفان و درین
معنی و عید آمده است و همین جماعتی ابرشمن پوشیدن و
و انگشت تر در دست کردن مردان را حرام است و انگشت ترین آئینان

و برنجین

و برنجین و سینه نشاید داشتند که متابعت اهل و دوزخ و پست پستان
است فاما و نقره انگشت تر کردن بجز در امری که از او باشد از
برال نیست و انگشت ترین باید که بدون یک مشقال بود ایست
از رسول عم و مرقانیان را روا باشد بجز در امری که از او باشد از
او نقش انگشت ترین رسول عم این کایه بوده است که لا اله الا الله
محمد رسول الله در سه خط بکرده بودند و انگشت ترین را در انگشت
خود در دست چپ باید بستند چنانست در دست راست که
کردن سنت اهل کتاب است و پیغمبر عم فرموده است تنهوا با
لعقیق فانها مبارکة یعنی از عقیق انگشت ترین کنید که او مبارک است
و عقیق را الا حنوت من آفریده است و چنین آورده اند که رسول عم
از حرکات پانگشته بود و یک را دید و سه بریده دید و انگشت تر در
دست آن کبیر بود گفت بعزة لا یزال خدا یک این انگشت تر از
عقیق بود و نه سسری او بریده نمی است او را همچنین بر است
خود خوانند ام و این عریب است مسئله اگر مکس در دوزخ افتاد
یا در کاسه طعام آن دوزخ و طعام پاک بود و رسول عم فرمود است
که چون مکس در طعام شما افتد باید که تمام او را غوطه دهید و در
طعام آنگاه بیرون اندازید زیرا که در یک پیر مکس سیمار است
و در یک شفاست و او را عادت است که بهر جا افتد آن پیر را که
پیماری در دست بشته کند و پیر شفا را بویبالا آورد و آن دوزخها
و طعام را و دوزخها را روا نباشد که بزیزند و وبال و اگر سب

افتادن مکس در طعام را بنمودن از آن پسمار بهر که طیبانه سمار میدادند
و نه علاج اجماع نبردند و در آخر نشن از جز او را حکایت مکس
این معنی دانسته است و در قصه اجرت رسول عزم دیدم که رسول
پیوسته از جبرائیل می پرسید که ما حکمتی للهِ فی خلق العنکبوت آفر
این کار عالم را حکمت چیست و آفریدن عنکبوت و او درین ملک پیچ
کار من اید تا در آن ساه عت که رسول عزم در غار شد و کافران مکم
نزدیک رسیدند خطابه اند که بر و دل بر و غار فرط بنیز تا باشد
عصمت دوستان ماکشود چون عنکبوت بر کار شد جبرائیل علیه السلام
فرستاد که محمد را بگو یک حکمت در آفرینش عنکبوت همین بود تا کافرا
فران ترا و ابوبکران نه بنید مسئله در وقت خفتن پاشی بجانب قبل
فرو کردن مکروه است مکروهی که ضرورت باشد و بنده موعود من باید
که چون بخشد بدست راست بخشد چون زامانی بکند از هر دست
چپ بکند و مصطفی عزم بر دست راست خفت و بار پشت مبارک
بر مابین نهادن و خفتن و از امتان تو امر که چنین بخشد فراموش
کار نشود گفتند با رسول چرا چنین میخفت گفت تا در ملکوت نظر
میکند و از خالق خود یاد میکند و در جامه خوب خفتن قرآن خواند
ان و تکبیر گفتن روا بود و اگر فرو نگیرد و در خبر است که هر که از خوب
بیدار شود و در آن وقت که میخواهد که بپوشد و بیکر در یکبار
بگوید لا اله الا الله یا یکبار بگوید که سبحان الله حق تعالی فرموده
ست که اگر ای بهشت هر نعمت در مقابل این شنا بود هم نستاند

حق

حق بجانب و باشد تا در خود بپسراید او را روزی نکم و در خبر است که
در روز قیامت پرنده کناه کار را حاضر کنند که هیچ طایفه نداشت
باشد ملائکه او را بسوی درون ببرد خطاب با او حضرت عت و رسید
که ای جبرائیل از آن بنده کناه کار پرس که در رشت میخواسته که از بهلول
و یکر که گفت یا منشا یا منان پدر و مادر را میخواهند ام خطابه عت
در رسید که بر تو رحمت کردم و از کرم خود و رواند نام که ننده که در رسید
که نیم شب از من یاد کند او را با تشی و در رخ سورتم مسئله در رس
موضع دروغ گفتن مباح است اول در صلح کردن در میان دو برادر
مسلمان که جنگ کرده باشد و دوم در وقت جنگ کردن با کافران و
سیوم باری خود و خود بخیرت مسامحت روز کار و بغیر این سه
موضع هر که دروغ بگوید و بال بسیار باشد و از رسول عزم سوال
کردند که بنده موعود من را نکند گفت باشد که کند گفتند حرام حور
گفت باشد که حور گفتند حقون بنا حق را نیز گفت باشد را نیز
گفتند بنده موعود من دروغ گوید گفت بنده موعود من هر کیز دروغ گوید
و در این معنی خوانده ام که اعرابی بخندمت امیر المومنین ع
رضی الله عنه گفت یا امیر مرسل حور حورام و مال مرسلان من بر من و
رواکنم و خون بنا حق میریزم و دروغ میکویم و میخواهم که از یک
کناه توبه کنم از کدام کناه توبه کنم گفت از دروغ گفتن توبه کن
و این سخن معروف است که رسول عزم امیر المومنین علیه السلام وجه
وصیت کرد که راست گوئی اگر چه ترا از آن راست گفتن رحمت رسید
در خبر است که چون بنده موعود فیه دروغ بگوید که ارام الکاتبین از بن

ناخوشه و ما با او به مقدار چهار هزار کام ز ما این اول بکر بزرگوار
بسیار لعنت که بر او فروان آید و در تنبیه الغافلین است و در
وقت خواندن مقامات خرمه از استا خود همان کیندم
که رسول عزم یک را گفت اصدق تر از العجایب رست کون تا عجایب
را بین و در معنی این حدیث که فرمود شیخ ابوبکر شبلی در جونا
ایه خبر به استا خواند گفت امروز در خانقاه یکم و بدین
خبر عمل کنم تا چه عجایب بینم ز ما بود مردی کردی بر منبر
سید گفت ای شیخ از ظالمی بحسبتم و بجان پسم دارم و در حق
منست و درین خانقاه من شوم چون او بر رسید از من بر رسید بگو
را ندیدم و مردم مظلوم در خانقاه که نشست و در پیش
نشسته و در ظالم در رسید و شیخ سلام کرد و گفت چنان
چنین شیخ دیدی گفت دیدم درین خانقاه در آمد و مظلوم
چون این سخن بشنید برتر رسید گفت این چه بود که بر جنود مردم ظالم
بنیانقاه در آمد و او را ندید و پیران آمد و گفت ای شیخ او را بین
خانقاه نیست شیخ گفت او را نبی است ظالم بار در آمد و بسیار
بمست و مظلوم را نداشت بخشم پیران آمد و شیخ را تو را مشغول
کردی تا خشم من پیش گرفت و برقت شیخ را جفاها را گفت
شیخ در خانقاه شد مظلوم را دید و بر پس در نشست گفت
ای شیخ او را بار در آمد و اندید شیخ گفت ایمن از آنکه در راست
گفتم مسئله قبل دست عالمان و سلاطین اسلام رواست و
غیر ایشان را روانیت که دست بوس کنند و مولانا که معظ جمال
الدین

۲
الدین محبوب را رحمة الله آورده است که پیغمبر عزم فروزند خود فاطمه را
قبول دارد و کف از سر او بول برشته میشوند و او را ده قوه ان
لقه در وجود آورده است که در شب معراج در برشت
خورده ام که او را از ان بران ان گفتند که فاطمه زهرا امیرالمومنین
منان حسن و امیرالمومنین حسین راه شام آورده و نماز خفتن
را پاک شد و غسل کرد و در وقت نماز کلام و عایشه رفته الله
عنا چنان فرمود که در چنان شهرهای تاریکه بروشنا نور و
فاطمه زهرا رفته الله عنهار سیمان بسوزان در کشیده ام فر
و ان خود در خسته ام و مقام فاطمه زهرا رفته الله انست که فو ان
قیامت آمانه و بعد قنایک دست بران خون آلوده و خون آلوده
شاه مردان علی را بگیرد بدست و بیکر بران زهرا آلوده و خون آلوده
و خون آلوده فروندان خود بگیرد و بجز قیامت حاضر شود و گوید
آمن امروز که خدای و فروندان خود یعنی خواهم کنایان امت بدر
خود را میخواهم ز قنایه شفاعت را و ایام **فصل در ذکر**
دعوات اول و بیکه خواند نشسته و درین فصل انواع عجایب
یا که کنم خواججه علی حکیم ترجمه رحمة الله روایت میکند و ان رسول
عزم که فرموده است که من لا اول له لا دین له اگر که با و در نیست و در
نیست و هم رسول عزم فرموده است که اگر که با و در خیزد و ده بار
بگوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم و ان
روان هم حکروان نرسد و اگر خوابا بدیده باشد بغیر این به نیکه بد

ز بر که غار بل قوت نتوان گذاردن پس درین سه وقت غار نم توان
 گذاردن و آن نیت من توان خواند و این مسئلہ از تسمیۃ العصر ال
 خوارزم نویستم و چون در باصلوۃ وارد باشد سه بار حرر حوائج
 حضرت ایتیماس را بخواند که در دعوت کبیرہ بپیروی آورده است که
 ای سال خواجہ حضرت ایتیماس علیہ السلام حج بکنزد و در آن سال و در آن
 یک خلوت کند و اگر یکی سه بار این حرر را بخواند تا سال دیگر در
 آمان خداست بخواند و اگر هر روز سه بار در بخواند از
 حرق و غرق و شر و زهر و دزد و مکاران و بددنیان و حاکمان و
 فاسدان و دشمنان در آما باشد و هیت او در دلد و دشمنان
 بنشیند و از بسیاری یک خیال ما این کلمات را بخواند در دست کا
 فرانہ افتاده ند و همیشه از پذیران و از استقامت بمارسیده است
 حرر انست سم الله ما شاء الله لا یسوق الخیر الا الله بسم الله ما
 شاء الله لا یسرف السوء الا الله بسم الله ما شاء الله ما کان نعمه فمن
 الله سم الله ما شاء الله ولا حول ولا قوۃ الا بعد از این نود و نه نام
 آفریده کار و جل را بخواند که رسول عم فرموده است که اگر که نو
 د و نه نام بزرگ او را شمرد به برشت در آید و میان شمرند
 و خواندن فرق گفته اند انشاء الله که در حضرت گفت شود باید
 که بعد از این نام فرستند آیت الکرسی بخواند که شوال بسیار است
 و بر است و خود چنین خوانده ام که روزی عربی بخند مت حوا
 چه عم آمد و سلام کرد و سخن بگفت و گفت کنایه بزرگ دارم

و مال

و مال ندارم که کفایت کنم رسول عم گفت چه کنایه در آن گفت خنوع با حق کرده
 ام رسول عم گفت روزی از روی من بگردانید احوالی نمید شد جبرائیل عم
 آمد و گفت ای محمد خدای تعالی میگوید که بنده کائنات را نمید مکن احوالی
 را بگوید پنج وقت نماز نگاه دارد و هر روز بعد از آن نماز دیگر بر تو که
 محمد صلوۃ فرستد و امید دارد تا ما این کنایه او را بخواند و در آن روز
 و روزی خبر مولانا جلال الدین محبوب است و در خبر است که رسول عم
 فرموده است هر که عادت دارد که بعد از آن که است نماز شام و
 و رکعت نماز تلوغ بکند از ثواب بیست ساله مباحثت در نامه اعمال
 او بنویسد و اگر هر روز بکند از ثواب بیست ساله عبت نویسد
 زیرا که آن وقت اجابت و دعاست و در خبر است که هر که عادت دارد
 در وقت خفتن سه بار سوره اخلاص بخواند از روی ثواب چنان
 باشد که توریث زبور انجیل و فرقان را خوانده باشد و شیخ الا
 سلام محمد اء اب و کتاب از بعین آورده است که هر که در وقت
 خفتن سوره قل یا یدها ال فزون بخواند از دنیا با ایمان رجوع
 سوره قل اعوذ برب الغلو و قل اعوذ برب الناس بخواند از شر
 مشرک ایمان خد بد در خبر است که هر که از جاشت استقامت او را
 بر حمت بوی رسیده و از حق تعالی شمرت طلب بد روی با آسمان کند
 که و سه بار تسبیح شمر را بخواند و تسبیح شمر را نه با هو یا من هو
 یا لا اله الا هو شیخ الاسلام فخر الدین لامی از بخارا به شمر مر آمد
 او را گفت ما را چندین راه او را و جبر آورده گفت و مدت سه سال که

در روز بخار بودم نه صد و نه و نه بار مصطفی را عم بخواند و دیدم و هر
 بار که دیدم گفته یار رسول الله امتان چه کار کنند که تا با ایمان از او دنیا ببر
 و ندر بار فرمود یار همه بار بعد از نماز دیگر سوره اخلاص بخوانند
 تا بالمان بروند و بیست و دو سال است که تا این دعا کون پدر این و در دست
 امیرالمؤمنین علی علیه السلام الغالب روایت میکنند روزی اعرابا بخندست
 رسول عم آمد و گفت مرد تو انکرم بگویم رنجورم و از غلامی که میکنم خود را
 سود نمیدارد مرا معالجی فرمای پیغمبر علیه السلام فرمود که چون ماه نورانی
 در شب اول در وقت خفتن سه بار قل یا ایها الکافرون سه بار
 سوره اخلاص و سه بار سوره قل اخبر برب الغلق و سه بار قل ا
 عوذ برب الناس بخوان و هر دو کن دست خود بدام اعدای خود را
 مال تا آخر ماه بخور مگر در این چندین که در صحت یافت و در کتاب طلقا
 تست رسول عم در دعای خود میگفت بار ذاق الغرایان فی اعشا
 شبای من از روی و اندک فراغ پیچم کان در خانهای ایشان
 صحابه محترم گفت یار رسول الله تخفیف من ذاع پیچم کان را فایده چیست
 گفت چون ذاع پیچم از بیضه بروی آید سعید رنگ بود و او را بپند
 گوید اگر این از من بود هم رنگ من بود و چهل شبانه روز در خانه
 خود خشم بود و در رینه چهل روز حق تعالی پشتم را بنشرد و یک
 ذاع بچکان پراگند و ذاع پیچم در خون کشاده و در و پشتم در
 حلق او فرو میرود چون چهل شبانه رسید پیرهای ایشان سیاه
 شود و ذاع بنحانه باز آید و بچکان را هم رنگ خود و پیسنده و آب

در وقت بایشان آغاز کند و در شفقت در دل او در آید و این خود
 مسئله مشکل است و مولانا شمس الدین الایمنه الحلقی رحمة الله
 و شرح اسماء الله آورده است و در خبر است که رسول عم فرموده
 است که اگر کسی پیش آید و در آن عاجز شود باید که وضو نهد
 سه بار و در رکعت نماز بکند و در روی بقبله کند و چهل یکبار فا
 تحم یطلب الکتاب بخواند چنانکه بر سر هر فاتحه و باند اسم الله الرحمن
 الرحیم میگوید آنگاه سه سجده نهد و حاجت بخواند البته در و
 ر شود و از آن مهم خلاص شود و اگر جمع باتفاق اینچنین بخوانند
 در حال مهم ایشان کفایت شود مثل آنچه در الحیات
 میخواهند که در اسم محمد و آله محمد بر آنجا که سوال است چون ذات
 محمد را آنچه در پیش و پیوسته امر زیده ام که لیغفر الله ما تقدم
 به ذنوبنا و ما تاخره تا یکی را کتابی بنویسند و گفتن که بروی
 رحمت کن جوید این چگونه است مولانا برهان الدین اسلام در
 محیط آورده است که این رحمت خوبتر از جمیع امانات محمد است
 نه محمد و نظیر است که مردی بر ضعیف نیکو روزگار بود پسر نا خلق بود
 و کنایه کرده باشد و حاکم وقت او را سیاست فرموده پدری حاکم
 شد و در دل میکشید و میگوید که برین بر ضعیف رحمت یعنی پسر مرا
 ادا کن که بر او را بزی و در رحمت من بر خنجر حاکم کوید پس برین
 رحمت کردم و پسر او را ادا کردم اینچنین است و در کتاب جامع
 مولانا محمد الدین کشتی نشسته خوانده ام که در برشت مرغان اند که ایشان را

التحيات مني وندجون بنده موعده ورنه ویکر بگوید که التحيات لله
آن آواز بران مرغان رسا نندایشان از درختان خود را در چشم
سارهای برشته اندازند و غل کنند و باد بر درختان آیند و خود
را بنفش اند بعد هر قطره آبی که از ایشان فرو آید حق تعالی فرشته
آفریند تا بوقت ویکر نازد کناه خمر طوطا نده التحيات را امر را شل میخواند
و این سخن غریب است را حشر با روح استلام با و در وقت که این
سخنان را بیرون میخوانند فرمود که اگر روزی بخارا خرب شود باید که
تو بروم رویه شهرهای معظم است و خلق بسیار و این سخن را
عرب و مسایل عجیب است بیا و تقریر کن و عذر و انشای خود
در بیای و بدانی که بجای توجه نیکوئی کردم مسئله حق تعالی
حد و بیست و چهار هزار پیغمبر و اله احاطه بخلاق فرستاده است
و بعضی گفته اند که زیادت از این است که ازین جمله ابراهیم حلیل
را در التحيات با و میکنم و فرزندان او را و دیگر انبیاء را چنانچه
است جوب بدو سبب ابراهیم و فرزندان او را یا میکنم از آنکه رسول
عم فرموده است که در شب مغرب همه انبیاء بر زیر عرش ویدم
هچ کدام مرا سلام نفرستادند و یا و نکرند فکر ابراهیم خلیل که فرزند
ندان مرا سلام رسا بنده گفت که ایشان را بگویند تا درخت حلت
بهشت بسیار بکار نده گفت ای پدر در ملت درخت بهشت
کدام است گفت ایشان را بگویند بگویند که لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم تا بسبب گفتار ایشان باشد این کلمات

حق

حق تعالی ایشان را بهشت و نعمت که از دست ایشان رفته باشد
بار بدیشان رسا نند جوب دوم آنست که ابراهیم عم الانبیا را خانه
کعبه فارغ شد بر روی کعبه بلغزدان خود پیش و بگریست و گفت
یا رب هر که از پیران امت محمد این خانه را زیارت کند بیرون رحمت
فرمان و فرزندان و خاندانان او آمین میکنند و اسماعیل و اسحاق
مسلطند یا رب هر که از جوانان امت احمد این خانه را زیارت کند
بیرون رحمت کن ابراهیم و خاندانان آمین کردند و با جروسار
گفتند یا رب هر کدام از آنان امت احمد که این خانه را زیارت
کند بیرون رحمت کن و فرزندان آمین بگفتند حق تعالی آنرا با محمد بگویند
بسی از برای کافات ابراهیم و فرزندان او را در غار یا فکنم و دیگر
انبیاء را و این طریق حق مدعیان که التحيات را بخوانند عند الله
بن مسعود و رفیقه الله عنه روایت کرده است و آنکه شافع مدینه میخواند
شد عند الله عیسی روایت کرده است و هر دو نیکوست و موافق
لانا منها من هاج الاسلام فممنون بانحار رحمة الله آوره است
که ابو جریل علیه السلام را عبد الله مسعود اکلان کرد و او صاحب مدینه
باب امام اعظم است و یکی از مناقب او آنست که رسول
عم را در خرماستان دعوات کردند فرمود که ای یار هست که
بر درخت شوه و خرما فرو کند عبد الله مسعود گفت نه درخت رفقا
و جامه خود را بر کشید و در غنیمت بار یک ساق بود صاحب
جدیدند رسول عم گفت که اگر فریاد قیامت یک قدم خود را برتر از

و نهاده و حال جمله خلایق را در جانب دیگر نهد و قدم او از آنجا بگذرد
 آید و او هنوز بر عالم است نوع آخر از فواید مسائل حکمی چیست
 است که بچه خور که تا یکسال بگذرد و چشم آن دیده نبوده و جواب آن
 بر آنکه در حقیقت آن کرم نیست و آن تسبیح است که می گوید
 تا چهار ماه دیگر میگوید محمد رسول الله و چهار ماه دیگر میگوید
 گوید اللهم اغفر لی و لوالدی و یحیی کلن کا قرآن و چهار ماه
 آخر میگوید که لعنة الله علی والدی و والدی و والدی چرا مادران از
 سینه بر فرزند از پدران و مادران تر اند زیرا که نطفه مادران
 از سینه می آید و پدران نطفه از پشت می آید و اگر چه پیش از
 بلوغ هر که باشد مسئله چهار فرزند از آن را بر پدر نیست میکنند
 و به مادر و جواب آنست آنچه اصل افرینش است از نطفه
 پدر است چون استخوان و عروق و مغاصل و از نطفه مادر
 حسن و جمال و سخنه و هر بار در وجود آن آید و این جزو بار پایدار
 نیست و تغیر پذیر و لا یموت نسبت به پدر کردند و در مع این
 آیت قوله تعالی و الله ملک السموات و الارض یموت لم یشاء ان یتا
 و یموت لمن یشاء الذکور و در مع خوانده اند که از آن دختران را
 پیش یا کرده است از پسران که هرینه دل پدر دختر شکسته
 باشد یعنی هر که را فرزند دختر نبوده ایم و هر چه آید که بگویم
 المومن هفتاد سه نظر رحمت بر او کردیم و پدر پسر را یک نظر عیش
 نکردیم و درین آیت که بگویم یغفر المومن و یغفر المومن و ابیه تا آخر آیت ذکر
 دختر است

دخترانست زیرا که فرزند دختر خردینه در روز قیامت از مادر و پدر
 و بزرگوار بر سر و را باشند و گویند مرا بگویند مادر و پدر بد و رخ
 بر آید و ایشان را آرد اگر مسئله اگر گویند چون اهل بهشت
 هفتده ساله باشند بسال می آید و بحال ابو یوسف پیغمبر و با و آن
 او پیغمبر هم بس میان زن و مرد بچه فوق تعان شناخت جواب
 بر سر هر یک از اهل بهشت تا جی باشند از نور و بر تاج زنان
 چیزی باشد چون مقنعه که بدان علامت زنان را بشناسند
 مسئله اگر گویند چرا موسی هم از عذاب است سید و ابلیس هم
 هم از آتش نشدند سید جواب آنست که عذاب جنح حق تعالی
 مادر شد موسی تحقیق از حق تعالی بت سید و آتش بفعل
 نمرود بود و آنان نشدند سید مسئله اگر گویند همه حیوانات
 بر دشت یک زبان است چرا ما از زبان نیست جواب چون
 ابلیس را بدید و مال او از بهشت پروران کردند بکنار دربار
 سید مای سر او آن بر آورده ابلیس را بدید از حال او پرسید
 ابلیس قهقهه خود بگفت و سخن فرزند آدم بگفت که قوم باشند
 که بگویند من را از او آفرید و ما را از نطفه مادر و پدر آفریدند
 زبان غیبت و طعن و از آنکه حق تعالی بسبب عیبت فرزند
 آدم زبان او را بگرفت و رسول هم فرموده است که الغیبه
 اسد من الزنا و در باب وعید آمده است عیبت کردن خوانده ام

که روزی کار ابو صفصه کبیر بخانه پره زانجا خدمت خوانم در آمد
و گفت مرا مشکلی افتاده است و همان که پسر مرا در رشت
و نا بکار در ویش است آمد بخانه و یارم دست دراز کرد و از وی
گرفت و او چپ فرمای جمیع حاضر بودند همه پیغمبر کردند و گفتند
پرو ن شو تا آتش نیاید و ملاکون و خواجهم ابو صفصه گفت
سما را عجب ادین می آید بعزت لاینا الی خدا که با ما در حضور
روا کرد و سهرت باشد که غیبت به برادر سلمان کردن غیبت نیست
که آنچه در حق بگویند او را از آن سخت آید و در موجود بود و برستان
آن که در موجود نبود و ناچار غیبت کردن شاید تمام همانها
بر این گفتند و این که رسول عم فرموده است که اذکر الفاجر ما فی
و بر استاد خود خوانده ام که روزی در و طیب تر سا بنی و یک این
شیرین در آمدند و دمانی بودند و پرون آمدند خوانم گفت ای
این شیرین ازین دو کدام و انا تر است این شیرین گفت هر دو تر
سند فاما اگر کویم کدام و انا تر است و چنان نیک شد و در حق آن
دیگر غیبت کرده باشم جو و کوب الاجناد گفت است در اخبار
بانی خوانده ام که هر که شکم خود را از حرام نگاه دارد همچنان
باشد که چهل اشتر و از تو گریست بر خوانده و بیان عمل کردن
و او را پیغمبر عم روایت کرده است از حضرت حق تعالی که
هر که تر یا را بدکیر همچنان باشد که همه ز بود را بر خوانده

باشد

و بوی حل کرده و عی عدم روایت کرده است از حضرت حق تعالی
که اگر که بکفانی خود قناعت کند و ترک فتنه کند و همچنان باشد
که تمام بخیل بر خوانند بوی حل کرده و نیکر مصطفی صلی الله علیه و آله
روایت کرده است که اگر که ترک غیبت کند همچنان باشد تمام قرآن را
و بوی حل کرده بود این چهار سخن مسلمان خلق الله در نیت و بسند
یده را حقا بر روح استاد ام رسال که بوی خوانده ام که اگر کویند ملا
یکته را ثواب و عقاب است بانی جود است که گویم عقاب ملا یکته
چون آدم فرو نده است فاما در ثواب ایشان چنین است و بر که
ایشان از لذت نیست از نوت لذت ایشان در طاعت کرده است
مسئله مانع عالم تواند که همچون خود خدا بیافریند بانی جود است
کوی این پیش از محالات است و در عقل نیاید و این چنان باشد که پیشتر
پدر خویش باشد بانی یا کون چگونه پدر من پسر خویش باشد بانی
یا کون چگونه که مانع من مصلحت باشد بانی یا کون مصلحت من مانع باشد
یا و این از محالات است که در عقل راست نباید زیرا که سخن بگفتار
را نیست که مانع کون تواند که مصلحت کند که مانع بود پس در کون
روای بخواند که آن مصلحت باشد همچون مانع و حسن مصلحت با مصلحت
بجای ظاهر است و بقولی را نیست که مانع اگر پرسند که آفرین کان
نهایت کار چگونه دارند جود این ام از قبیل محالات است زیرا که
نهایت خود را اندکیت لازم آیت یعنی باب کیت آید و او را نهایت باشد
چند یا بر چیز افتد در باب حلت و معلوم باشد و آنچه در باب کیت آید و او را نهایت

چنانچه گویند ان چيز چند است راست با چند نیست يا چند پنهان است
يا چند است بعد چه زير اين مقدار اندر باشد او را نهايت باشد
و در باب علت نيز اينچنان و اين سکه ميشود درست و حکمت
اگر کسی خواهد که قال مصفى بکشد بايد که وضو بدارد و مسح
بدست بکشد هر که مسح بکند وضو بدست بکشد و در طريق و است او را برين واجب
ستايخ سفيد قطع را دوست بد بر بدن مشايخ طرقت قصه او معرو
فست و در شريعت و بال بسيار و چون وضو سازد سورة فاتحه
و سهار سورة اخلاص و سه بار اين و در حالي بخواند که اللهم اني
تغاث بكتايك و توكلت عليك فاطر ان ملائكة المکتوب في علمك المکتوب
و نيت بشتين خاطر دارد مصفى بکشد و چنانچه که ابرار و ورش
کا الله و الله باشد بشمرد و بعد و آن ورق بگردان و بعد آن
و در قضا حمله خنل بشمرد اينجا که شمار تمام شود هر آيت که بنو فالح
آن باشد از گردن و ناکردن و اين طريقه نشان مردان ايرالموا منير
حله است و علماء بخارا اين را اعتبار کردند و آنچه قال بر ايد بران بايد
رفت و خلافي روايت باشد و العلم عند الله تعالى نوع ديگر در حکايت
متفرق درون امام اعظم با انرا دوست ميگفت در ميان و محفل
بگفت بسيار را بگيرستند بار خواست که خوش دل شوند گفت
فروان قیامت ايج کافر بدو رخ نزود و در خست که چنين است
ياران همه تعجب کردند که اين چگونه باشد آنگاه فرمود که نروند و
يکن بر ايشان لا آنگاه اين آيت بر خواند قوله تعالى و سيوف الدين
گروان

۶۷
گروان جزم از مر ايلان هم خوش دل شدند و در ميان يارون
ار شيد و ز بیده خاتونان بحث افتاد و يارون را رشيد گفت مرد
زاد و زن خواستار دوست و ز بیده خاتون گفت روانيت
قرار دادند که ابو يوسف الفاضل را على طلب بدارند اگر کويروست
خليفه زن ديگر بخواند چون امام ابو يوسف حاضر شد و از ماجراي
ايشان بدست حليفه گفت ان امام سلمانان مردی در درون
ديگر ميخواهد روايت کند يا ان گفت خداي عز و جل فرموده است که
فانكحو ما طاب لکم من النساء منى و ثلاث و ربع خليفه زن را
را فرمود تا او را در درون نقد بياورد و با ابو يوسف بدارد و بیده خا
تون برنجيد گفت ان خليفه ديگر در حق ابو يوسف نگوي دنکمن چنين
رخه ميگفت که او خليفه را درون گرفت ابو يوسف در و آن بدید
گفت ان اين مرد که زن ديگر ميخواهد عدل مي تواند کرد و در ميان
و در آن گفت يا امام ابو يوسف گفت خداي تعالى فرموده است فان
خفتن ان لا تعدوا فواحدة اگر مژگيد که عدل نتواند کرد و يك
زن پيش حلال نباشد و بیده خاتون اين بشنيد خيزينه وارا
فرمود تا نود و ده هزار دينار و رند و با ابو يوسف مولانا و انجوب
دوست بگيرست و نه هزار دينار داخل شود و کار اسلام را
ثوق زيات گشت و کتاب تواريخ چنين خوانده ام که سلطان
سنجور را وقتي چيز علت بر دست بر آمد و چندان که اطباء حاذق
علاج کردند نيك نشد مولانا ابو الفاضل کيس مال مرد غريب بود و طالب

علم بود بخند مت سلطان آمد و گفت بر پشت کتابه نویستم که علاج دست
توانست و چون آنچه را تجربه کردند سود داشت سلطان نیکو
شد او را تشریف داد و گفت ترا بعد از این نزد یک ماه باریست
بعد چند روزی مولانا او را برای نزد یک سلطان در آمد سلطان
بشکار میرفت فرمود تا باریک خاضه او را برای مولانا لایق کردند و مو
نار اخوه بر در چون بشکارگاه رسیدند کوه و غباری در جانب کر
خضر ظاهر شد لشکرها اسلح در پوشیدند و سلطان میگریست
نظام الملک گفت ای سلطان اسلام از کیرستن تو دلشکری بشکند
تو چندان خیرات و طاعات در یک ربع دو شتم بر تو ظفر نیاید بر سلطان
که بستان من از خوف یا خیانت نیست که بستان من از آفت که نیاید
این دولت که بر من برآمده برانند و این طالب علم در دست و پای آن
بلائی شود و من با خدای تعالی جویم آتی نتوانم گفتن در این مقامات
بوده اند که هر کس بیامدند از آن قوم و بیایه شدند و روی را بر
ز میان نهاده اند و گفت ماهی بنده کان و فرماج بر دران سلطان
و سه ساله خراج و مال روم آورده آیم سلطان خوشش دل شد
و فرمود که از لشکار باریک کردند باریک کشید چون پدرش
که در بند باریک رسیدند روی بنظام الملک کرد و گفت ای نظام
الملک اندیشه میکنم که این مالها را تمام باین دران نشینند و هم که
ما را این حید و را بود و هر روز حید ماحر کوری و اموال
پیش نبود و مولانا گفت ای اسب و اشتر و سلاح است

ازان شهابا شد و در این گفتند آنچه اسب و سلاح اگر سلطان
حکم در فرماید تا بایش کردیم گفت بامداد حکم آن فرماید دیگر روز فرمود که
اگر که اسب و سلاح بکار است از مولانا بخزند و مولانا مالها بکرفت
و کتابها بنها بدهد و رونق اسلام را بادت شد و چندین نام نیکو
از سلطان باریک ماند چندین خوانده ام که لقمان حکم پر شد و دست هر
بکرت بر سر بالای کوهی بود و گفت که باریک
عالم و سه بار بسیار عالم نظر کن تا چه بین نظر کرد و گفت یا باریک
شک و کیا بسیار است که می بینم و عوارین نه گفت بعد درون هر
چه درین نظر کردی و بدیدی ده بند و حکمت یاد دارم و لیکن درون کار
با خضر رسیده است تو نتوان که حکمتها را بر بیاموری فاما هر بند و
حکمت که میدانی همه را بچهار سینه باریک آوردم در آنست که پیوسته
یاد دارم و موشی کنی و در آنست که در آنست که که فراموشی
که و هر کس یاد نیارد اول خدای را و مرک را پیوسته یاد داری و هر کس فراموشی
موشی کنی تا بجمعه بندها و حکمت و بدی که با تو کنند از فراموشی کن
چنانکه هر کس یاد نیارد و دیگران فرزند باید که هر خسته و جامه نو پوش
تن ترا سود دارد و نان را بجان خزش بخور یک زیان کار باشد
و در هر وقت که پیش از آن روی باید که زان بکری باشد تا ترا زیان
ندارد و گفت ای پدر بزرگوار این را مال بسیار باید و من مال ندارم
مرا چگونه دوست دارد گفت ای پسر هر کار که نان خشک بر سر کسنگ بخوری

ترا چندان منفعت و مدد که کون ملکات و نورش و چون هر هفته جامه
خود را می شود برابر جامه نو تن ترا سود دارد و هر وقت که در زیر یک
از آن رو ترا چنانکه سود دارد که باز بکر صحبت کرده و ابو علی گوناگونست که
تمامت صحبت را در این نظم جمیع کرده ام ق یا ز بس روان سربا
ی فی الموضع و فی البدر بعد النوم والحام و البناد و العبد و معینه
این ظاهر شود یثتم مسئله

عقل میان مردم معلومت است و معاصی

کتاب سواد اعظم از خواجہ ابو حنیفہ کبیر کارا و خواجہ ابوالفاس
حکم سمرقند نقل کرده است که واجب است بر همه مسلمانان یکدیگر را که
بدانند که هر کس عقل انبیا و علما و اولیا عقل کافران برابر نباشد و هر که
گوید که فرزند آن آدم و عقل همه برابرند آن کس مبتدع باشد بدو
که عقل هر پنج وجه است عزیز است و تکلفی و عطای و عقز است
از جهت انبوة و عقل سست از جهت اشرف اما عقل عزیز است
حالات و در آن برابرند و همه کافران میدانند که ایشان خدا را است
و راقی دارند و این را بعقل عزیز میدانند که ایشان اما عقل تکلفی
از بسیار جهل و بسیار بود و خدمت علما و فضلا باشد
تا در همه یاران خود در کفر و باندازه رده تکلفی و کوشش و اتسا
عقل که عطای بود کافران را در آن نصیب است و این عقل انبیا
باشد و یکرازان و انبیا درین عقل برابرند و اما عقل که از
رو شرف است که در آن نصیب و این عقل محمد صلی الله علیه

محمد

محمد رسول الله است صلی الله علیه و سلم و این منبه گوید خود
و یکبار کتاب انبیا را خوانده ام و در آن کتابها یافته ام که اگر عقل تمام
اولین و آخرین را جمیع کنند و پیش محمد رسول الله شوند عقل همه
خلایق در پیش عقل او چون دانه یک باشد و در پنا بانی را بر هر که حق
تعالی عقل را در از جزو بیافرید و این جمله نرهد و نولد و نه جزو
محمد رسول الله و از آن یک جزو باقی ببنده کان خود و از آنرا که
خواست قدرت بداد اگر کسی گوید که حق تعالی آتش پرست را برابر محمد
رسول الله عقل او آنکس از جمله آتش پرستان باشد و الله اله اول
فصل فی المنج و الطین و السؤال فی المساجد و
لغیلوله سفوفیلا و پیش از برای و امیاج است آنچه برین زبان
شود که محفل بر و در آن الاک کفر حرام است و در بسوط خوا
هر لاله چنین آورده است و در بسوط شمس الایسته سر
خس چنین دیدم اگر علی در در طبیب خاصه فی علاج بدین نماید
خوردن بنک لایس است و اگر از آن بخورد تا عقل او برود و شاید
خورد و در آخر عمر محنت شود و ابو ابیرو روایت کرده است که بر
شما با که بریز کنید از آن گیاه یعنی بنک که خمر عجیان است و
شرم را بهر و ایمان را در حال منزع همه ببرد و در خبر یک فرموده
است که الا و بود که در بلاد هند و رخت ظاهر شود که عقل از خوردن
او برود و این هم بود و حکمت شیطان در رو و اندون گیاه
بود که او را بنج خوانند یعنی بنج اگر که خوردن آن عادت دارد مسلمان

نیز مکر بتوبه که باز کرده ازین خورده ذکر فی الفروع و کسی من الاما
 خیار و امام جعفر بن محمد هلاق رحمه الله عنه روایت میکنند که حق تعالی
 آدم هم را از خاک آفرید و خورده ان خاک و کل را فرزند ان آدم حرام
 کرده اند و عدا اب کسانیکه کل خورده اند چون عدا اب کسان خور
 نه کاشفت و در سواد هم فرموده است که کسب آخرین مردم سوال
 کرده است پس در مسجد نشاید که سوال کنند که شکایت باشد
 از حق تعالی عا فاعا شده مراد امیر المومنین علی کرم الله وجهه
 را گفتند که در مسجد و سوال نکنند گفتند بر خشم و کندی می مانند
 گفتن که گویند بداند گفتند آینه می مانند بنا جایگاه خرم میکند
 گفت از جایگاه صدقه بداید تا بجایگاه صرف کنند و در خبر است که
 بریزید از جویب وقت آفتاب بر آمدن که در دین نقصان کند
 و تن مردم را ببرد و چون چاشت خورید روز و در باید خورده
 تا منفعت بسیار دهد و چون شام خورید بروشنای باید خور
 و تا کوه خنده بود و یکین پران از ان خیره که شب با مغلقه نرس
 حد و چون چاشت خورده یکرامان بهلو بر زمین باید نهاده
 و حرکت نیاید و چون شام خورده حرکت باید کرد و حکم چنان
 گفته اند اذا تعدیت فترم و لو علی راس الغنم و اذا تغشیت نرو
 و لو علی راس الجذور و قیلولة است است که رسول هم فرموده است
 در نیم روز بخوابید که شیطان در نیم روز خوب نمیکند فاما نیم
 روز از ان وقت بود که در روزه تا وقت در روزه کند بیشتر روایت

مفت در این مسجد بداند تا در
 مسجد سوال نکند

باقی نیم روز نیست سنت و پیغمبر علیه السلام فرمود که بر سه قسم است
 قیلولة و قیلولة و غیلولة و قیلولة خوب بامداد است و او در
 پیشه باز آورد و رفته مال و ملک از دست مردم است و قیلولة
 یعنی نیم روز خفتن عمل و کامل است و در یکیم باز آورد و قیلولة
 یعنی خوب و رفته نماز دیگر و بعد از آن باز آورد و نعوذ بالله من ذلک
 و در توارخ خوانده ام که چنان نعت و در وقت که آن بر ملک داشتند
 از دست بر رفت از ایشان پرسیده اند که سب چه بود گفتند سب
 کار مال ملک از دست بردیم اول آنکه کارهای بزرگ خضر را بنا ایامان
 رها کردیم و در کردار و طاعت و عبادت را گواه تقصیر میکردیم و در
 وقت آفتاب آمدن می خفتیم اغا فاعا الله و ایاکم و یقظنا من نوم الغلیم
 و ذوالقرنین آب حیات را بسوی خوب بامداد از دست خورده و جانا
 نکر در قله او مذکور است نوع آخر از سب روز ماه رجب و ایام البیضا
 و روز عاشوره و غار شب برات و شب قدر و نماز اربعه حاجت
 و غار تسبیح رسول هم فرموده است که از امتان من سه روز از ماه
 رجب روزه و از اول ماه یازده ماه یا از آخر ماه ایچنان باشد
 که سال پیوسته روزه داشته باشد و شب را بنهار بدارد باشد
 و از دنیا نرود و ناجای خود را بهشت نرسد و چنان باشد که هفتاد
 بار قرآن ختم کرده باشد و هفتاد بار غفران کرده و هفتاد حج کز کرده و
 هفتاد مسجد بنا کرده و پنجاه کناه کبیره او را کفاره شود و هفتاد
 حاجت او روا شود و هفتاد کناه کار را شفاعت کرده و از خویشانش

خود را و این خبر عبد الله مسعود است رفته الله عنه و ثومان که آن او کرده
 رسول عجم است روایت میکنند که روزی در خدمت مسلم بن سلیم
 بودم بر کورستان گذر کردم اهل آن کورستان همه در عذاب بودند
 رسول عجم در حق ایشان دعا کرد و گفت بگو آنکه مرا بر استیغاثی فرست
 ده که تا که اگر درین کورستان یک کسی بود بگوید و در آن عمر خود را در ماه رجب
 روزه داشته بیکت روزه او اهل این کورستان را عذاب نبوده و
 امیرالمؤمنین علیه السلام روایت میکنند که نیم روزی حجّه
 رسول عجم در آمد مرا گفت یا اینکم جبرائیل سلام میکند و میگوید
 که هر که روزی سیصد و چهارم و چهارم و بانه و بانه ایام بیعت است از
 ماه رجب تا و یک ماه بار روزه و هر روز اول شواب ده هزار روز
 روزه بیاورد و هر روز دوم شواب ده هزار روز روزه بیاورد و هر روز
 سوم شواب ده هزار روز روزه بیاورد و هر روز چهارم شواب ده هزار روز
 خالصه و در حق من است فقال عجم اذنی خفک و فی حق من عمل
 مثل عملک الی یوم القیامه امیرالمؤمنین علیه السلام و هر سه کار را
 دوست داشته است و استقامت فی الصیوم و الخدمه الیه و التوبه الیه
 یعنی روزه و استقامت در تابستان و خدمت کردن در میان و شمشیر
 زدن بر کافران و شیخ الاسلام تاج الدین حمزه بخاری آورده است
 که ما را امیرالمؤمنین علیه السلام در روزی که در وقت ابو طالب آورد
 کعبه در آورد تا که کعبه امیر را بر زمین نهاد و او فرمودند آدم عجم
 این است را این نبود و او مرا سرخ رنگ بود همه اعصاب او چنان

بود که

بود که کوی شکست است و بار در سرشده و او بفرمودم بزرگ سرخ بوده
 است و هر که روزی یکشنبه روزه دارد و غسل کند و سرش را بشوید
 یک سال عبادت یابد تا یک سال چشم او در روز نکند و آن سه کنایه
 ماورن او شود و آتش بر او کار نکند و در روز عکسوار مرغان و ما
 ران قوت بخورد و آن و بچه کار را شیرند الله بر موافقت خاندان
 و هر که در شب بر آتش سی رکعت غارت تلوین بکند از چنانکه در هر
 رکعت فاتحه الکتاب و سوره اخلاص سه بار بخواند حق تعالی
 او را بر آتش از آتش روزی بداند و اگر صد بار رکعت غارت بکند
 در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره اخلاص و هر یک بار میخواند یک سال
 کناه غارت کفارت شود و هر که در شب قدر که سیست اعظم ماه مبارک رمضان
 سیست رکعت تلوین بکند از و صد بار کلمه استغفر الله بخواند از
 روی مغنی شب قدر را در یافته باشد و اگر درین ساله بر شواب شهید
 یافته باشد و شهید افتاد کسی را از کناه کاران در قیامت شفاعت
 و ارواح شهیدان را در روز رسیده های مرغالی بهرشته تعبیه
 میکنند تا روز قیامت آن مرغان بر درختان بهرشته می برند و راحت
 بقالب آن شهیدان میرسد و در زمین قیامت خون از جراحات
 ایشان میروید چون مشک که با بل عاصات میرسد چنانکه می گویند
 که یکبار دیگر بخارید نیابانند تا جگر کار را نکنم و درجه شهادت
 یابیم و کفران که هر حاجت روا بود بکند از آن کسان و موالاتنا چشم
 الدیو غنی آورد و سه هر که در رکعت غارت تلوین کند روزی وقت

۱۰۱

که خواند و در شب جمعه فاضل تر است چنانکه در رکعت اول فاتحه
یکبار و قل یا ایه یا کافور و ده بار و در رکعت دوم فاتحه یکبار
و قل هو الله احد و بار میخواند چون سلام بداند سر سجده نهد
و ده بار صلوات فرستد و ده بار اللهم ربنا آتینا فی الدنیا حسنة
وفی الآخرة و قنا عذاب النار و ده بار سبحان الله و الحمد لله و لا
اله الا الله و الله اکبر بگوید و ده بار دیکر یا غیاث المستغیثه
اغثنی بگوید آنگاه حاجت هرمان خوار بگوید بخواند چندین بار یاوش
می آید آنگاه یا رب از حاجت دین و دنیا و دین و دنیا و دین و دنیا و دین و دنیا
حاجت او را بشود و این نماز را خواند حضرت عیسی مولانا نجم الدین عمر بن تعلیم
کرده است و او مردی بوده است که مفسد خلقی بود و در خواب بدید او را بگفت
فتوی مسلمانان بنویس گفت یا رسول الله از استخوان از اجازت دارم
از تو نشان میخواهم کار و دو قلم تراش و قلم تراش ده بول و در آن
خطوب بکند از شد کار و دو قلم تراشیده را در شهر خشب نگاه داشتند از
برای تبرک و مولانا نجم الدین بخار رسید که هم آدمیان و امام بریایان را
جواب فتوی داد و او را مفتی الجنب و الانس خواندند و عبد الله
عبد السلام رحمه الله عنهما روایت میکنند که رسول عیسی گفت ای پسر عیسی
من چیز خبر نکنم و چیز تعلیم نکنم منتراده چیز که چون توبه بدان کار کنی گناه اول
و آخر ترا گناه که نه و نوتر او گناه بخط و قسط و او گناه صغیر و ترا
گناه پنهان و آشکار از ترا خدای تعالی بیامرد و آن ده چیز در چهار
رکعت نماز است که بکند از و در هر رکعت فاتحه یکبار و سوره که

چنان در دست او بود
و چندین سال کار و دو قلم
تراشیده

ترا اول

ترا اول خواند بخوان بعد از آن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید بعد از آن سوره بخواند
و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بگوید بعد از آن سوره بخواند
چون از خواندن سوره در هر رکعت فارغ شود برپای بایست و در رکوع
نموده یا بنزد ده بار بگوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
آنگاه در رکوع دوم ده بار سبحان ربی العظیم بگوید و ده بار سبحان
الله و الحمد لله تا آخر و سوره را رکوع بر دارد و ده بار سبحان الله و الحمد
الله تا آخر بگوید و سجده روی و ده بار سبحان ربی الاعلی بگوید و پس
ده بار سبحان الله و الحمد لله تا آخر بگوید و چون سجده روی و ده بار سبحان
ربی الاعلی بگوید و ده بار سبحان الله و الحمد لله بگوید از چهار رکعت
نماز را تمام بدین ترتیب بکند از آن بگوید و اگر نتوان در هفت یکبار
و اگر نتوان در ده مال یکبار و اگر نتوان در سال یکبار و اگر نتوان در عمر
خود یکبار بکند از آن بدینچه گفتیم منصرف شدیم ذکر کارهای که در پیش
بار آورده و نعمت از دست برود و رسول عیسی فرمود که امتان من باید که از
پست چهار کار که سب در پیش است بپزد کنند تا نعمت از دست ایشان
رو اول آنکه برهنه بول کنند و با جنبات آب و تان خور و تان ریزه را
خوردند از دو پوست سیر و بیاد نسوزند و در شب خانه زود بند
و در پیش بران زنند و پلانرا حمت دارند و مادر و پدر را نام بخوانند
و بهر چیزی که یابند خلال و دندان نکنند و دست جری را بطل نشود و بهر
استانه نور نشینند و در موقعی که بول کند آب و منور بیزند و روی خود را بدان

۱۰۰

بود او را خورده بود که صد فرسنگ راه بر رفت و از خداوند کسین خیل و در
 فواید ظهور آورده است که روزی که سجد امام اندر آمد و گفت چه
 میگوی از حق آن مردی که گوید نه از بهشت امید ندارم و از دوزخ ترس
 ترسم و دره میخورم و خون میخورم و ناویده را گواهی میدهم و حد
 خدا را نمی ترسم و نماز را به رکوع و به سجده میگذارم و نماز را به رکوع میدهم
 و صحبت کردن خبر و در سبایا از است کوی میدهم و از جنابت نه
 غسل نمیکنم و حق را دشمن میدهم و فتنه را دوست میدهم و از رحمت
 خدا میگریزم امام اعظم بایاران خود گفت چه میگویند این مرد مسلمان
 باشد یا نه یاران همه گفتند که این کفر است اگر مسلمان بود این چنین فکر کرد
 امام تبسم کرد و بایاران خود گفت این مرد مسلمان است درین کارها
 او بود کافر بنده میگوید که از بهشت امید دارم و از دوزخ ترس
 از خداوند امیدوار است و از خدا ترس است و آنچه دره میخورم و مالی
 بخورم و آنچه خون میخورم و سیرم و چکر حلال است و آنچه ناویده را گوا
 هی میدهم که شهادت میگوید که از خدا ترسم بخدا ظلم روا نیست
 و نمیکند و آنچه در نماز رکوع حلال میدهم که شهادت میگوید که سیریت و آ
 بچه در رکوع و به سجده نماز میگذارم و نماز جنازه را میگوید که و آنچه میگوید
 که حق را دشمن دارم که حق درست و آنچه میگوید فتنه گفت بهشت و آنچه
 میگفت از رحمت خدا میگریزم بایاران رحمت خواست از بایاران میگریزم
 و آنچه گفت خبر و در سبایا از است کوی میدهم قولی و قال میگوید
 لیست المنهار علی شیء و قالت المنهار لیست الیه و علی شیء و
 ما رو

ما رو را حق میدانم اگر خود همه پیغمبرین بر خوانند و در با حق مسایه
 نگاه داشتن و جواب و و چنان روایت میکنند که در مسایه امام
 اعظم رحمت الله علیه یکدیگر بود و الفاسق و ربه و باب میر و بود
 که از شب حریق را بخانه آورده و بنیاد او آمد و در بنیاد بود و در
 نزد و تار و زار از انیت بود و ناز می کرد از شب آورده است
 شنید و بر سر خود و در راه بنیاد و گفت نزد یک مسایه و او را
 از خوار پرستی اگر زخمی است و بگوید و و شش حریق تو نیامدند
 و ترا داخل بنده و این راه بنیاد را برای خود خرج کن زن و بچه او گفتند
 و و شش بکنار آب رفته بود عیسی او را گرفته است و در زن ندان کرده و
 و حکام چنانکه حکم کرده است که در زندان باشند و لا بقتل آورند
 و ما را که نیست که غم کار او خور و چون حمله بیاورد و این خبر بیا
 و در محکم امام اعظم بایاران خود گفت تا جمیع شده اند و بنویسد
 حاکم بغداد و رفت حاکم پیش او و او را اعراض کرد و گفت بچه درم رنج
 شدی امام قهیه مسایه بگفت حاکم فرمود که هر کس شاکر خود را
 روان میگردان این کار را بر آمد که قاصد چون خود آمدن برای آمدن
 تو مسایه ترا و او را در محکم کردم که تا من حاکم بر سر کنایه
 کشایم او را بکنند و بواسطه او همه زندانیان از او در محکم و امام اعظم
 را حبس و ستار او را و از شمشیر یک در خدمت او بود و همه تشریف
 فرموده چون است بنیاد اند فرود آمدن او شاکر شوند گفتند که
 خلاص کردی گفت ابو یوسف اهل خانه او گفتند او خود را چه فرمود

چون این سخن در شهر بغداد فاش گشت امام شافع گفت خود را ظاهر کردن وقت
شد هنگام نصرت دین احمد را وقتیت چون صبح بدیدن بامداد
بگذاورد و بر سرای خلیفه بغداد رفت و گفت من سوائت ترسیان
بگویم مثلاً آن قوم که همه مردم بغداد بکنار جمل حاضر شوند آنکه من
رفتم خلیفه را دل خوش شد که خلق بغداد و جمیع آمدند و علماء ترسیان
آمدن با همه جمیع خود حاضر شدند و گفتند او خود تنه است همه بر
خلع بکنیم و او را در آب اندازیم اینجا ملک شوند همه ترسیان نیز
و یک او آمد امام شافع ایشانرا بدید بر دو مصلح خود را بر
آب انداخته و قدم گفت مبارک خود را بر لای آب مانده بر رفت و بر مصلح
خود نشست و گفت هر کدام سخن مشکل باشد بر دین محمد را نیز و یک من
بیاید تا همه را عیان کنم علماء ترسیان آمد یکدیگر میگفتند که تو برو
و هیچ کدام را از آن و نه هر دو بنویسند و یک در یا قدم زنده اند ایشان
بجمل و قابله بمانند او همه مسلمانان غلور کردن و حقیق دین
محمد در دل مسلمانان استوار شد و رونق دین محمد بالا گرفت
هر روزی قیامت بر روزی کار او بالا گرفت و دین محمد را وسیله
بنشاند تا روز قیامت معذرت است شد و زهد بر کمال داشت و
خون یکبار را از جامه خود بشته بمقدار سوسه بجا است را
بر آن خون و دیار جامه خود را و انداخته و علم با عمل داشت
و بزرگی چنین گفت است بیت علماء را سزا اند که قدر علم خدا
اند و بس و آنکه با علم خود عمل دارد بای بر تارک و مسل مانند
ذکر مقامات

عبدالله بن مسعود آن امانت را نگاه داشت تا آخر عمر آنگاه سار و خود علقه
در او قهقهه آن بکفت چون علقه را وفات نزد یک آمد آن نیم خرم را بشکرد
خود ابراهیم خنق را و وقعه بکفت چون ابراهیم را وفات نزد یک آمد و آن
نیم خرم را بشکرد خود را بر جمل تسلیم کرد و وقعه آن بکفت و در آن وقت
ابو حنیفه هفت ساله شد و شاکر و حامد کرد و هشتاد و سه ساله و کثرت
عمری حاص بود آنچه او میداد نسبت ابو حنیفه در سال از وی بیاموخت
و حاص و هر روز بخدمت آن نیم خرم را از صندوق پر از میگو و پروکت
نیزه و کفت آنهم بخدمت عطا این خرم که او را بکن غار روزی ابو حنیفه
نزد یک او را آمد و گفت آن امانت را بکن و کس از آن سرقت نکند خود
در حال بود سلیم کرد و حال او را در کنار گرفته و گفت من میدانستم که
نیم خرم را به رسول عم امانت تو بود که است و در تو میباید و ترسبار که
با و وقعه خود را عبدالله مسعود پاوی بکفت چون حاص و وفات کرد پدر
ابو حنیفه ثابت قهقهه کرد ابو حنیفه را با خود هیچ روزی که مظلوم حیدر
و دیده روز آفرین و قور بنوع بکر آن خیمه در آمده ابو حنیفه گفت بدای بخار
فتم پرس و دیدم سال خورده و بنورانی گفتم این پرست گفت آنست
مالک است ریح الله عنه و آمد و بروی سلام کردم چون او از
من شنید گفت این او را شناسم آید پرسید که از کجاست آن گفتم
از کوفه ایشان گفت کجاست گفتم ابو حنیفه آنست گفت این را آن
منه بر کرد تا من او را بینم که او صید صید صاحب مذاب بزرگ است
آنکه مرا گفت که نزد یک من آنکه امانت دارم تسلیم تو کنم چون

۱۰۲

جامع صنف شرع العلية

واياد قاله واماكم فوار البوار ينقل كل وتواكم يا عوذ يا غفور ورحمته
على محمد وآله اجمعين وعشرة الطهرين امان تحت ظلم واليه اعلم

حقيقته الحال
يقولهم طعنا ببيكاندين سوك
او ضور عالج بو قور ايرول
لا يحب الم لا تشكروا الله
من التلذذ برحمتك يا ارحم
الرحمن

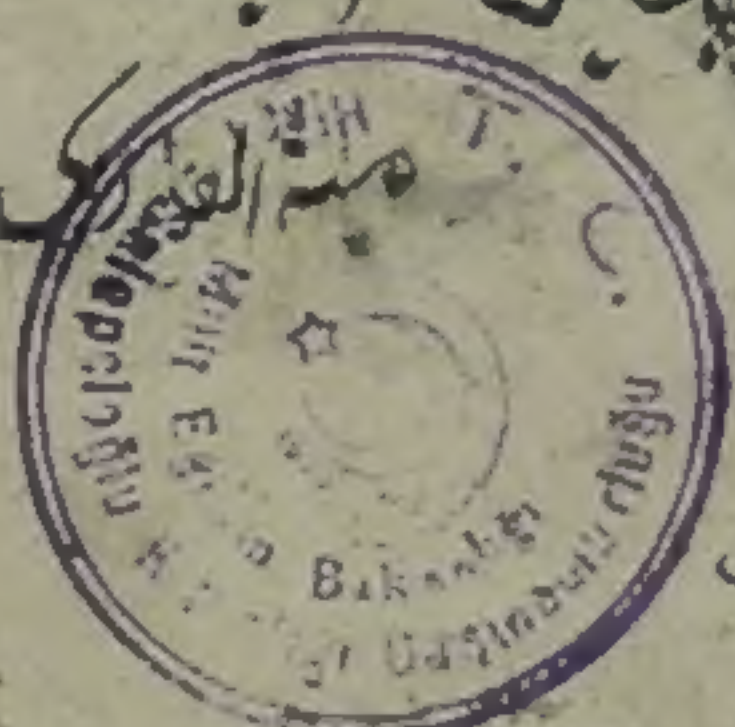
در مكنون رخت لعلوب

على القاري مختصر شارج ببرجندى عيين اعلم

توضيح الاسرار
مجالس الاسرار
الاول

قاضي بغيانوي

عيسى بن روم



5406